

در دفتر کتب کتابخانه ملی  
 شماره ۱۵۹۶۷  
 ثبت گردید

توان  
 حیات محمود

در این کتاب، که در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران  
 چاپ شده است، به بیان سیرت و مناقب حضرت  
 علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته شده است.  
 این کتاب در ۱۰۰ صفحه مشتمل است و به خط  
 نستعلیق کاتب شده است.

در این کتاب، که در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران  
 چاپ شده است، به بیان سیرت و مناقب حضرت  
 علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته شده است.  
 این کتاب در ۱۰۰ صفحه مشتمل است و به خط  
 نستعلیق کاتب شده است.

کتابخانه ملی  
 تهران



شرح کتاب

۹۰۰۰۰۰۰۰

۹۰۰۰۰۰۰۰

شرح بایب طایب مظفر علیه الرحمة العظمی و معرو

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنای بی ریب و باقدیر بر اشر است که فلک صنعت او و اوقاف لاکر بمقتضای انار تینا التما  
بزیبته الگو ایک با مقام ثوابت و درادی سیاره مرقوم و مضور ساخت و شکر و سپاس بجد و  
قیل حکیم برادر است که دست قدرت او صفحه عالم خاک را بموجب الارض فرستاد هافتم الماد  
بجد اول افکار و علام اشجار و محلی و مریین کرد ایند مبدی که بسبب ظهور صنایع بدایع و  
و صنوح و قایق و حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انشا از ادرا حسن تقویم ترکیب نمود و  
بدو جبر علیا و لقد کریمنا بیه ادم و ساینده و بجهت حصول مقاصد ادم و مصالح بنی ادم بحکم  
کریم و الشمس بجهت مستقر لها ذلک تقدیر العزیز العظیم کوی زرین افتاب را در درختا سما  
رویت و خضت صعود و هبوط و فرمود و بجهت مواسم عبادات و مراسم طاعات لقوله و الفرف قدنا  
منانیل حتی غافه کالغرجون القدیم سرع سپهر اولین را در قطع منازل و طی مراحل از دنیا و انقضا  
نور تقدیر نمود الاله الخالق و الامر مبارک الله رب العالمین و بلیت ملک دفعه کل تقدیر  
زمین بقدر ملک اختیار است طهرت او بر کشاده انتاب سفید کرد و وسینا هفتک بخیرت  
و وصف الاله و قصرت عن شکر نعماته و صلوات صلووات نامیات و تحف تحیات ذاکات بقدر  
ادوار فلک در او بعد کو ایک ثوابت و سینه هدیه روح منور و تالاب معطر سلطان بر سر  
صالح حقیر ان بها جلالت قلب معد لیسر دایره شریعت و فنوت نقطه محاذات خط استوای  
عالم حقیقت و طریقت غاف فلک مستقیم کرد و نجوم مهر شهر ظاهر نور و جو افتاب و مشن تاب و شجر

بسم الله الرحمن الرحيم  
حمد و ثنای بی ریب و باقدیر بر اشر است که فلک صنعت او و اوقاف لاکر بمقتضای انار تینا التما  
بزیبته الگو ایک با مقام ثوابت و درادی سیاره مرقوم و مضور ساخت و شکر و سپاس بجد و  
قیل حکیم برادر است که دست قدرت او صفحه عالم خاک را بموجب الارض فرستاد هافتم الماد  
بجد اول افکار و علام اشجار و محلی و مریین کرد ایند مبدی که بسبب ظهور صنایع بدایع و  
و صنوح و قایق و حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انشا از ادرا حسن تقویم ترکیب نمود و  
بدو جبر علیا و لقد کریمنا بیه ادم و ساینده و بجهت حصول مقاصد ادم و مصالح بنی ادم بحکم  
کریم و الشمس بجهت مستقر لها ذلک تقدیر العزیز العظیم کوی زرین افتاب را در درختا سما  
رویت و خضت صعود و هبوط و فرمود و بجهت مواسم عبادات و مراسم طاعات لقوله و الفرف قدنا  
منانیل حتی غافه کالغرجون القدیم سرع سپهر اولین را در قطع منازل و طی مراحل از دنیا و انقضا  
نور تقدیر نمود الاله الخالق و الامر مبارک الله رب العالمین و بلیت ملک دفعه کل تقدیر  
زمین بقدر ملک اختیار است طهرت او بر کشاده انتاب سفید کرد و وسینا هفتک بخیرت  
و وصف الاله و قصرت عن شکر نعماته و صلوات صلووات نامیات و تحف تحیات ذاکات بقدر  
ادوار فلک در او بعد کو ایک ثوابت و سینه هدیه روح منور و تالاب معطر سلطان بر سر  
صالح حقیر ان بها جلالت قلب معد لیسر دایره شریعت و فنوت نقطه محاذات خط استوای  
عالم حقیقت و طریقت غاف فلک مستقیم کرد و نجوم مهر شهر ظاهر نور و جو افتاب و مشن تاب و شجر



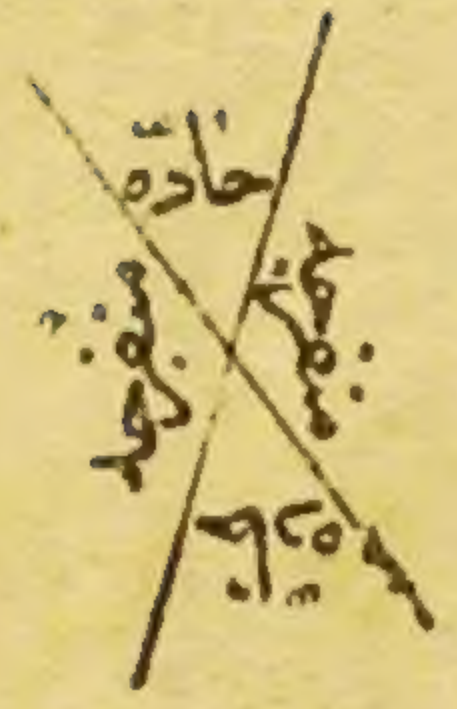
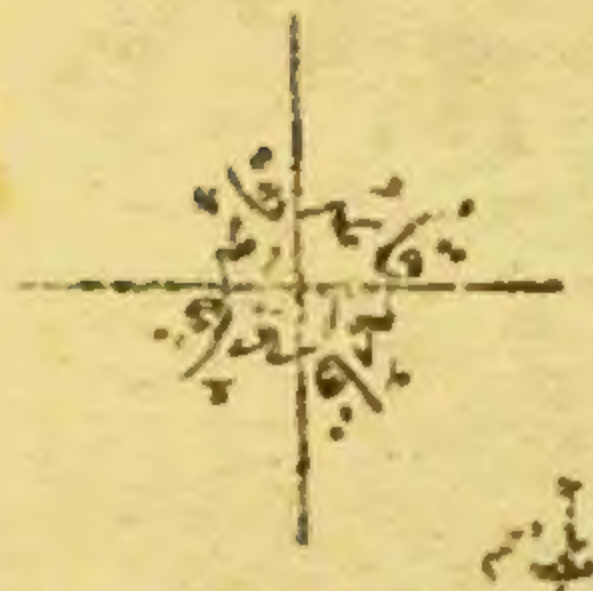
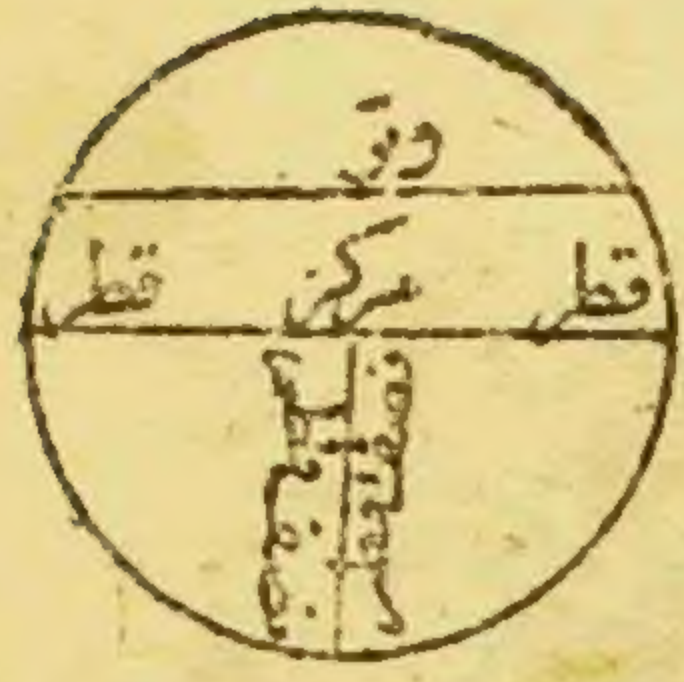








چون بدید که هر یک از این  
که اندر او کج هکت منفرود  
اوج دایره رسید پس این  
که از آغاز هر خط منفرود  
مسار از هر کوی  
یاد کردیم در او پس و غلام



و در کتب مبسوطه دیگر تر یقینات مثبت است و منحنی آن بود که معرفت هیچیک از اینها نشود و چون خط  
اطلاق کنند و گویند که منحنی یا مستقیم را خط مستقیم باشد سطح نیز مستوی بود و غیر مستوی مستوی  
آن بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و ممسّر باشد با آنکه خط  
مستقیم و اصله از هر نقطه هر خط بر آن سطح از آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد چون سطح  
مخاط باشد خط منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن سطح نقیب نماید که جمیع خطوط و اصله میان  
آن نقطه و این خط متساوی باشد و این خط را حقیقه و این خط را مجازا دایره نامند و قوی عکس این گفته اند  
بعضی از محققین محاکمه کرده اند و تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند  
هر یک از آن خطوط و اصله را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند از او تر خوا  
و پاره که از محیط جدا کنند قوس و اگر این خط بر مرکز گذرد از او قطر نیز خوانند و تصور این مذکور  
از این شکل توان نمود و بجهت ضبط حرکات مقادیر این محیط هر دایره را بسبب شصت و شش و مائیکه  
تقسیم کنند و قطر آن را بسبب بیست و هر یک از او را درجه گویند و این حدی که از او خط و خط  
سطح پیدا شود از او به سطح خوانند پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک  
چهار زاویه متساویه حادث گردد از او به راقائم خوانند و هر یک از آن دو خط را عمود بر آن دیگر  
بدینصوت الا بر مرکز را منفرجه و خورد تو را حاده بر اینصوت و مقدار زاویه مستقیمه الضلعین  
قوسی بود از دایره که مرکز آن راس زاویه باشد و هر سطح که محیط یک خط باز پاره باشد از او خط  
مشکل خوانند پس اگر محیط سطح باشد از او مثلث خوانند بر این صورت و این باعتبار  
تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف  
الاضلاع و اگر محیط چهار خط باشد از او مربع خوانند و این منقسم بر پنج قسم بود اول  
آنکه اضلاع او متساوی و زوایای او قائمه باشد از او مربع خوانند بر اینصورت دوم آنکه  
باقیام زوایا اضلاع متساوی نباشد از او مربع مستطیل خوانند بر این شکل ششم آنکه با تساوی  
اضلاع زوایا قائمه نباشد از او مربع خوانند بر این شکل چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود و نه  
زوایا قائمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد از او شبه مربع خوانند بر این شکل پنجم آنکه  
بر خلاف اقسام چهارگانه باشد از او منفرج خوانند بر این شکل و هر جسم که محیط یک خط باز پاره

و در کتب مبسوطه دیگر تر یقینات مثبت است و منحنی آن بود که معرفت هیچیک از اینها نشود و چون خط  
اطلاق کنند و گویند که منحنی یا مستقیم را خط مستقیم باشد سطح نیز مستوی بود و غیر مستوی مستوی  
آن بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و ممسّر باشد با آنکه خط  
مستقیم و اصله از هر نقطه هر خط بر آن سطح از آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد چون سطح  
مخاط باشد خط منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن سطح نقیب نماید که جمیع خطوط و اصله میان  
آن نقطه و این خط متساوی باشد و این خط را حقیقه و این خط را مجازا دایره نامند و قوی عکس این گفته اند  
بعضی از محققین محاکمه کرده اند و تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند  
هر یک از آن خطوط و اصله را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند از او تر خوا  
و پاره که از محیط جدا کنند قوس و اگر این خط بر مرکز گذرد از او قطر نیز خوانند و تصور این مذکور  
از این شکل توان نمود و بجهت ضبط حرکات مقادیر این محیط هر دایره را بسبب شصت و شش و مائیکه  
تقسیم کنند و قطر آن را بسبب بیست و هر یک از او را درجه گویند و این حدی که از او خط و خط  
سطح پیدا شود از او به سطح خوانند پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک  
چهار زاویه متساویه حادث گردد از او به راقائم خوانند و هر یک از آن دو خط را عمود بر آن دیگر  
بدینصوت الا بر مرکز را منفرجه و خورد تو را حاده بر اینصوت و مقدار زاویه مستقیمه الضلعین  
قوسی بود از دایره که مرکز آن راس زاویه باشد و هر سطح که محیط یک خط باز پاره باشد از او خط  
مشکل خوانند پس اگر محیط سطح باشد از او مثلث خوانند بر این صورت و این باعتبار  
تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف  
الاضلاع و اگر محیط چهار خط باشد از او مربع خوانند و این منقسم بر پنج قسم بود اول  
آنکه اضلاع او متساوی و زوایای او قائمه باشد از او مربع خوانند بر اینصورت دوم آنکه  
باقیام زوایا اضلاع متساوی نباشد از او مربع مستطیل خوانند بر این شکل ششم آنکه با تساوی  
اضلاع زوایا قائمه نباشد از او مربع خوانند بر این شکل چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود و نه  
زوایا قائمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد از او شبه مربع خوانند بر این شکل پنجم آنکه  
بر خلاف اقسام چهارگانه باشد از او منفرج خوانند بر این شکل و هر جسم که محیط یک خط باز پاره

نقطه حول نقطه هر که یکون البعدیهما فی جمیع الجهات قیاسیه فالمرآة حقیقه بر محیط نه







اول از بهار تا که گویم پس با حکما و خیران گویم  
 آنکه نه از بهار تا که گویم بر یکم ۱۰ بر دهیم بر است باز ما بعد بریم بر است

صادرده

صدور حرکت از فلاك مختلفه المراكز با متحد المراكز متقاطعه المناطق باشد اما هر نقطه مفروضه نیست  
 و هر مرکبه مختلفه نه چه حرکت از فلاك متحد المراكز منطقه المناطق با آنکه مفروضه نیست نقطه است  
 با آنکه مرکبه است مختلفه نیست و هر کس که او را بر واحد و مائت الف منه طلاق کنند از اعداد گویند  
 و چون واحد را با جزای متساویه تجزیه کنند بعضی از آن اجزا را کسر گویند و مجموع آنرا استخراج میکنند  
 آنچه مقصد بر کتاب بان واجب بود و باین مصطلحات در هر محلی که تقریر را فضا کنند بتحریر و ابد پر

این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا سِوَاهُ ذَلِكَ

**اما بعد** این مختصر است در معرفت تقویم تام مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی تقویم  
 يقال قَوَّيْتُ قَوْمًا اِذَا زَالَ عَوْنُ خَاجِرِهِ و در اصطلاح قوم چون تقویم کوکبا طلاق کنند مراد بعد وضع  
 او باشد از اول حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف اینجا معرفت فترت تقویم است از مناسبت  
 که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع کوکبا سبب است در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب  
 استخراج شد باشد پس اگر با تقاویم کوکبا جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه باین فترت تقویم یا اگر مشتمل  
 باشد از تقویم تام گویند و اگر اکثری از آن متروک باشد از تقویم ناقص و تقویم شمسی گویند  
 اگر تقاویم کوکبا متروک باشد و بر بعضی از متعلقات اقتضای کنند از اوزان و زمانچه و تقویم قمری  
 گویند و سبب این جمیع ذلک فی ضمن الابواب الثم و بعضی ضحان بجهت بعضی مردم بر اقامت اسامی  
 و عبرتیه هلالیه و انتقالات قمریه نفس نظرات او با کوکبا و قلیله از متعلقات کفای نمایند  
 در جلد مصرح ثبت کنند و از تقویم فارسی خوانند و ظاهرا از تقویم ابله می تعبیر کنند **باب اول**  
 در معرفت حساب جمل حروف بیست و هشت گانه مشهوره را چون قطع باشد حروف هجی و حروف هجا  
 خوانند يقال الهجاء و الهجا و الهمجا و التعداد و حروف معجم نیز گویند یعنی منقطه از جهة اختصاص اکثر  
 این حروف بنقطه نیست بحرف خطوط سایر ام و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی از حروف جمل گویند جمع جمله که  
 بمعنی مجموع است این بحسب ترتیب ترکیب منقسم میشود بانحاء مختلفه و اشهر از همه جمل ایچک و ایتک و ایتک  
 و ایتک است و افضل از همه ایچک چون بنای پنجات و تقاویم بر آنست و نیز در بعضی کتب جفر از امام ناطق  
 جعفر بن محمد الصادق منقولست که حروف الایچک تیر تیر یا مرشومه فی اللوح المحنوط و لهذا مصنف طلاق



یازدهم و اثبات برادری  
 از عمر و دنیا ساد  
 جود و انجمن گشت او تیار  
 عدد بر جهان نه معلوم  
 بشهرم بود زین برود و نجوم  
 بشهرم بود زین برود و نجوم  
 بشهرم بود زین برود و نجوم

جمله بر جل ایجدی کرده اهل حساب بخوم اعداد را بجهت سهولت ساختن بارقام حروف بیست و هشتگان  
لغت عرب که بترتیب ایجدی مؤثر حلقی کلین سه عقیص قرشت متحد خنطع است وضع کرده اند و در  
نخابر الاسماء فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب از پیش حکیمی از حکماء یونان بوده است که او را  
هشت پسر نبوده که هر یک را اسمی با سببی ساخته که حروف دیگران در اسم دیگر می نمودند پس  
و بلغت سرانی بر این معانی اطلاق کنند اما وضع ترتیب این حروف بعضی گویند از پیش آدم صغی  
علیه السلام است تعلیم ملک علام و بعضی دیگر از ابادر پس نبی علیهم السلام نسبت کنند و گویند که بیست و هشت  
صوت حرف را از صور بیست و هشتگان صنادل قمر نقل نموده و اشاره بعضی از مضمرات معانی  
این قول است اما سبب این که حروف مذکور را بلغت عرب بخصوص ساخته است که در الفاظ بعضی  
از ام بعضی از این حروف را مدخل نیست چنانچه هشت از اینها در کلام فارسی نیافته اند الا نادراً  
و آن اینست ثاء مثله و حاء مثله و ضا و طا و ظا و عین مثله و قاف و شاعر این حروف را  
در سلك این نظم کشیده است هشت حرف است انکه اندر فارسی ناپدھی تا بناموزی نباشی  
اند و این معنی معاف بشو از من تا کدا مست این حروف یاد بگر تا و حاء و ضاد و طاء و ظا  
عین و قاف و بعضی حروف فارسی را این معنی داخل دانند و طریق وضع اینچنان است که از الف  
تا ط را بترتیب ارقام احاد گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد احاد  
و بعد که آن از یکی است ثانیاً نیز باید یک یک یعنی آ یک ب دو ج سه د چهاره پنج و شش  
و هفت ح هشت ط نه و از ی تا صاد را بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هر یک از ارقام این  
حروف موضوع است از برای عقد عشرات در عدد که آن از ده است ثانیاً نیز باید ده ده پس رقم  
تی ده باشد که بیست ال سی تم چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از ق  
تا ظ را بترتیب رقم مات گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد مات در ده  
که از صد است تا مخصد نیز باید صد صد پس ق رقم صد باشد و بیست ش سب صد ق چار صد  
ت پانصد ح شش صد ف هفت صد ص هشت صد ظ مخصد و غ و از تم الف گیرند و توضیح این  
اینقال بوجه کمال است که هر یک از این عقود ثلثه با الف که اینها را اصول اعداد گیرند مشتمل اند  
بر افراد متناهی که آن نه است سوای اصل و اربع که آن افراد غیر متناهی است پس افراد اصول

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

قال بغير بسواد و در  
استقامت و ناله در کلام  
در و در و در و در  
طریق بی صفی و در  
نظایق و نظایق  
در و در و در و در



به نوبت آمده است چهار ثبات نام دیگر  
 هفت از ایشان که گویا در ایشان کینه بکمر  
 اگر که رند زنده حکمت  
 هشتین هر چه را در شرف

ثلثه اول بانفس اصل رابع بیست و هشت باشند که آنرا اعداد مفردة خوانند و چون حروف  
 جمل بیست و هشت است پس هر یک از ارقام این حروف را بترتیب وضع کرده اند از برای هر یک  
 از این اعداد مفردة بترتیب و ارقام باقی اعداد بعد از اعداد مرکبه را از این ارقام که موضوع  
 از برای اعداد مفردة ترکیب کنند باین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم  
 دارند چه ترکیب اغلب اعداد و الفاظ فارسی هم بر این پنج است مثلاً عدد صد و چهل  
 و پنج را چنین نویسد که چهار صد است اکثر از مهم که رقم چهل است مقدم است  
 بر او و همچنین مهم برها اما این طریق گاهی منظور است که الف ضاعف نگردد و اگر کرد مره  
 او اکثر رقم تضاعف الف چنانکه در الفاظ فارسی متداولست بر الف مقدم دارند هر چند  
 کمتر از الف باشد فعلاً لا شبهه مثلاً در هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند پنج و صد و چهل  
 اگر رقم با مؤخر از عین باشد مشبه کرد در هزار و دو و یغنی هماناد که مثال اخیر است طرادیست  
 زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرگز از نو نکرده و در پنج از سصد و شصت زیاده نشود  
 مگر در یک موضع که بشصت و کسری رسد و در موضع دیگر هزار و دو و بیست و غایت  
 اهل نجوم باین جاری شده است که جیم را بتر نویسند بر این صورت حرقا فرق تام باشد  
 میانه آن و حا و خا و دال را بدین صورت که نویسند زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته شود  
 مشبه کرد با و او و هم چنین ذال را و انرا همیشه منقوط سازند و هاء را بر صورت ابره صغیر  
 نویسند چنانکه در خط متداولست کاف مفردة را سطح نویسند بر این صورت که اگر غیر سطح  
 باشد با این صورت که مشبه بلام شود اگر کاتب سرکش از آنکه با یکا که مرکبی زیاده کند و مرکبه را  
 غیر سطح زیرا که اخف و اقصر است از سطح و بآ مفردة را معکوس نویسند باین صورت که  
 و اگر مستوی نویسند مشبه شود بدال یا بنون هرگاه نقطه بقر یا واقع شود و بنون مفردة  
 بجهت تمیز تام بدین صورت که نویسند و انرا اعم از آنکه مفردة باشد یا مرکبه همیشه منقوط  
 سازند و با و جیم و زا و با را نقطه نهند اما با را بجهت آن نقطه نهند که اخوات او که تاء فوقیه  
 و تاء مثلثه است معرفت بنقطه مکرر و قبیله علامت تضاعف الف واقع شود که انرا نیز  
 نقطه باید گذاشت تا مشبه بپا نشود که بعد از نقطه مخصوص ساخته اند هرگاه علامت

بر اینجهت  
 فراموش















مردود اول ستاره شناس

چون مرابن علم را نهاد و اساس

از حساب جبر گرفت و نهاد

از حل مغراف ز نورشان

در ارقام بروج

رقم بر جا که کرد و نهاد

عبارت است از ابتدای غرب تمام جرم افق که قریب بر وقت هلال بود تا غروب جرم او که قریب بر وقت  
هلال بعد از آن بیست نه باشد و کمتر نباشد یا سی بود و بیشتر نباشد و هفتم چنین تا چهار  
ماه سی سی باشد و زیاده نه و تا سه ماه بیست نه باشد و کمتر نه و اینها همگی  
باستقرا و امتحان معلوم شد است سبب اختلاف مسرات قمر است و سنا بر  
اوضاع او منقسم با اختلاف فاق و بیان آنها موجب الطابست هلال در لغت قدر مستند است از جرم  
ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب اول هلال گویند و پس در  
روز اول هر ماهی را غره گویند که ما خود است بروج استعاره از بیاض پیشانی است روزی که  
سلخ گویند که مستعار است از برون آوردن کوسفند از پوست چه در آن روز ماه البته از هر شش  
افتاب بیرون میاید و چون وضع هلال مختلف نام مضبوط است اهل حساب یعنی منجمان  
اول ماه را در این تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمر گیرند بر طالع تحقیق مخفی نماید که خط خارج از  
مرکز عالم چون بر مرکزند و بر قمری گذرد و فلک اعلی منتهی گردد از اخط وسطی قمری خوانند و خطی که  
هم از مرکز عالم بهمان فلک منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بر مرکز جرم او واقع گردد  
خط وسطی شمس خوانند و بر این صورت بیان هفت فلک در باب اند تفصیل نموده شود از آن  
و این هر دو خط طول مرکز عالم متشابه الحری که باشند بکاشتیب عالم الهی و چون طرف هر دو خط در وضع  
از فلک البروج جمع آیند آنرا اجتماع وسطی گویند و مخفی نماید که مصنف کوشش و شرح بجهت توضیح نموده و الا  
اطلاق اجتماع وسطی کافیت مابین هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان  
بعد از آن بیست نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت میزان اینست منضمی  
بتطویل است پس مال قمری که دوازده اینقدر است سصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت  
دقیقه باشد و محرم راسی روز گیرند و صفر را بیست نه روز و هفت چنین بترتیب بکاه راسی روز گیرند و یک  
ماه را بیست نه روز تا آخر سال و عادت اهل حساب چنانست که چون کسر نصف سد باز بایه از نصف  
شود آنرا واحد گیرند پس چون کسر بیست نه روز که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و هشت  
از نصف شبانه روز است محرم راسی روز گرفتند و در ماه دوم کسر را بد از این بقضای کسر ماه مقدم  
حساب نموده جزوی از کسر اوباقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست نه روز گرفتند و باز در ماه



مردمان نادان سده ششم  
چون بر این علم مو نهادند  
رقم بر جا که کرد اعداد  
از حساب حرکت دهند

از غیر صفر الف و ث و ث

ب ر ج و د و ح و ز سر  
کسر قاهر و وح

سیم کسر نصف زیاده بود از اربعه روز گرفتند و در ماه چهارم آن کسر را بدو ابقتضای مقدم  
حساب نموده و آنچه باقی ماند کسر از نصف بود آنماه را بیست و نه روز گرفتند و تا آخر سال بدو  
قیاس یکماه را سه و یکماه را بیست و نه گرفتند و اگر کسر از نصف ششانه روزی بود یعنی هین  
دوازده ساعت پس ششماه را سه می گرفتند و شش ماه را بیست و نه و در آخر سال هیچ کسر نماند  
لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است اینست که در آخر سال هشت  
ساعت و چهل و هشت دقیقه که حاصل الف و ج و قایق مذکوره است در عدد شهر و بر سر آمد و از آن  
فضل السنه خوانند و لا محاله آن خمس و سُدس ششانه روز است و فاطمی این حساب را در جدول  
آورده ایم تا معیوم شود که در اقله ماهی کسر چه مقدار است و چند بجهت نقصان مقدم حساب  
شده و چند مانده و جدول اینست که در بر این صفحه کشیده شده است و در سی سال یازده سال  
از آن قبیل است که در آنچه را سه روز گیرند و از روز سیام را کبیسه خوانند و در سال دوم  
و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم  
و بیست و هفتم بود و اینها در لفظ شهر محج کاد و ط جمعند و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم و اکیس  
دارند و آن بترتیب شهر بچوب کاد و ط باشد پس باعتبار فیمان سالها و ماهها و افری اصطلاح  
باشد و قبل از این مذکور شد که از کسور زیاده ماهها بعد از جبر نقصانات در آخر سال کسر  
زاید میماند چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سُدس یکشانه روز است و اقل حدی که آنرا خمس و سُدس  
باشد عدد سی است و خمس آن شش است و سُدس او پنج است که مجموع یازده بود پس در مدت  
سی سال آن کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و در این یازده سال از شهر را سه گیرند  
باضافه این روزها بدو ایام اصل او که بیست و نه روز است اما تعین سالها که در آن این  
روزها زیاد کنند بر اینو غیر است که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود چیزی زیاد  
نکنند و در سال دوم چون از نصف زیاده میشود آنرا یکروز گیرند و زیاد کنند و در سال  
سیم آن کسر از نصف جبر نقصانات از و حساب کنند و آنچه باقی ماند با کسر سال چهارم و کسر  
سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف میشود در سال پنجم یکروز زیاد کنند و بر این طریق تا آخر فیمان  
را در دفع کسور و طریقت یکی آنکه چون کسر نصف رسد آنرا واحد گیرند و دیگری آنکه تا از نصف

بدانکه در روز سیام ماه را سه  
که مستقر است از بر روی آوردن  
گویند از کسور که در آن روز  
ماه از زیر شمع فاسد است  
پس آن آیه فیه الله حنه است که  
در روز ۲۹ کاهر شده و از زیر  
شمع آفتاب بر روی آید و با  
عین بکلف روزی که در



چون همه دال گردیدند و در میان آنها عقیق است و سحر طاعتان و سحر مهر

دلوئی یا الف با هر باد چون بهشتی از بر دهم رقم اخراج یا بیسم

کتاب طاعتان

زیاده نشود انرا یکی نگیرد و طریقی اول است و دوم بقیان نزد یکدیگر بنا بر قاعده که اکثر حکم کل  
 دارد بنا بر این بعضی سال یازدهم را کبیسه کنند چه کرد انشا انصاف است و بعضی در سال شانزدهم  
 کبیسه کنند چه کرد انشا از نصف زیاده است و ما اینجا جدم را آوردیم و در اینجا بازا هر سال  
 از این سی سال کسور را اندک ثابت کردیم بعد از حذف شبانه روز چون ان کسور شبانه روز شود  
 یا بیشتر و رقم عدد سال که روز را بداند آورد بسواد نوشته شده و باقی بجز آن کبیسه مشهور  
 است که ما خود از کبیله است بمعنی پر کردن چاه از خاک چه این روز نیست که از کسور جمع کرده اند و بعضی  
 گفته اند که کسور را آوردن سراسر است از کر بیان چه ان روز نیست که محاسبه در میان ایام سال در  
 آورده است چنانکه سرور کر بیان در آورند و کبیسه بمعنی مکیوس است و صفت روز است  
 و تا علاقه نفل است از صفت یا سهیت و بعضی انسال را که کبیسه در او واقع شود بمجاز  
 کبیسه گویند و بعد از این تاریخ زمان هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه معظمه مدینه طیبه  
 زارها الله شرفا یعنی روز اول محرم انسال که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت ترک و وطن است  
 و مفارقت از ان بموضع دیگر و مقام ساختن در ان و بحسب عرف مخصوص است ترک وطن خالصا  
 لله تع و بیعت انکه قیام توان نمود با مثال او امر شرعیست یا لغوی و بد آنکه عرب پیش از اسلام  
 تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمر بن ربیع که وضع عبادت  
 اصنام در عرب از پیش او بود و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده و بعد از ان تاریخ عام الفیل  
 مستعمل شده و در زمان حضرت مصطفی تاریخ عادت بوده لیکن بعد از هجرت هر سال را  
 نامی نهاده اند اول از سنه الاذن دوم سنه الامر سیم سنه الفتح چهارم سنه الترفیه پنجم سنه  
 الزلزال ششم سنه الاستیلاء هفتم سنه الاستقلال هشتم سنه الاستوائ نهم سنه البراهه دهم  
 سنه الوداع و بعد از وفات جناب سال هجدهم تاریخ ظهورند ایشانند تا در زمان خلافت  
 عمر بن خطاب شباهه واقع شده و انچنان بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم بن بود با و  
 نوشت که از جانب شما بعضی سگول آمده که محل انها شعبانست نمیدانم که شعبان کدام سال است  
 اگر من بعد تاریخ اختیار نماینده و در لیست پس اتفاق و اجماع عرب بر ان شد که تاریخ وضع کنند  
 بعضی از یهود که شرف اسلام شده بودند گفتند که ما را مثل این تاریخ هست و اشاره

تاریخ بنای کعبه  
 تاریخ ریاست عمر بن ربیع  
 تاریخ عام الفیل  
 تاریخ عادت حضرت مصطفی  
 تاریخ ظهورند ایشانند  
 تاریخ خلافت عمر بن خطاب  
 تاریخ وضع تاریخ یهود  
 تاریخ هجرت پیغمبر

تاریخ بنای کعبه  
 تاریخ ریاست عمر بن ربیع  
 تاریخ عام الفیل  
 تاریخ عادت حضرت مصطفی  
 تاریخ ظهورند ایشانند  
 تاریخ خلافت عمر بن خطاب  
 تاریخ وضع تاریخ یهود  
 تاریخ هجرت پیغمبر



نور خاکی و جدی خوشه ها  
طبع جوزا و دلو و دبله هوا  
وان خریکات حوت و عقرب و ماه  
زهر انکو به شمر شمر است  
در طبایع کو اکب سبغ

بتاریخ روحی کردند مرضی قوم بنفشاد که حساب آن و نگاه داشتن کبیر آن طولی دارد و بعضی اشارت  
فرس کردند انهم بدین سبب مرضی بنفشاد پس رای ایشان بر این قرار گرفت که روزی از ایام حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله را مبداء سازند و از اوقات منسوبه باحضرت ترا چهار وقت بمد کور ساختند زمان  
ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات و در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چون سال  
ولادت میان چهل و چهار و پنجاه و شش از سلطنت انوشیروان و در ایام ان نیز اختلاف بود چه  
مرد بود میان شصت و یکم و شصت و شش و شصت و هفتم و شصت و هشتم از ماه ربیع الاول و از اوقات ترک  
کردند و بعد از ان جمعی گفتند از بعثت جناب سالت پناه تاریخ باید گرفت جمعی و فاقرا اختیار کردند  
اما بعضی گفتند هیچکدام از این هر دو نزدیک نیست چه اگر از بعثت حضرت تاریخ کبریم هر کس  
بواسطه آنکه در آن وقت در کفر بودیم بر ایشان خاطر شویم و اگر از وفات کبریم مردم حزن و مصیبت  
ماز پاده کرد پس صواب آنست که از زمان هجرت کبریم که در آن وقت ابتدای شوکت اسلام بود و ما  
نیز در خدمت مبداءنا صلی الله علیه و آله بشراف اسلام شرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم شمرده و با  
مبداء تاریخ از هجرت رسول ما از مکه معظمه مدینه مشرفه گرفتند و از آن تاریخ تاریخ مشهوره تاریخ  
رومیست چون مستعمل و مینا است و این منسوب است بنادشاه اسکندر و می که فالتک مالک سبعه بود  
لهذا تاریخ اسکندر نیز گویند و اساتید شهر ایشان ببلغت سیرانی اینست تشرین الاول تشرین الاخر کانون الاول  
کانون الاخر شبا از رینا اباخر بران موزاب بلول و مشهور در شبا شین معجمه است جوهری در صلاح  
آورده که سیرن مملکه است شاید که اصل آن شین معجمه باشد معربان سیرن مملکه باشد و اول سال  
که یکم تشرین اول در این زمان در واسطه مینا است و بر و ایام اندک تقبیری واقع میشود و سید  
اینکه مبداء سال در میزان گرفتارند معلوم نیست سال ایشان سجد و شصت و پیر و زاست  
و بعضی زیاده و نقصان و این دلیل آنست که سالها در این تاریخ شمسی اصطلاحی است نه شمسی حقیقی  
بحسب اصداد مشهور از این کمتر است مقدار کمی بحسب بطلبوس چهار دقیقه است چهل و  
پنج ثانیه و بر صد ایلخانی که منسوبیت بحقوق طوسی رحمه الله بازده دقیقه و بر صد محبی الدین  
مغربی دوازده دقیقه و بر صد بنالی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه و بار صد اهل  
خطانه دقیقه و بر صد سلطان التهمید الخ بیک کورکان ده دقیقه و چهل و











باب طحا من الضحى  
من حيث حب الدنيا  
نقل عن وقال المصنف  
وكان كلامه  
وكانت من كلامه  
الهم رسول الله  
حدثنا عن عبد الله  
لا غروا في كتابه  
نفسه وكان من قصته  
فوقه بعدون شجرة  
كان ما قبل من نوع  
نقل عن روى عنه  
له الطوفان فانه  
عنه في الارض  
يكونت لهم  
في بلادهم  
لهم في الارض  
ولا في الارض  
والثانية اذ  
والثانية اذ  
لها ثمانية  
التي هي عشرة  
منهم خمسة  
منهم خمسة  
منهم خمسة



کتابخانه عمومی  
شماره ثبت کتاب  
تاریخ ثبت کتاب

نماز پنج جلا

[illegible]

مہمانی



# تاریخ فرس

و هر ماه در این تاریخ سه روز باشد به تفاوت پس بر این تقدیر هر سال شمس اصطلاح  
باشد و خشمه مترقه در این تاریخ با تفاوت در آخر اسفند آمد ماه افراسیند اختلاف  
تاریخ فرس که بعضی در آخر امانا افراسیند و بعضی در آخر اسفند از مذماه و در  
چهار سال با پنج سال یکروز که از کسر اید جمع شود در آخر خشمه افراسیند و از یکیش  
خوانند و سبب تردید کسر سال است از ربع و با استقرار معلوم شده است که چون  
شش بار یا هفت بار یا چهار سال یکیش افتد یکبار به پنج سال افتد و اول فروردین ماه که  
اول سال است و از نوروز سلطان کویند و روزی باشد که افتاد و نصف النهار  
از روز و خبر اول حل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در حوت بود و مبدأ این  
تاریخ از کبیره ملک شاه است حکایت کنند که در عصر سلطان ملک شاه جماعتی از حکما  
مثل حکیم عمر خیام و خواججه عبدالرحمن خازن و غیره با بودند و سلطان با ایشان فرمودند  
که بنام او رسد بیکار کند حکما بایکدیگر مشورت این امر عظیم نمودند بعد از دین و قال الله  
بر شواری هر چه نموده سلطان عرض نمودند که کمتر زمانی که رسد تمام میشود سی سال  
و ما را معلوم نیست که عمر را وفا کند و بران تقدیر که رسد تمام شود چون در حوالت  
کواکب بر دایام تفاوت های فاحش پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود بر رسد دیگر این  
سبب این رنج که ما در این رنج بریم منسوخ گردد و در حقیقت باعث شود پس صواب است  
که چون بسبب عدم کسب تاریخ فرس که مستعمل این زمان است و ائمه سالها مختلف میشود  
ما بجهة سلطان تاریخ وضع کنیم که اول سال او باشد و یک قوسم باشد و بعد از زمان مقبر  
نشود و با بر سبب اسم پادشاه ابدالدهر باشد پس چون سلطان از این امر راضی گردند  
تاریخ مذکور را مطابق سال شمس حقیقی ساخته بنام سلطان کرد و احکام با طرف  
و جواب نوشتند که منجمان بعد از این تفاوتیم را بر این تاریخ وضع کنند و روز اول  
فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانند چه در اوقات احوال بنا تا از سر گرفته شود  
و بنمود را اید که شبیه مجوه بعد از زمان است و چون هیجده روز از فروردین ماه تدلی  
بطریق مذکور شد و همین وضع تاریخ کسب کرد و بودند مبدأ این تاریخ بکبیره ملک شاه

و هر ماه در این تاریخ سه روز باشد به تفاوت پس بر این تقدیر هر سال شمس اصطلاح  
باشد و خشمه مترقه در این تاریخ با تفاوت در آخر اسفند آمد ماه افراسیند اختلاف  
تاریخ فرس که بعضی در آخر امانا افراسیند و بعضی در آخر اسفند از مذماه و در  
چهار سال با پنج سال یکروز که از کسر اید جمع شود در آخر خشمه افراسیند و از یکیش  
خوانند و سبب تردید کسر سال است از ربع و با استقرار معلوم شده است که چون  
شش بار یا هفت بار یا چهار سال یکیش افتد یکبار به پنج سال افتد و اول فروردین ماه که  
اول سال است و از نوروز سلطان کویند و روزی باشد که افتاد و نصف النهار  
از روز و خبر اول حل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در حوت بود و مبدأ این  
تاریخ از کبیره ملک شاه است حکایت کنند که در عصر سلطان ملک شاه جماعتی از حکما  
مثل حکیم عمر خیام و خواججه عبدالرحمن خازن و غیره با بودند و سلطان با ایشان فرمودند  
که بنام او رسد بیکار کند حکما بایکدیگر مشورت این امر عظیم نمودند بعد از دین و قال الله  
بر شواری هر چه نموده سلطان عرض نمودند که کمتر زمانی که رسد تمام میشود سی سال  
و ما را معلوم نیست که عمر را وفا کند و بران تقدیر که رسد تمام شود چون در حوالت  
کواکب بر دایام تفاوت های فاحش پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود بر رسد دیگر این  
سبب این رنج که ما در این رنج بریم منسوخ گردد و در حقیقت باعث شود پس صواب است  
که چون بسبب عدم کسب تاریخ فرس که مستعمل این زمان است و ائمه سالها مختلف میشود  
ما بجهة سلطان تاریخ وضع کنیم که اول سال او باشد و یک قوسم باشد و بعد از زمان مقبر  
نشود و با بر سبب اسم پادشاه ابدالدهر باشد پس چون سلطان از این امر راضی گردند  
تاریخ مذکور را مطابق سال شمس حقیقی ساخته بنام سلطان کرد و احکام با طرف  
و جواب نوشتند که منجمان بعد از این تفاوتیم را بر این تاریخ وضع کنند و روز اول  
فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانند چه در اوقات احوال بنا تا از سر گرفته شود  
و بنمود را اید که شبیه مجوه بعد از زمان است و چون هیجده روز از فروردین ماه تدلی  
بطریق مذکور شد و همین وضع تاریخ کسب کرد و بودند مبدأ این تاریخ بکبیره ملک شاه



فمنعني بالمالين الموصفين وهما الجمع غير مخوف للمال والمسر

五



خوب بزرده قسم تواند شد کما لا یفزی علی الناس من رعمه الله

五



شرف زهره هفت کرد است      شرف زهره پنج و ده است      شرف زهره یک و ده است  
 از درج آنچه در حیات قوت است      سه درج از شرف نصیب است      در شرف که از شرف بیاید  
 و آن بر سر زهره است و درج      و آن بر سر است و درج      و آن بر سر است و درج

برج بنا بر فاعده کلیه مرقوم باشد ناظر بقوم کوکب از آنچه هست بیک برج زیاد مخیال  
 خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم درجه سرطان بود بر این صورت مرقوم خواهد بود که  
 پس در اینجا خواهد گفت که چهار درجه و ده درجه از اول حلد و ر شده است و حال آنکه  
 سه برج و ده درجه است و هر برج را که عبارت از قوسی است از منطفة البروج که محصور  
 نباشد میناد و نصف متجاوز از دو دایره عرض بسوی بجه قسمت کنند یعنی بسی قسمت کنند  
 کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عدیت  
 که از او کسور است خارج میشود الا سبع و درجه در لغت بمعنی پائین است و بالست  
 چه افتاب بسبب طریقی که از اینها صاعدا و هابطا گردد و هم چنین هر درجه را بشصت دقیقه  
 و هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه قسمت کنند و هر کس از اینها شریک  
 قسمت اول جزء کل باشد و قسمت دوم جزء جزء و قسم سیم جزء جزء و هر کس از اینها شریک  
 شصت در این اقسام بجهت سهولت که در حقا ظاهر میشود چه اقل عدیت که از کسور  
 لشکر بیرون می آید الا لشع و ثمن و سبع و مع هذا نسبت دادن دادن او را با او سهولت  
 متیل است اما کوکب بر دو نوع است سیارات و ثوابت اگر چه در حرکات قد و او جهته و او  
 در جمیع دوره ان الثوابت گویند و الا سیارات و سیارات هفتند باین ترتیب اول  
 زحل که موسوم است بکبوان دوم مشتری که معروف است بر جبهه سیم مرخ که موسوم است  
 باختر و هیرام چهارم شمس که مشهور است بافتاب پنجم زهره که مستحق است بنا هید ششم عطارد  
 که ملقب است بکاتب هفتم قمر که مشهور است بماه و هریک از این هفت کوکب افلاک است علیحد  
 زیرا که سوا حرکت ثبانه و دوی هر کدام را بخصوصی یافته اند از مغرب بمشرق غالبا  
 و در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یک را در بادی النظر فلک اثبات کرده اند چه بنا بر اصول  
 ایشان یکجهت بیست و حرکت مخالفه منتهی است و این محال است که کوکب در فلک بطریق ماهی  
 در آب حرکت کند چه خرق و التیام با اعتقاد ایشان بر فلک دو اینست و فلک زحل فوق همه است  
 و هم چنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور است فوق فلک کوکب است که بعد از اوست بطریق  
 احاطه چنانچه سطح مقعر هر یک مما من سطح محدب فلکی است که در جوف اوست مثل توپ و یاق





۴۲



در نظایر کواکب

نظائر آن بکرم معلوم

چون گوشت و عروق

و آنکه هر چه در قرآن است

در یکبار در کتب معلوم

تا بداند تمام علم کون

بر هر چیز از نیک و بد

و چنین حال بیکان باشد

همه از این سر تا سر

بیان حقایق

چهارم آنکه اکثری از اکابر متقدمین و مناخیز نجس ابدا و اجزا بر سبیل حسن الظن  
 دریافتند که ترتیب افلاک باین وضع است بچنانکه نقل کرده اند از بعضی که زهره را بر  
 روی آفتاب مانند خال دیده اند و منهم الشيخ الرئيس و بعضی او را با عطاره مثل و قال  
 و منهم الحکیم بن طایفه الاندلسی لیکن بر اذهان مستقیمه محقق نمائند که در هر یک از اینها سهو  
 میسر است و لذلك یقولون هذه دلائل اثناعینة لا قطعیة و اینقیضه را بخواطر فانی رسید  
 است که در وقتی خاص بطریق اخلاف منظر که از دلائل قطعیه است مطلوب معلوم توان  
 کرد لیکن ایراد آن لایق این کتاب نیست و شمس را نیز اعظم گویند زیرا که اعظم و اضو کواکب  
 و قمر را نیز اصغر چون اصغر است از شمس و بعد از او اضو از کواکب دیگر است و لهذا در  
 نیر چو گویند و سه کوب که فوق شمسند باعتبار مذکور علویه گویند و از ایشان زحل  
 و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را با هر دو باعتبار آنکه تحت  
 فلک شمسند سفلیه بر قیاس علویه و پنج کوب غیر از نیرین را بسبب جموع و استقامت  
 و اقامت و سرعت و بطو ایشان از خمشه حقیقه گویند و در تقویم علامت هر کوب از این  
 کواکب بفرقه رقم حرف الحواسم آن کوب که برین و جبر زحل و مشتری و جمیع شمس و زهره  
 و عطارد و قمر و افلاک کواکب ثوابت بسیارند بحد که احکما آن ممکن نیست و شمس را بفرقه  
 بثوابت بجهت ثبات اوضاع ایشانست با یکدیگر با بجهت بطو حرکت خاصه ایشان و اینها را  
 کواکب بیابانه نیز گویند بجهت آنکه مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه و بامه مواضع  
 فرود آمده اند یا آنکه بسبب اینکه مسافران در بیابانها خود را بمقصود می رسانند و آنچه  
 از اینها بر صدد راه و مواضع آنها از فلك البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو  
 کوبند و در صدد جمع را صد است و چنانکه خدمت جمیع تمام است و را صد و لغت کبرا  
 گویند که نکات بسیار باشد از اصطلاح را صد و اطلاق میکنند بر جمعی که ردد کواکب  
 میکنند یعنی منظر حرکت ایشانند و رسید ایشان بمواضع معین بعد از آن بکثرت  
 استعمال اطلاق کرده اند بر مواضعی که در او ردد کواکب میکنند بجز که انرا التمسیر محل گویند  
 باسم حال و محقق نمائند که این هزار و دویست و بیست و دو کوب مرصود غیر از کوب ثوابت

الشمس و قمر و زهره  
 کوب جمیع مواضع و البروج  
 بقصص جمیع ردد  
 افلاک ای سطرادون  
 و کتب و بروجها مواضع  
 معین و تفرع مواضع  
 ردد و بار صد و بیست و دو  
 کوب

که از آن



دانسته است این سخن چه است و درم نظر گذار  
 و به نغم و یا نغم نکرند همچون خانه سقا به دان  
 شمع و ترنج شمع بر این همه رخ و غم است برآش  
 دانسته است و خوش اثرش اثرش کینه و محال و دل

اعتراق کو اکبر پیرانه که او صد  
 دریا بر جبهه میخیزد

۲۲

که از اضعیفه خوانند که بطالیوس از غایت صغر از اخل کو اکبر مرصوده ندانند  
 عبد الرحمن صون و اخل اشته پس باعتقاد او کو اکبر مرصوده هزار و بیست و پنج باشد  
 و اهل نجوم اکثر این کو اکبر از شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را افرد و شرف و عظم گویند  
 و هر قدری بر سه مرتبه نباشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کو اکبر هجده بود و فضل  
 هر مرتبه بر مرتبه بعد از او بقدر سه و یک اوسط قدر سادس بود و آنچه ما در این قدر را در  
 بود از اضعیفه و مظلمه گویند و از نهاد اخل کو اکبر مرصوده پندشند و پنج کو که ایشان را  
 سحابه گویند که مانند خطه ابری نباشد اگر چه مرصوده اند اما ایشان را افردینا شد پس  
 اعظم کو اکبر ثابته اعظم قدر اول نباشد و اصغر صغر قدر شاس و از برای تشریف و تقییر  
 این کو اکبر چهل و هشت صورت تحیل کرده اند بعضی نام و بعضی نام تمام چنانچه بعضی  
 هفده کو اکبر از این کو اکبر بر نفس این صور و اعتدای بعضی به خطوطی که این صور از این خطوط  
 متوهم میشوند یا در میان این خطوط و از نهاد کو اکبر اخل این صور گویند و چون خواهند  
 که از این کو اکبر خبر دهند گویند که کو که بر سر فلان سورست یا بر دست راست او یا  
 بر سینه او و علی هذا الفتل و صد و پنج کو که یک بر یون این صور و اعتدای اند و از نهاد  
 کو اکبر خارج صو گویند و چون از این کو اکبر خواهند خبر دهند گویند که کو که بر سر فلان  
 پای راست فلان صو یا بقرب یا بفرج فلان سورست و این نیز از این صور چهل و هشت  
 کانه بیست و یک در جانب شمال است از منطقه البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده  
 بر نفس منطقه و حوالی آن که صور بروج دو اند کانه اند اما اینها یک از صور است و بعضی  
 بنا و دریم و کو اکبر مشهوره هر یک را تعریف کنیم اگر چه موجب اطناب است و بعضی تقویر  
 داخلند از لیکن ناظر به حوات و غارین کو اکبر امیند با شد و بالله التوفیق اما از  
 صورتها شمالی اول صوری که بقطب شمالی عالم نزدیک است بنات النعش صغر است  
 و تیم بنات النعش کبریه و هر یک هفت هزاره اند چهار از ایشان را انش گویند  
 و سده که بر طول و اعتدای بنات و بعضی هر دو را بد و خرس شبیه کرده اند و اول  
 دت اصغر گویند و او را اکبر تصور کرده اند و دوازده که بر سینه او نباشد آن را



حق را جلد اتفاق بود کاسناره در اخر ان بود جز قمر را که چون چنین بود محقق بود مجمع غایت ارباب بشارت  
چون یکشنبه است ان که دوشنبه زودتر جز قمر را که چون چنین باشد انکه مرغ مرد را نام است

۲۵

فرقدان گویند یکی اندیکه روشن تر باشد و یکساره روشن که بر ذنب است  
از افقها جدا گویند و با و قبله شناسند و میخان ان را بصغیر کرده جدا گویند  
تا برج جدی مشارک است ندانسته باشد و او نزدیک ترین سناره است بقطب

### دب اصغر



و اسطر و کثر  
و خارج این  
سناره است  
سم او گویند  
دب اصغر  
دویم دب اکبر

مثالی بدین  
ظاهر نکرد  
هفت سناره  
کوچک ان را  
صورت  
آلیست

الوانه و الوانه  
السناره و الوانه  
و الوانه و الوانه  
و الوانه و الوانه  
و الوانه و الوانه  
و الوانه و الوانه

و او تمام اندام است از این سبب او را اکبر خوانند و نزدیک گویند و تیم از ذنب  
او سناره باشد روشن در غایت صفر و نور چشم را بدان امتحان کنند  
و او را اسمها خوانند و سنار کان داخل این صورت باشد هفت سناره اند و خارج هشت

### صورت دب اکبر و آلیست



سیم صورت تین است از دهان او ماند که بر کرد قطب شمالی البروج بر آمد



و بر سر او چهار کوب است بر هفت صخره او را عرب عواذ خوانند و ستارگان او سی و یک

ستاره اند

# صورت تبین اینست

اینست



چهار صورت قبقاوس است بلغت یونان بکنند پادشاه و بعضی عوام گویند میر کچاوس  
ملکی داماند تاجی بر سر خاده و دست پای همه جنباند برای دویدن و از دو پای او و جدی مثلث  
واسع متضد شود

صورت

قبقاوس

ستارگان پازده اند خارج دو  
اینست



پنج صورت  
نیز گویند مرد پرا  
بانک می کنند  
از کواکب بنات  
او از پنجه از پس  
بیان خوانند شد  
گرفته ستارگان او

عواست او را نغار و صنایع  
ماند دو دست و از کرده کونا  
دست چپ او بر بالای کوب آخر  
النعل کبری است و دست راست  
کواکب صورت و که که بعد از این  
و با این دست عصائی بر بالای سر  
بسته و دو اند خارج یکی آنرا



را می خوانند و  
 حارس شمالی  
 مواضع مرئی  
 دیگر را که با او است  
 را می گویند  
 این است  
 فیکه است  
 درویشان  
 انزال کلبل



اورا حارس شمالی و  
 نیز گویند چه در اکثر  
 میشود و آن ستاره  
 و بر ساق چپ او ریح  
 صورت عوا  
 ششم صورت  
 که عوام انرا کاسه  
 خوانند و بنجمنان  
 شمالی خوانند اثره

که چهارم از کواکب  
 شمالی است

ماند که ناتمام است ستارگان او هستند و ایشانرا نیز بنظر الف که خوانند اینست  
 صورت  
 هفتم  
 رکتبه و او را  
 مرد پراماند که  
 از برای پای



فیکه  
 صورت الحائز علی  
 واقص نیز خوانند  
 بر سر زانو استاده از  
 کوفتن کواکب او بیست

و هستند خارج یکی صورت الحائز علی رکتبه اینست  
 شلباق است  
 خرچینک رومی نیز  
 ستارگان او ده  
 روشن باد و ستاره  
 مثلثه خورد بدین  
 پایه خوانند و  
 مشاجت او بکر کی



او را سلیمان و مغیره و  
 گویند سنک پشته را  
 اند و بر یک طرف ستاره  
 دیگر تازیان بر مثال  
 سبب عوام انرا دیاک  
 منجمان امر واقع بجهت  
 که بال فراهم کرده باشد



وان دو ستاره بمنزله دو بال او بند صورت مثل بقاق اینست

در بنجاح است

شلقاق



نهم صورت

مرغی مانند که مغرب بجهت دانه بجهت طبران هفده و بر سران کو کبیست و نرواق بمقدار یک الدجاجه خوانند بر

کردن دراز کرده سو چیدن و بالها کشاده ستاره است خارج دو نفس بجهت در جنوب کو کبیست و نرواق بمقدار یک الدجاجه خوانند بر

روشن در میان بجهت او دارد ف کوبند و بر پیش در ف چهار کو کبیست و روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر عرض بجهت یکی از آن بر بال راست بنجاح است یکی بر سینه و دو بر بال چپ و این چهار کو کبیست و فوارس خوانند و فنی بنجاح چون تابع آن چهار است از این جهت او را در ف کوبند

و صورتش اینست



شلقاق

در صورتش اینست که در صورتش زنی را مانند بر سر کرده نشسته و او را فائمه است چون قائمه سینه و پاهای نر و گذاشته سیزده کو کبیست و در صورت عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی در این موضع صورت شتری متخیل کرده اند که داخل صور چهل و هشت گانه نیست بلکه کواکب و بعضی از صورت ذات الکبریه است بعضی از مرآة المسلسله

و بعضی



و بعضه از حامل راس الغول و بعضه غیره صوره چنانکه چهار کوب با صورت ذات الکرمه است  
 بر خطی اند شیبه بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض وایشان بر بدن شتر اند و از طرف  
 جنوبی این خط سطر می مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوب متقارب که بمنزله سر  
 شتر بود و آن سطر مقوس بمنزله گردن او در تحت این کواکب در جنوب مجره دو کوب است  
 بیکدیگر و آن بود ست شتر است و آنکوب سجایه که نفس مجره است در تحت اینکوب بر سر شتر است  
 و عرب کف الحضیب و کف الشرا کوبند چه از نزدیک تر با سطر می مقوس از کواکب خارج شود  
 باین کواکب روشن که بر مجره اند متصل شود و آنرا بد الشرا کوبند و اینکواکب روشن بمنزله آن  
 دست بود و هر یک از اینکواکب بمنزله یک انگشت خطاب کرده اما اهل نجوم از آنکواکب یکی را  
 که بیشتر می آید از کف الحضیب کوبند و سنام الناقه نیز کوبند چه بر کوهان شتر است و  
 قطب العلماء در

خاتمه الادراک آورده  
 الحضیب بنصف النهار  
 مستجاب شود الا  
 صور شتر اینست  
 صورت راس

نیز خوانند مرد براماند  
 ایستاده سر بسوی  
 بسوی جنوب پای راست  
 چپ سر غولی باخویش  
 بر بالا سر بر آورده و  
 گرفته و کواکب او بپشت  
 سر و در راس الغول  
 از قد و ثانی او را بر



که چون کف  
 رسد دعا  
 دغای ظالم  
 با نری هم  
 الغول است  
 و او را بر سانس  
 که بر پای چپ  
 شمال و پاهای  
 بر داشته و بدست  
 گرفته و دست  
 الت قطع بدست  
 و شش اند خارج  
 کوبیده است سرخ



الغول کوبند  
 خورشید مهر  
 صورت همسایه  
 مرد پراماند کبر  
 یک دست عنانی  
 تاز پانه گرفته و  
 اند و بر جانب خوب  
 روشن و منج و در  
 ثوبا طلوع کند  
 چون رقیب ثوبا  
 عوق بمعنی باز  
 چون نگاهبان  
 و ستاره دیگر از

صورت حامل

صورت الغول



صورت مهر  
 اینست  
 الایعنه  
 پای ایستاده و  
 و بدست بکر  
 کواکب و چهارده  
 او ستاره است  
 اکثر از موضع با  
 انرا عیون خوانند  
 است مشتق از  
 داشتن و نگاهبان  
 باز دارند بود  
 عیون ثوبا بکر که او

د باد بران در باب دوازدهم معلوم کرد بر مثال مثلثه شفرج الزاویه بود و بران زاویه شفرجه

باشد انرا کعب  
 صورتش  
 صورت مهر  
 حواست  
 پای ایستاده و پاها  
 و بجه و دست خود  
 ان در جنوب کوب  
 بیست و چهار ستاره  
 اینجمله ستاره است

صورت

میل العنه



ذوالعنان کوبند  
 اینست  
 صورت  
 مرد پراماند کبر  
 بر شمال برج عقرب  
 ماری گرفته و سر  
 فک است  
 است خارج پنج از  
 روشن بر سر او که



باینسین بر مثال مثلث متساوی الاضلاع است آنرا اسلخ خوانند چنانچه هر سه  
 ضلع آن یکسان است و آنرا حجت خوانند و آنرا مانند سر دم برداشته برابر

کو کبست از اینجمله  
 ستاره ایست  
 با سیمای زایع و  
 مثال مثلث است  
 مثلث است آنرا  
 خوانند

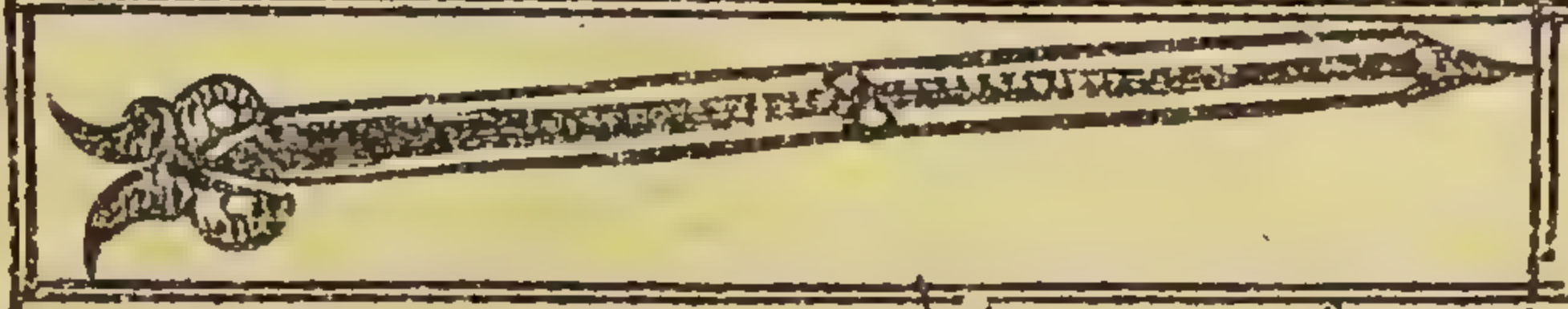


سرخ و آهنگ  
 بر کردن حبه  
 از قد و ثالت که  
 نبرفت که نو  
 که نبرفت که نو  
 عنق الحبه  
 صوری است  
 پانزی هم  
 سحر است

آب پنب  
 صورت  
 و آنرا بنیل نیز

خوانند تیر بر مانند واقع میان منقار الدجاجة و سر الطائر و درازی سه کمر و نیم پیکانش

و سوغارش  
 پنج ستاره است



سوی شرق  
 بجانب مغرب

شانی هم صورت عقاب است عقاب مانند در پرواز روی بمشرق نه ستاره است خارج

شش و کوکبه روشن بر مابین المنکبین است و کوکبه بر طرفین او از او تار یکسر بر مثال خطیست  
 و عوام آنرا شاهین ترازو گویند و میان آن روشن اسر الطائر خوانند چون دو کوکبه شبیه اند

بر قیاس سر  
 هم آورده  
 آب پنب  
 صورت  
 و آن چنانچه را  
 شکل خیمه



بکرکس بال کشا  
 واقع که بال فرا  
 صورت  
 میفتد هم  
 ی لقی است  
 مانند بحر که بر



منفوخ است آدمی دوست اگر غریبی را ببندد بدشت خود کرد و بکار آورد کواکب او دما

است بر عقبت  
بر شکل معین  
خوانند و بر سر  
باید در روشن



دلفین

از اینک چهار کوب  
ظاهر بود و نه  
عوام از اصل  
این صلیب کوبی

نزد یک با این چهار کوب از اموال صلیب دلفین خوانند صورتش اینست  
بهم صورت قطعه الفرس است و از اموال الفرس نیز خوانند سراسر زاماندر  
پس دلفین بعد دو کز کوشش بسوی جنوب چهار کوب است صورتش اینست

صورت الفرس



فوق هر صورت فرس الاعظم است این را مانده با سر و دست که او را کفل و پای نیست کوب  
او بپشت اند از اینک چهار کوب که اضلاع مربع بیک پاره بود و لیکن ضلع

ضلع جنوبی بود و  
وانتاره که بر زاویه  
از اسر الفرس خوانند  
وانکه بر غرب شمالی  
مقن الفرس خوانند



فرس الاعظم

شمالی ان اصغر از  
عربان خوانند و  
شرق شمالی مربع بود  
وانکه بر شرق جنوبی  
منکب الفرس و دیگر  
صورتش  
پشت صورتش

پشت  
فرس الاعظم



عوام انرا زن بچ شوهر گویند ز تنبر مانند دستها باز کشیده و در هر یکی از دو دست او باد و پای او بر خلاف احوال زنجیر است و کواکب او بیست و سه اند از جمله کواکبی روشن و سرخست از قدر ثانی و بر دوازده سال سوره الفری بمقدار هفت گز تخمینا مایل بشمال و بر پهلوی این صورت است



و انرا جنبه السلسله نیز خوانند اینست صورت مثله مانند چهار ستاره است بود و آنرا راس سه بر قاعد آن داخل اینصور

گویند و بطن الحوت صورتش بیست و یکر مثلث است متساوی الساقین یکی بر راس مثلث المثلث خوانند مجموع کواکب سصد و سی و یک

کوکب اند خارج بیست و نه صورت مثلثه اینست اما از



صورت منطقه البروج اثنی عشره اند حل است دو شاخ است مقد

که صورت برج اول صورت کثیره را مانند که مراد او بطرف مشرق و

مؤخر او بطرف مغرب و در بای او بطرف جنوب ملتفت شده است بطرف مؤخر مؤخری که کوته پشت خود میخاز



کواکب او سیزده صورتش بیست و یکر است او را کف دو

اند خارج پنجم اینست صورت کاوی را مانند که پانزست سر برداشته



باد در پیش انداخته  
 و مؤخر آن  
 ستارگان  
 خارج نازده  
 اینست  
 صورت  
 وادراتو امان  
 گویند و او را  
 شمال گاه کشان



بر اختلاف اقوال  
 بطرف مغرب  
 آن مؤخر و اند  
 صورتش  
 اینست  
 جو نیز است  
 و دو پیکر نیز  
 مانند متعاقب دو  
 سر ایشان در طرف

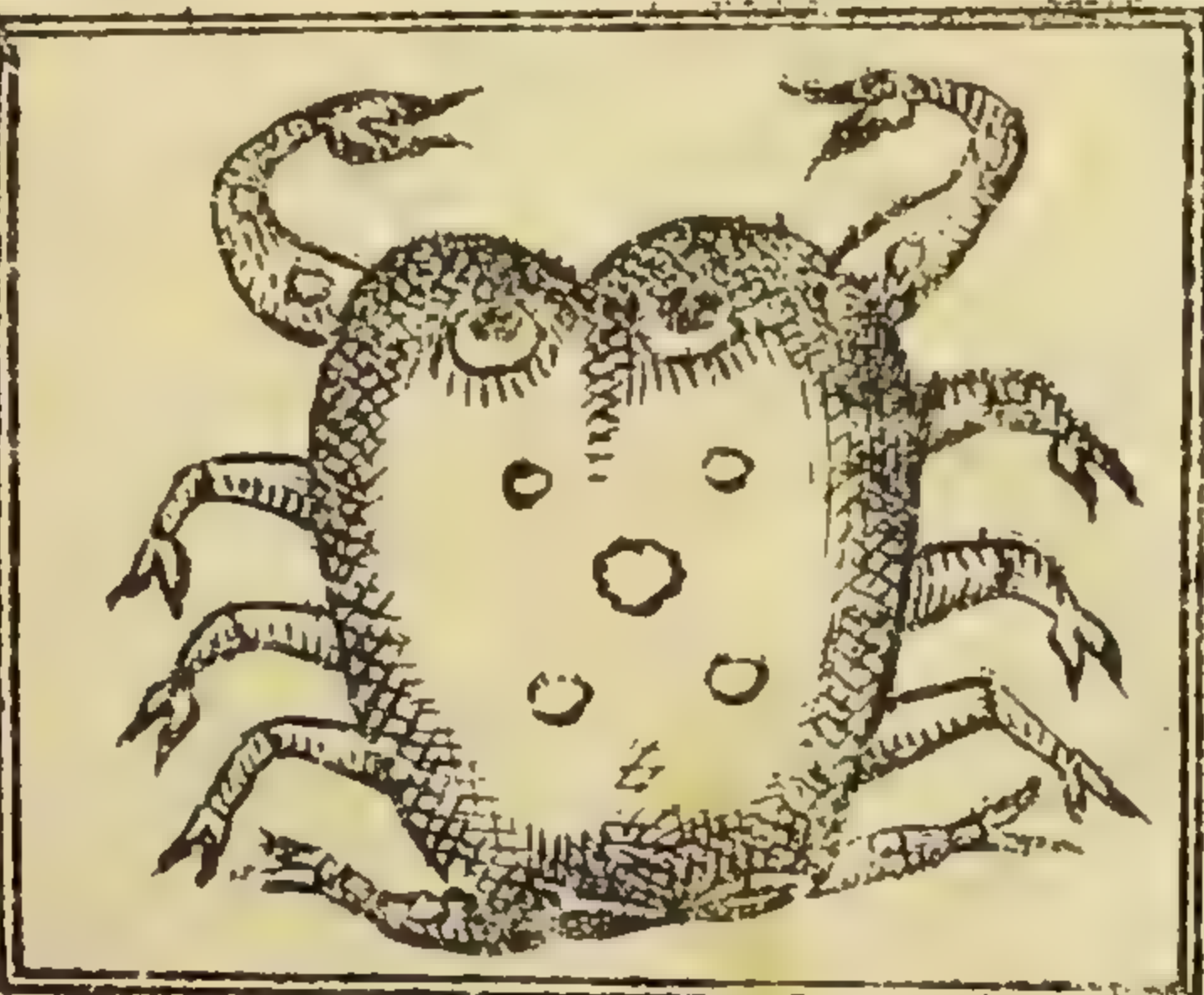
شمال و مشرق است پایها بطرف جنوب مغرب در نفس مجسم و جوزا با این سبب گویند که مر و و این  
 صورت بر میان آسمانست بقال جوز کل شیء وسطه و بعضی گویند که چون جبار که از صورت جنوب است  
 جوزا گویند بجهت بیاض اکثر کواکب او که مستقار است از کوسفند که وسط او سفید بود پس  
 توانانرا که هم در جوزا است جوزا گویند کواکب او چون است خارج هشت صورتش





چهار صورت سیطان است خرچینکی داماند مقدم او بطرف مشرق و موخر او بمغرب

اونده اند خارج چهار  
اینست  
ایست  
بطرف مغرب و پشت او  
ستاره است خارج هشت  
داخله کوکب است و روشن  
و اثر قلب الاسد و ملکی



و جنوب است در کان  
صورتش  
پنج صورت  
شهر داماند روی  
بشمال بیست و هفت  
از پنج ایه کوکب  
و سرخ که بر قلب است

خوانند و از جمله اوجه ان کوکب متکاتفه مجتمعه است که عرب با نراهلب خوانند و آن سه کوکب است

ضفره خوانده است  
صورتش  
ششم صورت  
و او را عذر اینز کوکبند  
فرو انداخته و دست  
و دست است برداشته  
کوکب روشن بر کف چپ



که بطلبوس  
از این کوکب است  
اینست  
سنگ در طبع  
زینرمانده امز  
چپ او پنجه  
و بان خوشه گرفته

اوست از سماك اعزل خوانند از جهت ارتفاع ان سماك و از جهت انكه بیدلاحت اعزل در برابر

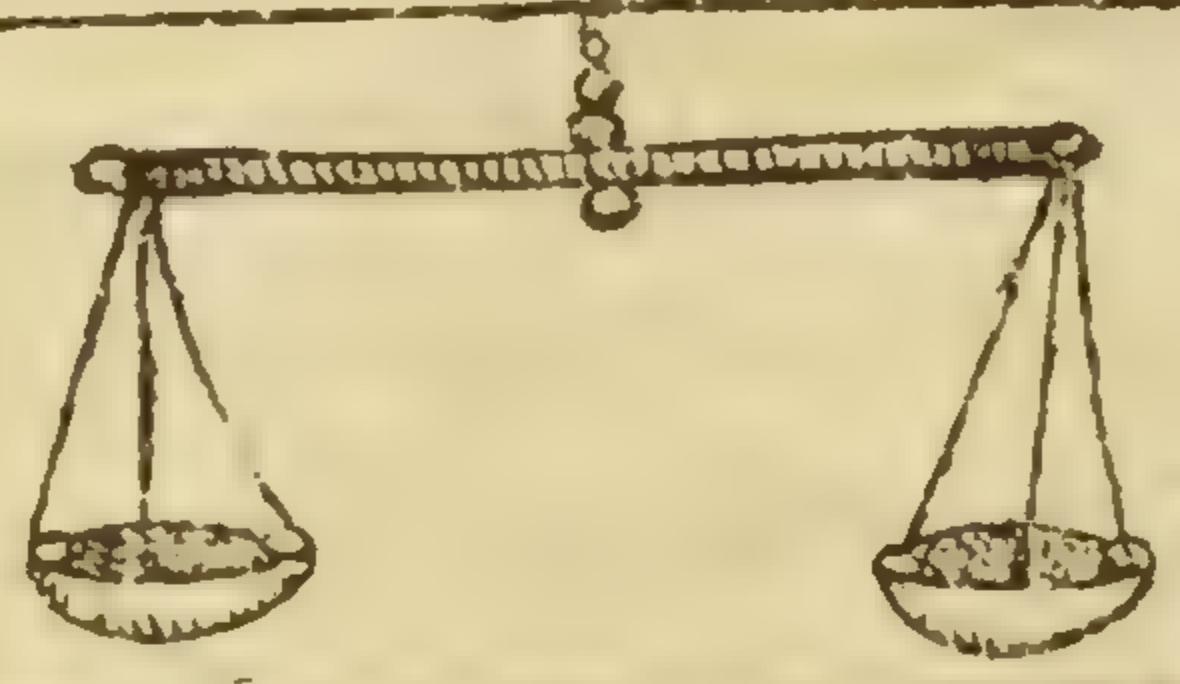
نیز دارد و کوکب او  
خارج شش صورت  
هفتم صورت  
تراز و پیرماند دو کف  
و عمود او بجانب مشرق  
خارج نه صورتش



سماك راجع که  
بیست و شش است  
اینست  
میزان طبع  
او بجانب مغرب  
هشت ستاره است



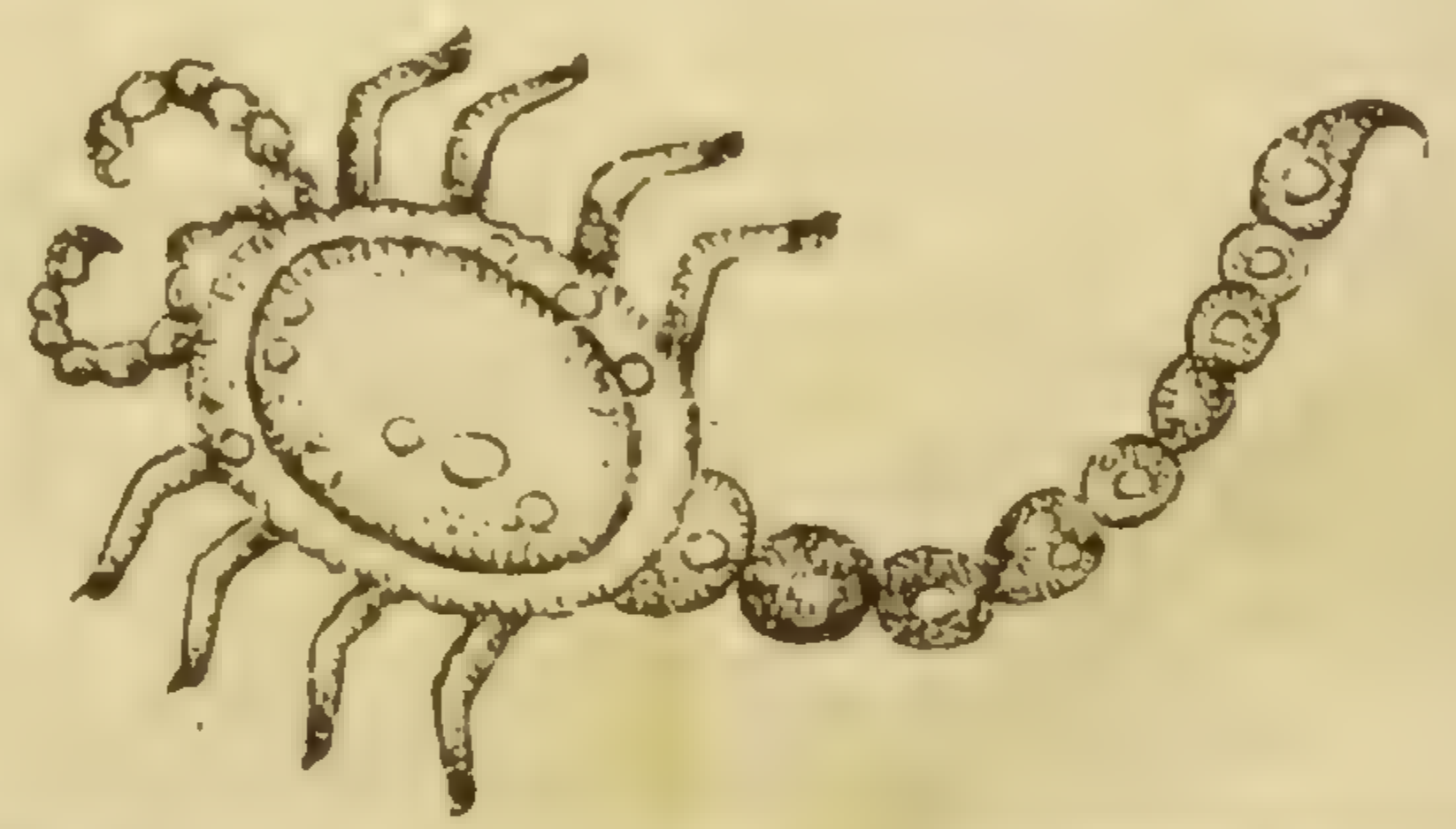
اینست  
عقرب  
بجانب شمال  
بجانب جنوب



هشتم صورت  
کشیده و اما سر او  
و مغرب دم بر داشت  
و مشرق کواکب

او بیست و یک اند خارج سه صورتش اینست

قوس  
و اورا زامی  
دانه زاماند  
تا اخر و از  
نصف مری  
تا کمر غامه



اینست  
نبرد گویند  
که از کردن  
اصل کردن او  
بیرون آمده  
بر سر نهاده و

از او علاقهها او بران و کمانه در دست گرفته و بدست دیگر بر کشیده سی و یک

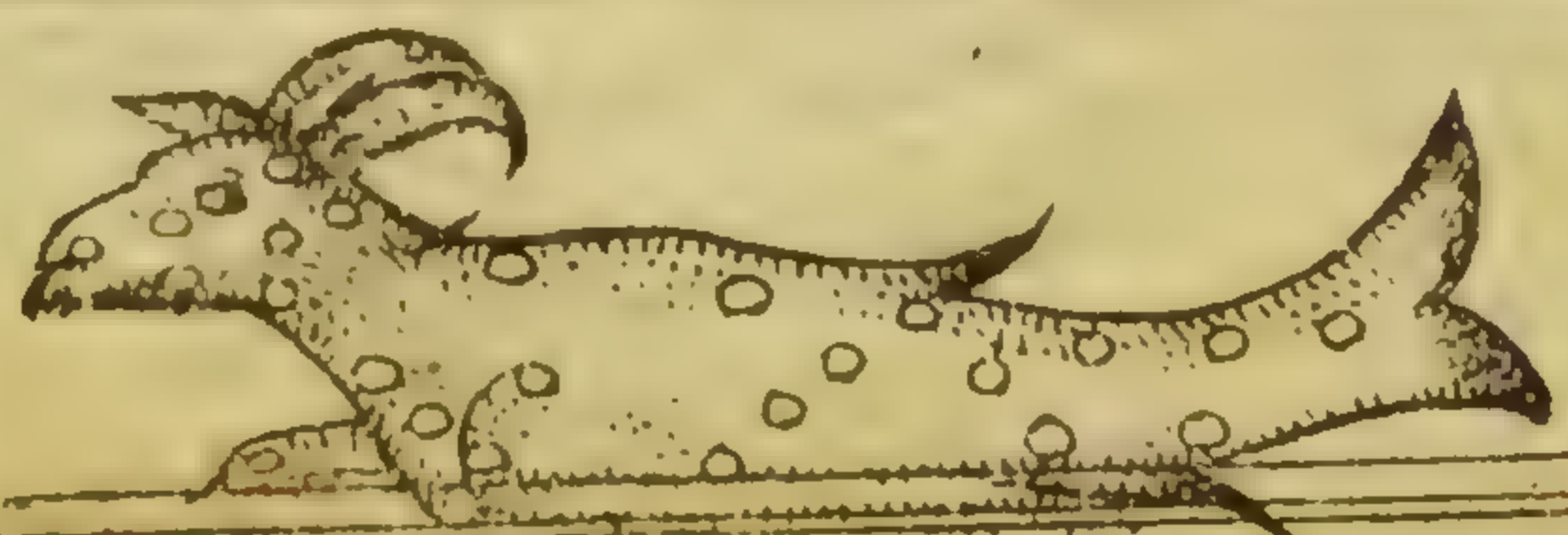
کوکب است  
قوس  
و همر  
جک  
بوغاله زاماند  
دارد سرو  
مغرب و



صورت  
اینست  
صورت  
است  
که دو شاخ  
دست او براف  
پشت او بهمال

و از پشت قادم او موخر ما هبست و کواکب او بیست و هشتند صورتش

اینست  
صورت  
و اورا ساکب



بانهش همر  
ی لوانست  
و دالی نیز خوانند



مردی دامنند بر پای ایستاده و سر او در شمال و پاها او در جنوب میل نموده بطرف مشرق  
و دستها را دراز کرده و بیک دست کوزه گرفته و از آن آب میسوزد بطرف قدم خود و آب  
جریان میدهد کند تا درین حوت جنوبی کواکب چهل عدد است خارج سه و بیست و یک کوپند  
که او را باین سبب لو کوپند که مرتبهی مانند که صورت فر را اعظم گفتیم عرب لو کوپند  
و آن بجهت او را این صورت است بر قیاس جبار و توانان صورتش اینست



در این مرتبه هشتاد و یک مرتبه است و آنرا هم که بنی بنی نامند و ماهی را  
مانند سر یک بطرف مغرب و دم بطرف مشرق و سر دیگر بطرف شمال و دم بطرف  
جنوب نزدیک دو شاخ حاکم و دوازده دم ایشان بیست و یک مرتبه



از کواکب  
و آنرا چهل  
و کواکب او سه  
چهار مجموع کواکب  
دو بست و هشتاد  
و هفت سوای

سندار متصور شد  
الستکنان کوپند  
و چهار است خارج  
این صورت و آنده برج  
و نه اند خارج پنجاه  
خفیه لعدا

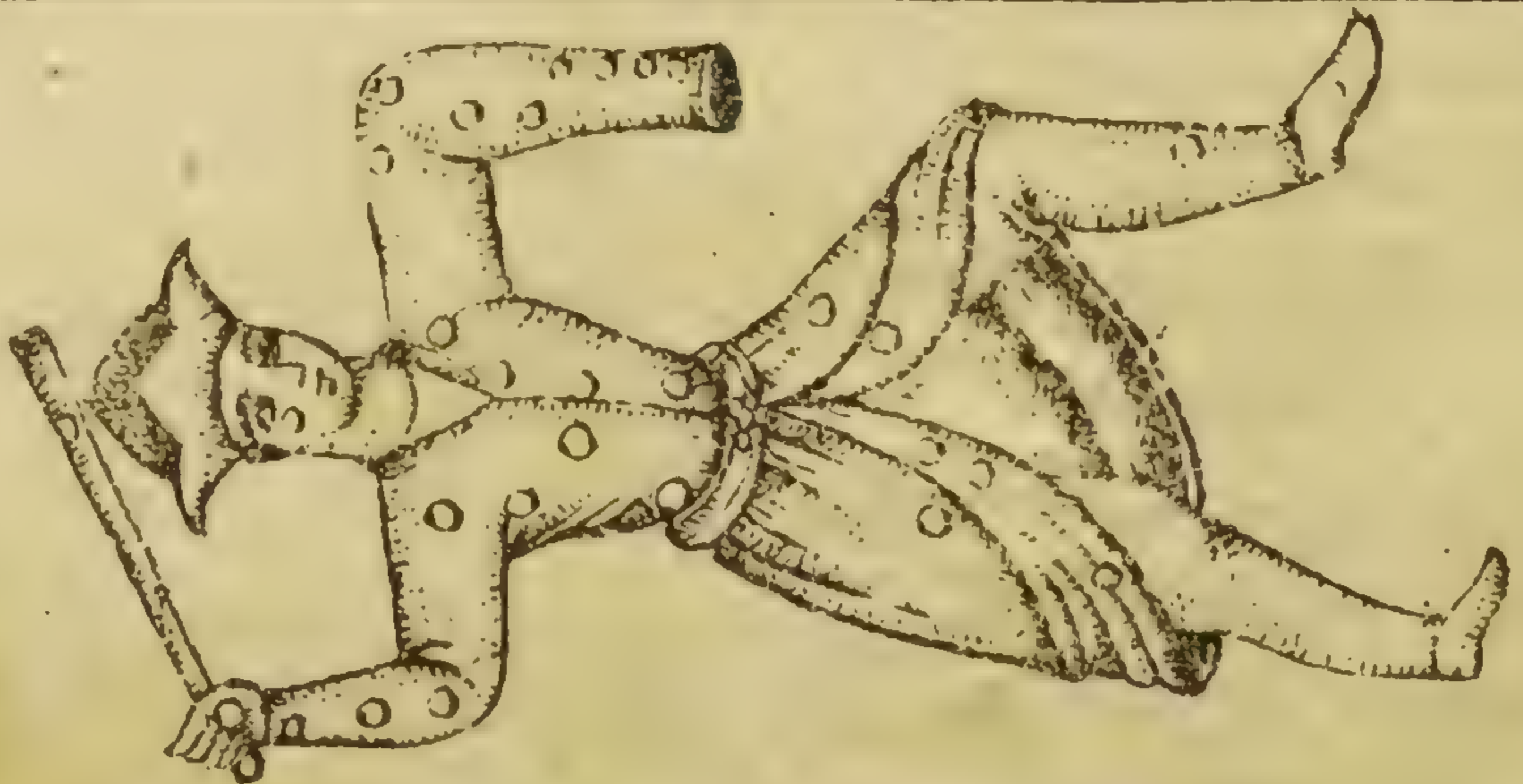


برای باب هم مخفی نماید که صورت دوازده گانه بجز کت فلک قاسم تحریک اند چنانچه سایر صورتها محال از  
موازات اقسامی که او را بروج اعتبار کرده اند بپسین روند پس کواکب حلقه و در دو کواکب ثور و جوزا  
و علی هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول حلقه را خوان منتظر شد وارضوت جوزا الا اقسام او در  
اونماند لیکن اهل این فن تغییر است چنانچه اندک تا اندک اقسام او را در اقسام بروج است  
نه صورت و از انتقال صورت خللی اقسام نرسد اما از صورت جنوبی اول صورتیست که بمنطقه البروج نزدیک است  
صورت قیطس جنوبیست چنانچه در اماند بجزی که از او و پاست و می چون دم مرغ کواکب آن بدست  
از انجمله دو کوب بر دو شعبه دم است که مقدار دو نیز از یکدیگر دور اند آنکه بطرف جنوبیست قیطس  
جنوبی گویند آن دیگر بر آنکه اصغر است قیطس شمالی و در صورت چنانچه است و معلوم از  
تاریخ خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه در



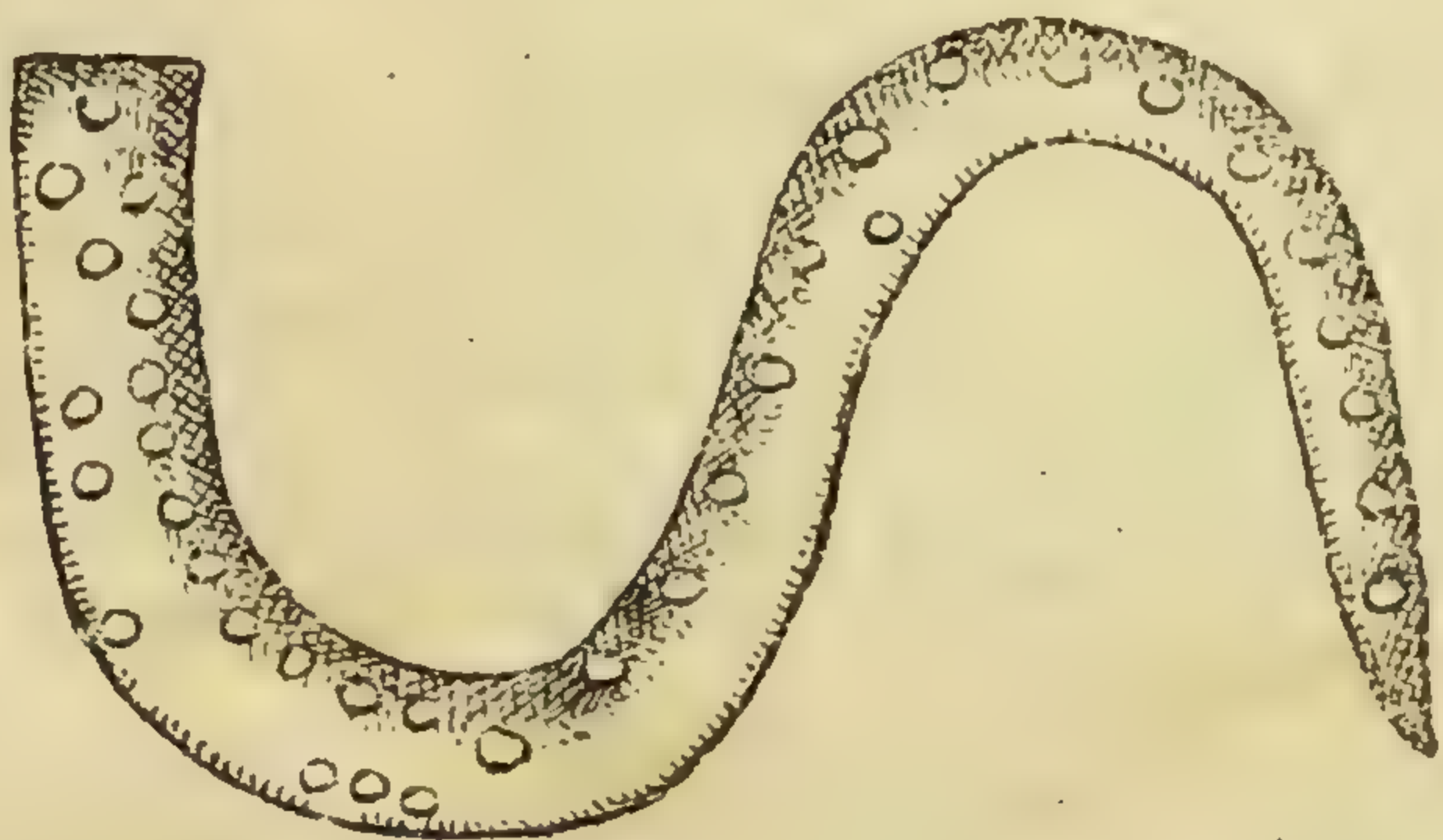
شده در اماند اگر و شمشیر بر پا افتاده  
و بدست راست عصائی بر بالای سر گرفته و  
دست چپ در آستین کشیده است و اندک  
می و هشت ستاره است ستاره که او را

که بر یک سمت منطقه الحوزا و نطق الحوزا و بنجم الحوزا و نظم و نظام گویند و صورت قیطس است





جوی آب زاماند که عذقات بسیار دارد و ابتدای او از بر قدم چپ جورا باشد و بعد از  
عطف با طرف به سکوچه روشن منتهی شود که انرا الخواله گویند و چنانستاده است  
صورتش انست



چهارم صورت انبلی سیت خرگوشی زاماند دوزان بسوی مغرب و از ده شاره  
صورتش انست

پنجم صورت کلب  
اکبر است

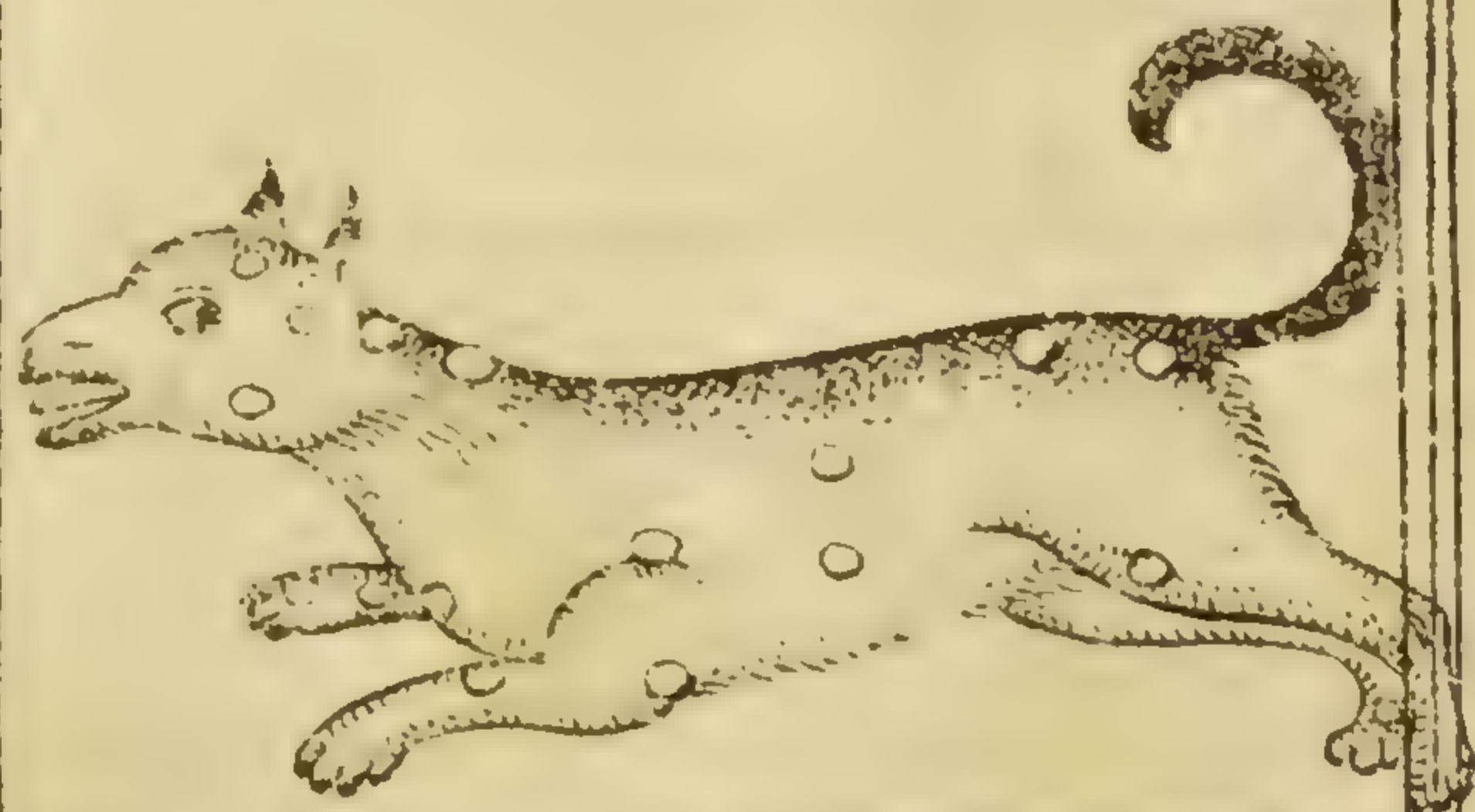
سکی زاماند دوزنده بر دینال  
جبار از این جهت او را کلب  
الجبار نیز گویند هجده  
کواکب است خارج بازده از جمله  
کواکب داخله کوکب است بر  
دهن کلب که روشن توین



کواکب ثابت است و او را شعری بنامی خوانند چهر مغرب و پنجاب بن است و او را تنها  
کلب الجبار نیز خوانند و کوکب خور دلبست بود بک با و عقدا و سه کز و نیم که او را هر دم



بمانی خوانند صورتش اینست



ششم صورت کلب اصغر است آن دو  
شماره است یکی را که در شن است شعری  
شاعری که بند بجهت آنکه معنی او بجانب شام است  
و اند بگریا که بقدر دو کز از او دور تو است  
مرزم شاعری سبب شمع این دو ستا بکلی  
مشابهت است شعرای نایب و مرزم او  
شعری نایب را عبود شاعری را غنیا گویند

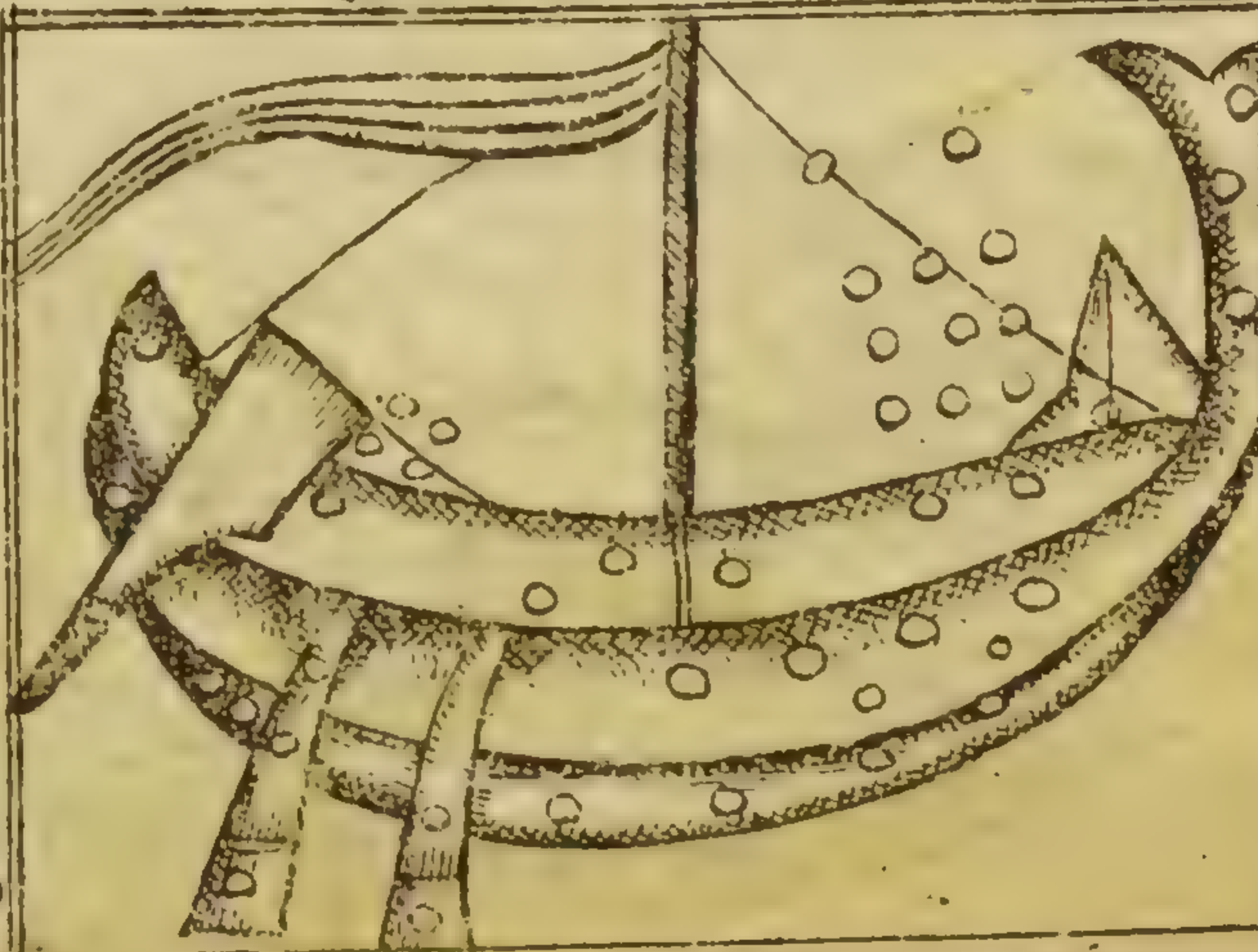
و از خرافات است که شعر این خوانند و این سهل اند و این سهل  
جوزا و این است و بجانب جنوب که ریخت و شعری نایب از عفت او از عفت او از عفت او  
عبود گفتند شعری شامی خندان بر مقدار قند است که چشمش پوشید شد از این جهت غنیا گویند



که غموض در لغت و پوشید چشم است  
هفتم صورت سفینه است کشته را ماند  
چهار و پنج کوکب است از این کوکب سهل  
که معروف و مشهور است بر لنگر کشته است

صورتش اینست ششم صورت شاعری است که را ماند دراز و باریک کثره العوائف مراد

مقاربت مابین قلب الاسد شعری  
شاعری و نهایت دم او در جنوب سنالك  
اغزال است سنالكان او بیست و پنج  
خارج دور از جمله کوکب داخله کوکب  
شرح و روشن بر کین و در حواله او  
هیچ کوکب دیگر نیست او را فرد  
الشجاع و عتق الشجاع کوکب بند  
هفتم صورت باریک است قدی





مانند کفرق شد باشد کعبه او پشت شجاع از حجه اش را که ایند صوت در دو کوکب کو ایک او هفت  
ستاره است صوت تر اینست

شجاع نشسته کو یک از شجاع بر مقدار او است که او زمانه  
آشوب کند صوت تر اینست



مانند هم صوت قطور است حیوانی را ماند از ستاره است صوت  
ادی و از انجانا اخو صوت مؤخر فرس بطریق راحی می هفت  
ستاره است و گوید روشن از اینها بر دست است قریب با فوج جنوبی  
و ارتفاع او از ارتفاع محیل کمتر است و از ارجل قطور در ماند



در این هم صوت بیع

مانند قطور پای او را گرفته نوزده ستاره است  
که شعله منوره باشد هفت ستاره است



هم صوت ابلبل حیوانی است شکل منور را ماند و از اقبه خوانند و ستاره است صوت تر اینست







کفر کبک

مستند باد و باشد و بواسطه تحرك افلاك ثمانية بابی حرکت اینضال را محیط بکل اثبات کرده اند  
چهار فطرته سیله شاهد است بآنکه تحريك فلك داخل خارج را که در وسعت و تخارضا  
اضحاف او نباشد مستشع میخاید و بران هیچ کوب نیست و از اینجهت او را فلك غیره  
و فلك اطلس خوانند و چون محیط است بکل افلاك انرا فلك اعظم و فلك اعلى گویند و چون  
در خایت ابعاد است انرا محله جهات گویند و در عرف اهل شرع انرا عرش گویند و هر یک  
از افلاك ثمانية مذکور را حرکتی است از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلك اعظم که انرا مشرق  
بمغربت چنانکه نظر جلیل و دقیق بران دالست و چون بروج را ابتدا از مغرب بگرفتند  
حرکات از مغرب بمشرق هر

جملہ عربی افلاک  
 از افلاک الافلاک  
 کو بیان کرنے کے لیے  
 افلاک نامہ از افلاک  
 اقصیٰ کو سنائی ہو



این رساله بعضی نکات عندی است

که او را که ان موقوف بر معرفت افلاک جوئی است واجب خود کرد و اینرا شاء  
هیکت هر یک بیان کنیم بگویند الله و یومئذ یبکد هذا المحقق تاندر که فلک کلی هر  
کو که ان فلک بمثل ان کو که کویند مجرته مثل فلک البروج است بعد از آن انها نامی که  
فلک البروج که انرا مرکز عالم گویند میگردند و مناطق و اقطاب انها نیز در محاذ از قطب

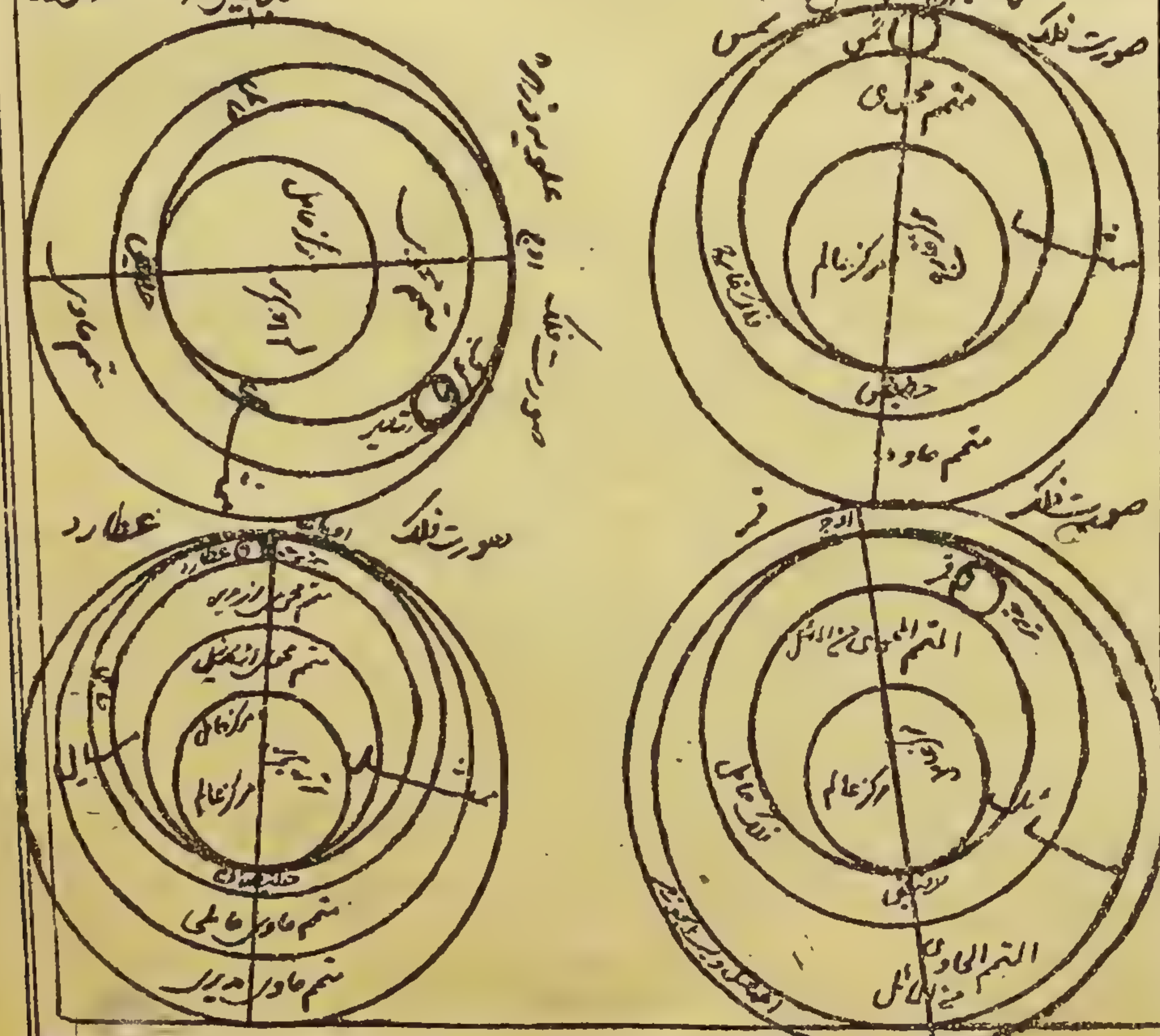






# در حدیث اکبر

حامل سایر کو اکبر و شش مثل خود و منطقه این فاک بر منطقه قابل منطبق باشد سیم تدویر و آن  
مغزق باشد در حامل بطریق تدویر باشد کو اکبر لیکن منطقه این فاک دائیات داخل در سطح منطقه  
حامل بود بخلاف سایر کو اکبر عطار در این بعد از مثل سرفک دیگر بود اول مدیر و آن  
در شش مثل بود بطریق حامل در مثل خود و منطقه اش مقاطع منطقه مثل بود در  
حامل و آن در شش مدیر بود چنانکه مدیر در شش مثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر  
بود سیم تدویر بود در شش حامل علی الرسم و هر یک از این دو کوکب نیز علی الرسم مغزقند  
در تدویر خود و از آنچه گفتیم لازم می آید که عطار در ادواج باشد یکی مشترک میان  
مثل مدیر و آنرا ادواج مدیر خوانند دیگر مشترک میان مدیر و حامل و آنرا ادواج حامل  
خوانند و در حقیقت همان طریق و نیز ادواجها متمم باشند و از مثل و ادواج مدیر و ادواج  
افلاک هر کوکب یک سطح است



در حدیث اکبر  
در تدویر خود و از آنچه گفتیم لازم می آید که عطار در ادواج باشد یکی مشترک میان  
مثل مدیر و آنرا ادواج مدیر خوانند دیگر مشترک میان مدیر و حامل و آنرا ادواج حامل  
خوانند و در حقیقت همان طریق و نیز ادواجها متمم باشند و از مثل و ادواج مدیر و ادواج  
افلاک هر کوکب یک سطح است



六



در این کتاب که در بیان احوال و احوال انوار است  
 در بیان احوال و احوال انوار است  
 در بیان احوال و احوال انوار است  
 در بیان احوال و احوال انوار است

حرکت در آن ایام در غیر مرتبه آن رقم ستعد شود و در انحال آنرا یعنی آن رقم را در آن روز  
 بجهت تخفیف کتابت الا در روز اول و آخر نویسند و جایگاهش خالی گذارند تا مراتب ششم  
 نشود چنانکه خالی نباشد باینکه رفتی از مرتبه دیگر اینجا نوشته شود ناظر آنرا از این مرتبه  
 اعتقاد کند و باقی مراتب نیز باین سبب محمل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند  
 روز متوالی مکرر شود جایگاه آنرا نیز خالی گذارند **فاحمل** هر دستیر او اکبر و جهت  
 و استقامت ایشان مراد از مسیرات اینجا مدت یک روز و گوشت و مدت مکث او در برج و  
 مدعا از دور گوشت غارقت اوست از نقطه معینه از فلک البروج تا معادت او با زمینان  
 نقطه و برسد و امتحان معلوم شده است که دورات مثالی که کوکب سیاره متفاوت المدة است  
 الاشمس که تفاوت دورات او محسوس نیست پس بواسطه تفاوت مصمم مدت دوره خط و سطح  
 هر کوکب که فی الحقیقه متشابه حرکت است و انرا حرکت وسط کوکب است عرف بحاجات دور  
 حقیقه انکو کب منظور داشت و بجهت سهولت کسور آنرا اسقاط نموده و دوره حقیقه از  
 این دوره گاه کمتر است و گاه بیشتر پس صیقل میداد که افتاب مدت دوره را تمام کند  
 تحقیقا چه سال شمسی چنانکه سابق ذکر یافت عبارت از دوره اوست و بر جی را در  
 روز تمام کند تقریبا بقدر تقریب بجهت اختلاف مدت مکث اوست و بروج بسبب سرعت  
 و بطو حرکت او و در این زمان بمحاسبه رجب سلطان الشهد مکث افتاب در برج حمل  
 روز و پانزده ساعت و در ثور سه و یک روز و در جوزا ساعت و نیم تقریبا و در جوزا  
 سه و یک روز و در سرطان سه و یک روز و در سنبله سه و یک روز و در میزان سه و یک روز و در  
 یکروز و نیم ساعت و در سنبله سه و یک روز و در سنبله سه و یک روز و در میزان سه و یک روز و در  
 ساعت و در عقرب بیست و نه روز و در جوزا ساعت و در قوس بیست و نه روز و  
 دو از ده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و در سنبله سه و یک روز و در میزان سه و یک روز و در  
 روز شانزده ساعت و در حوت سه و یک روز و در سنبله سه و یک روز و در میزان سه و یک روز و در  
 از ایندها است و تغییر فاحش در این از منتهی شود مگر در مدتها ماید و مدتها از روز  
 در این مقام شبانه روز است و رقم دوره را در بیست و هفت روز و یک روز تمام



برای هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است  
در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است  
در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است  
در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است

کند تقریباً چهره تحقیقاً از ثلث کمتر است طیفه دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت دارند  
مقتضی تقریباً کرده است و برجی را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب  
سرعت بطوسیر او گاه باشد که چون در حدود غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر  
از دو روز باند که کمتر از یک ساعت برجی تمام کند و در قریب بی سال دوره تمام کند  
فقد قریب بسبب التکثر دوره وسطی او تحقیقاً بیست و نه سال و پنجاه و سه روز و  
شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است و مراد از سال و اینها احتساب سال شمسی است  
و از ماه سی و دو برجی در دو سال و نیم تمام کند تقریباً فیتد تقریباً اینجا دو وجه دارد  
یکی آنکه زمان دوره را متناوبی بر عدد برج قسمت کرده است و حال آنکه مکتب او  
در هر برج بحسب بطو و سرعت میرا و متفاوت است و نیم آنکه بر تقدیر بناوی مکتب  
چون مدت دوره تقریباً است خارج قسمت او بر و از ده تقریباً نباشد و مشتق  
دوره در قریب دو از ده سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی یا زده سال  
و دو ماه و سی و دو روز و یازده ساعت و نه دقیقه و برجی در یک سال تقریباً و وجه تقریب  
اینجا هم دو است و در پنج دوره را در قریب یک سال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت  
دوره وسطی او یک سال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست و دو ساعت و پنجاه دقیقه است  
و برجی را در یک ماه و نیم تمام کند تقریباً چون سریع السیر بود و فایکسال استقرأ نمودیم  
در حالت سرعت سیر در مدت چهل روز باند که کمتر برجی را تمام کرد و هر یک از سفینه و دوره را  
در قریب یک سال تمام کند فیتد قریب مگر نظریه دوره حقیقی ایشان نباشد و الا در وسطی اینجا  
نیست چون مستقیم و سریع السیر نباشد زهره برجی را در بیست و هفت روز تقریباً تمام  
کند و عطارد در شانزده روز تقریباً فیتد تقریباً بحسب التکثر هر یک از این دو کوکب گاه  
باشد که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر از این مدت برجی تمام کند لیکن در عطارد مقدار کمی بیش  
روز نرسد و فایکسال استقرأ نمودیم زهره در حالت سرعت سیر در بیست و چهار روز و  
کسری برجی تمام کرد و فیتد سرعت سیر و این سر کوکب اخیر بسبب التکثر گاه باشد که در حالت  
سیر در برجی نباشد و در حال بطو در برجی و تفاوت مینا مدت مکتب ایشان در این دو برج



این کتاب در بیان سیر و حرکت اجرام سماوی است  
 و در بیان سیر و حرکت اجرام سماوی است  
 و در بیان سیر و حرکت اجرام سماوی است

بسیار است بخلاف عاوین که در وقت قطع کردن بر جوی هم بجای شون و هم سریع و چون چنین باشد  
 تفاوت میان مدت سیر ایشان در دو برج اند که بود و فیتد مستقیم در عطار دالست است  
 فقط چنانکه محقق طوسی در دوسوی فصل بیان کرده و چه از او در رجعت نیز سرعت سیر است  
 و زمان مکتشاد و برجی که در آن از ربع و ربعی که در وقتفاوت است یا زمان مکتشاد و برجی  
 که در آن مستقیم و سریع کرد و یکسر بخلاف ربع و ربعی که ایشان از رجعت سرعت نیست  
 چه سرعت عباد است از زیادتی حرکتی که بر حرکت وسطی چنانکه بعد از این بیاید  
 و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت حرکت وسطی نمیشود پس فیتد سرعت سیر و ایشان کانی  
 باشد و فیتد مستقیم احتیاج نباشد و اینکه بعضی زهره را در فیتد مستقیم داخل شده مکن  
 است که از این عقیده بیانی بقبر کنیم و در عطار دالست با احتیاز از این لیکن بر تقدیر که سرعت کواکب اعم  
 باشد از آنکه در تمام برج بود یا در بعضی که اگر مخصوص باشد تمام برج فیتد مستقیم در  
 هر دو کوب سفلی بیان خواهد بود و کواکب ثابته دوره را یکست و چهار هزار سال تمام  
 کنند و برجی را در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و چهار هزار است بر عدد برج  
 و درجه را در شصت و شش سال که خارج قسمت دو هزار سال است بر عدد درجات برجی  
 تقریباً و درجه تقریب ثلث آن سال است که کسر خارج قسمت است و معنی بجهت سهولت استقامت  
 آن کرده است بر اینها مستقیمه مخفی نمائند که کیمت حرکات ثوابت را بحسب ضابطه مختلفه  
 قدما را مثل ارسطو و بقعه او را عقیده آن بوده است که ایشان را غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر  
 نیست و لهذا است که انحراف ثابته اند و چون ثوابت یا بر خورشید و سیاره بعضی از  
 ثوابت قریب بمقطع را در صد کرده و در ایشان حرکت یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت  
 قلت بر کیمت ایشان مطلع نشده بعد از آن بطلیوس و فالانوس بطریق تدقیق چون مرکب این  
 امر شدند و ای ایشان بر این قرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکنند و جمیع از مشاهیر  
 مثل ابن الا علم و غیره در تحقیق مطلق استقصا تمام نموده گفتند که در هر صد سال درجه  
 قطع میکنند و این موافق است با آنچه محقق طوسی علیه الرحمه و سلطان المغفور در اینها خود  
 یافته اند و اعتقاد جماعته که در زمان مامون خلیفه و صد کواکب کرده اند است که در هر

سیر و حرکت اجرام سماوی

این کتاب در بیان سیر و حرکت اجرام سماوی است



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

شست و شش سال در عصر قطع میکند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از اصلا امر اغه است  
چند کواکب امثال عین الثور و قلب العنق و صد کمره مطلق یافته است با پنجه در زمان هاتو  
یافته اند و اعتقاد مصنف را اینقول است و هر یک از هفت مغیره که مستقیم نباشند یعنی بر خلاف  
حرکت کنند و کما در اجماع یعنی برخلاف توالی حرکت کنند و کما همی مقیم یعنی ساکن نمایند اگر چه  
مقدار تقویم هر کواکب یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم نباشد  
و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره  
محسوس شود و در عشار چون ربع السیر است مدت اقامت بیک شبانه روز نمیرسد  
و اگر احیاناً در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد آن اقامت نبود بلکه از نصف النهار  
اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانه روز راجع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی  
همان دقیقه عود کند و در حوالی مبدأ رجعت راستقامت یعنی از انشاء احد الحالین  
قبل از ابتدای آن دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقر است که در میان حوکن مختلفین  
در الجملة سکونی متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و انحراف  
بان سعلق است پس میگوئیم که چون در خط از مرکز عالم خارج شود و از جانبین تدویر فاس  
او شوند منطقه تدویر باین دو نقطه تماس بدو قسم مختلف شود اعلی و اسفل و لا محاله  
اعلی اعظم بود و انرا اسفل و مخفی نماید که قوسها متساوی از نقطه علیای تدویر آنچه بدو اعظم  
نماید از آنچه بعد است پس حرکت تدویر در قسمی اعظم منبرج نماید و در قسمی اصغر بطی و مراد  
بزرده و حصیض تدویر و نقطه تقاطع محیط تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج شود  
و از مرکز تدویر گذشته ببالاعلی منتهی شود آنکه دورتر است از زوئه مری کوبند و آن که  
نزدیکتر است حصیض مری و حرکتی که این خط با حرکت متحرک باشد حرکت مرکز معد کوبند  
چه مرکز تدویر بر آن خط است و انحرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز هر یک از حوالی مغیره  
از مرکز عالم خارج است لا محاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک نقطه حامل بعید بود و در دو  
دیگر قریب به غایت بعد وقت وصول آن باشد بنقطه ارج و قایت قریب وقت وصول آن  
باشد بنقطه حصیض و از این لازم آید که حرکت مرکز معد در نقطه بعیده بطی بود و در

نصف النهار  
در دو نقطه  
تقاطع  
محیط  
تدویر  
با خطی  
که از مرکز  
عالم خارج  
شود  
و از مرکز  
تدویر  
گذشته  
باشد  
و از مرکز  
تدویر  
نزدیکتر  
است  
حصیض مری  
و حرکتی  
که این خط  
با حرکت  
متحرک  
باشد  
حرکت مرکز  
معد کوبند  
چه مرکز  
تدویر بر  
آن خط  
است  
و انحرکت  
همیشه  
بر توالی  
باشد  
و چون  
مرکز هر  
یک از  
حوالی  
مغیره  
از مرکز  
عالم  
خارج  
است  
لا محاله  
مرکز  
تدویر  
از مرکز  
عالم  
در یک  
نقطه  
حامل  
بعید  
بود  
و در دو  
دیگر  
قریب  
به  
غایت  
بعد  
وقت  
وصول  
آن  
باشد  
بنقطه  
ارج  
و قایت  
قریب  
وقت  
وصول  
آن  
باشد  
بنقطه  
حصیض  
و از این  
لازم  
آید  
که  
حرکت  
مرکز  
معد  
در  
نقطه  
بعیده  
بطی  
بود  
و در  
نقطه  
قریب  
سریع  
بود



مگر در صورتی که در این حرکت  
 که در این حرکت که در این حرکت  
 که در این حرکت که در این حرکت  
 که در این حرکت که در این حرکت

حرکت

در جهت  
 و در جهت  
 و در جهت  
 و در جهت

قرینه سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریباً این سرعت و بطور آن حرکت و سطوح کوکب  
 گویند فاذا تمهد هذا بیايد انت که چون افلاک تدویر شامل ارض نیستند لاجرم اگر افعال  
 ایشان بر توالی حرکت کنند حرکت اسفل برخلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است و اگر  
 حرکت اعلای برخلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قرآست و هر یک از کوکب  
 متحیره چون در اعمای تدویر نباشند حرکت ایشان بر توالی سریع نماید چه کوکب را اینحال  
 مجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک باشد و چون با سفلیند ویرانقال کند حرکت  
 کوکب بتوالی بطئه پیدا کند سبب آنکه در اینحال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل  
 بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت و بنا بر آنچه قبل از این مذکور شد هر چند کوکب  
 بحصیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر شود و فضل مذکور کمتر شود  
 و کوکب بطئی تر نماید اما هنوز حرکت مرکز کوکب بتوالی است کوکب مستقیم گویند تا بجائی  
 رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب چند  
 گاه چنان نماید که در یکجائی سنا کنند و در اینحال کوکب امقیم گویند و بعد از آن حرکت  
 تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بتوالی و کوکب بمقدار زیادتی برخلاف  
 توالی متحرک باشد و در اینحال کوکب را راجع گویند و هر چند بحصیض نزدیکتر شود  
 حرکت او در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحصیض مرئی رسد و انجا غایت سرعت او باشد  
 در رجعت و وسط زمان او چون از حصیض بگذرد رجعت بطوی پیدا کند و هر چند  
 بر آید بطیئتر شود تا باز بنوعی که گفتیم مقیم گردد و بعد از آن مستقیم گردد و تارود  
 در استقامت سریعتر شود تا بدروه رسد که غایت سرعت او است و استقامت و  
 وسط زمان آن و بعد از آن حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم لازم می آید که کوکب در  
 یکدوره تدویر و بار مقیم گردد یک بعد از استقامت و پیش از رجعت و از مقام  
 اول گویند و یک بعد از رجعت و قبل از استقامت و از مقام ثانی گویند و تارود  
 اگر چه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالی است سریع از حرکت و سط  
 او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطئی و در قطعه سفلی سریع نماید چون



و این است که در هر یک از این اقسام  
 حرکت مرکز مد نسبت به مرکز عالم مختلف است  
 یا در جمیع متفاوت باشد چه هرگاه حرکت مرکز مد سریع باشد تا که حرکت مرکز مد را از حرکت مرکز مد  
 استقامت در تردست دهد و در او آخر رجعت خود در هرگاه بطی باشد در او آخر  
 استقامت خود در تردست دهد و در او آخر رجعت در هرگاه میان استقامت در هرگاه اول  
 بیشتر باشد و در هرگاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بتأثیر استقامت  
 جدا اول پنج زحل را هشت ماه و چهار روز است و مشتر بر آن ماه و چهارده روز و  
 مریخ را دو سال و پانزده روز و زهره را یک سال و شش ماه و چهار روز و عطارد را سه  
 و چهار روز و در ماه در این مقام سه روز است و اصغر زمان استقامت در حل را  
 هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتر بر آن ماه و مریخ را یک سال و دو ماه و هفت  
 و زهره را یک سال و پنج ماه و بیست و دو روز و عطارد را سه ماه و بیست و هشت روز  
 زحل را چهار ماه و بیست و یک روز است و مشتر بر اینها ماه و سه روز و مریخ را دو ماه و  
 بیست و یک روز و زهره را یک ماه و چهار روز و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان  
 رجعت در حل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتر بر آن ماه و بیست و هشت روز  
 و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را یک ماه و ده روز و عطارد را بیست و یک روز و  
 در تقویم تمام و شمسه علامه مبدأ رجعت و استقامت هر کوکبه از محیتره را در اثنای تقویم  
 آن کوکبه ثبت کنند بنوعیکه فاصله باشد در روز که در فایض نصف النهار بن آن دور روز  
 کوکبه ابتدا رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و جهت تعیین وقت آن بر حاشیه نیز نویسند  
 یعنی در جدول اقصا آن کلیه در محاذی روزی که در آن روز یاد در شب قبل از آن ابتدا  
 رجعت یا استقامت کرده باشد و علامه مبدأ استقامت مت باشد و از مبدأ رجعت  
 عت و چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامه مبدأ استقامت یا رجعت بنویسند  
 ملحق بعلامه کوکبه اجمع یا مستقیم پس علامت روز که آن سیم است یا علامت شب که لام آن  
 پس علامت یکی از ایام اسابع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقائق  
 گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقاویم همین اکتفا نمایند و در اثنای تقویم

کوکبه



الغفار



۱۰۰  
 زنده بپایان رسید  
 کشتن قلاب در نقطه چنان خنجر  
 یک ساعت پس از آن اگر قلاب  
 نماند پس ممکن باشد از قلاب  
 چنان اتفاق افتد که روح از بدن  
 در نقطه عقده ال شد و از  
 صحنه کلموع باین نقطه  
 خنجر بپایان رسید  
 خنجر در صورت  
 خنجر در صورت دوم  
 اول شب مقدم و در صورت سوم  
 آخر شب مؤخر با آن روز مساوی  
 بهشت تحقیقا ممکن این امر  
 قادر بر این شد

[illegible]

انفین



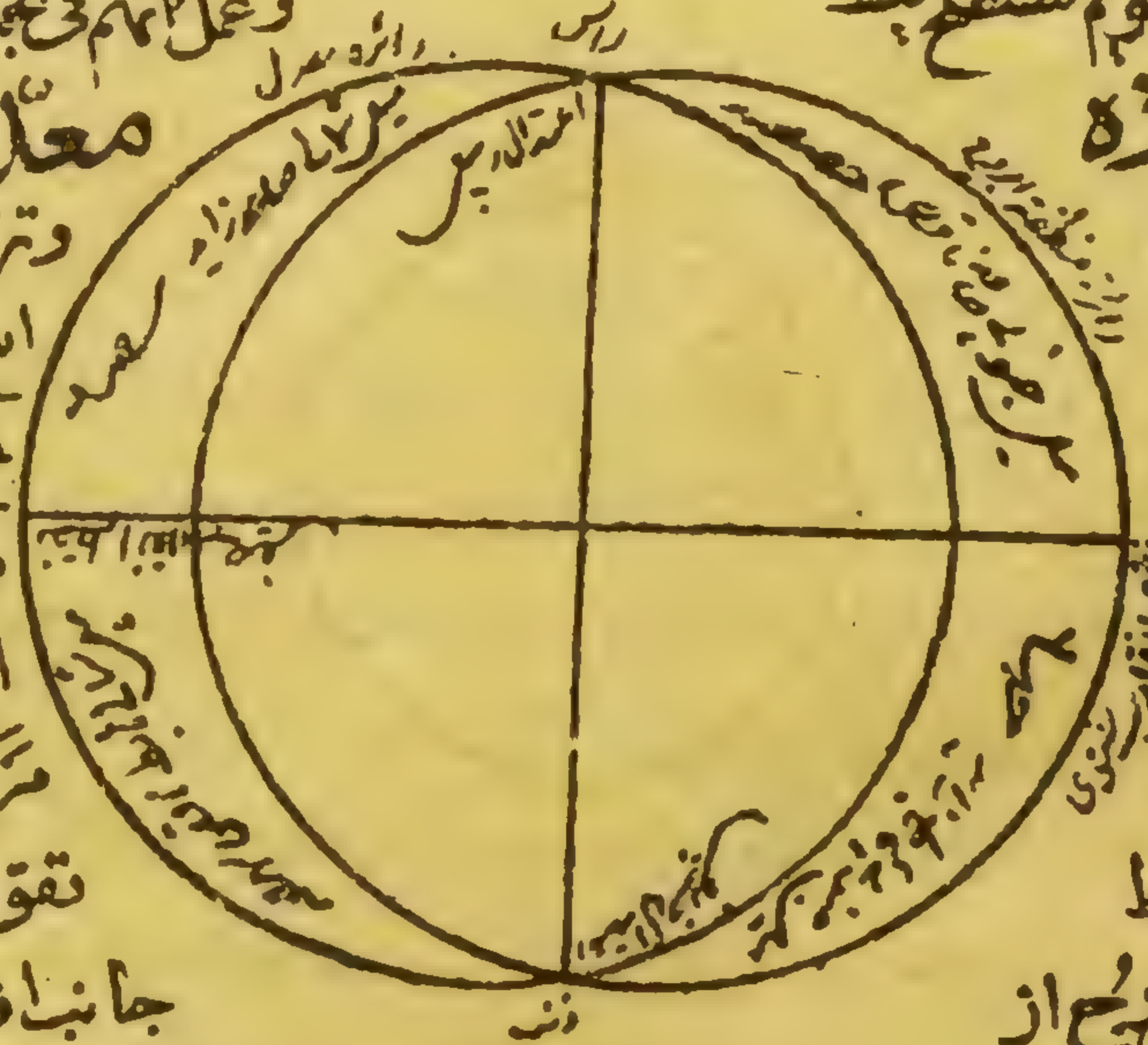




بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين  
آل محمد الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

۵۱

وهو ط ميل جنوبی در جميع معوره يکيت چدر ربع مسکون افتاب زميل جنوبی  
مرکز شمال سمت الراش قابل شود و کواکب يکديگر اگر چير بعد از معدل النهار باشد ليکن  
ثبت النهار در تقويم مسطح نيت  
**وصورة**  
بافلك البروج  
ميل برانگونه  
عرض کواکب  
وست از  
يعني قوتی  
عرضيه که بر  
بگذرد ميخا خط  
ومنطقه البروج از  
عرض نباشد چه مرکز ان  
خارج مرکز است ومنطقه خارج مرکز در سطح منطقه مثل در سطح  
منطقه البروج و مرکز ثقل امدار است نه در سطح منطقه البروج بلکه مقاطعت  
بامنطقه البروج بر دو نقطه مقابل بدانکه مرکز ثقل منطقه ندي و راست ومنطقه ندي  
در سطح منطقه حامل ومنطقه حامل در سطح منطقه نائل پس منطقه نائل مدار قرار باشد  
و مرکز از او نائل شود و چون اين منطقه مقاطع است بامنطقه جوزه هر که داخل در  
سطح منطقه البروج است پس مقاطع منطقه البروج نیز باشد و چون عظيمه امت تقاطع  
بر دو نقطه مقابل بود چنانکه در معدل النهار ومنطقه البروج کفيم انرا يعني ان  
نقطه را از دو نقطه مذکوره که چون بجز حرکت خاص خود از ان بگذرد عرضش مثل  
شود بطرف شمال منطقه البروج ايد نقطه را سوي مجاز شمالی تر گویند و ان ديگر را  
که چون تر از ان بگذرد عرضش جنوبی شود نقطه ديب و مجاز جنوبی تر گویند



و در این  
نقطه  
معدل النهار  
و ترايد نشان  
است اقامت  
عبادت ان  
منطقه البروج  
از دایره  
مرکز کواکب  
تقوی کواکب  
جانب اقرب پس شمس  
دائما در سطح منطقه  
خارج مرکز است  
منطقه خارج مرکز در سطح  
منطقه البروج و مرکز ثقل  
امدار است نه در سطح  
منطقه البروج بلکه مقاطعت  
بامنطقه البروج بر دو  
نقطه مقابل بدانکه مرکز  
ثقل منطقه ندي و راست  
ومنطقه ندي در سطح  
منطقه حامل ومنطقه حامل  
در سطح منطقه نائل پس  
منطقه نائل مدار قرار  
باشد و مرکز از او نائل  
شود و چون اين منطقه  
مقاطع است بامنطقه جوزه  
هر که داخل در سطح منطقه  
البروج است پس مقاطع  
منطقه البروج نیز باشد  
و چون عظيمه امت تقاطع  
بر دو نقطه مقابل بود  
چنانکه در معدل النهار  
ومنطقه البروج کفيم  
انرا يعني ان نقطه را  
از دو نقطه مذکوره که  
چون بجز حرکت خاص  
خود از ان بگذرد  
عرضش مثل شود  
بطرف شمال منطقه  
البروج ايد نقطه را  
سوي مجاز شمالی  
تر گویند و ان ديگر  
را که چون تر از ان  
بگذرد عرضش  
جنوبی شود نقطه  
ديب و مجاز جنوبی  
تر گویند

در این





مستحق از  
کتابخانه  
مستطابق البرهان  
خود آوردن خواهد شد  
برای هر فردی که  
خواهد و...

۲۲





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

فصل  
در  
میزان  
وزن

دویم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد  
بنام درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلک بر این وجه است پس بر او موضع یک  
نقطه گانه باشد و علامت راس و تقویم سه باشد و اختیار این صورت بجهت آنست که  
اگر سفلیند بر تم شمس مشبه شود و علامت ذنب و گاه باشد که علامت راس  
نویسند چه بعضی قراین مانع اشتباه است چنانکه بعد از این دوام شود و بیاید آنست  
که چنانکه مرکز جرم قرار آمد از بیت مقاطع منطقه البروج هم چنین مرکز هر یک از دو  
نقطه متخیر قرار آمد از بیت مقاطع منطقه البروج بود و نقطه متقابل که یکی راس باشد  
و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقه  
البروج بود و در زمره نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد باوج متوجه شود و در  
عطار و بحضیر و دیگر ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان  
از آن بگذرد در جنوب منطقه البروج شود و در زمره نقطه بود که چون مرکز تدویر او  
از آن بگذرد متوجه حضیر شود و در عطار و متوجه اوج و تفاوت تقریباً نیز و نقطه  
در علویه و سفلیین بنا بر نکته است که در کتب هیئت معلوم میشود و بنا بر این اختلاف  
نیت و اختیار مرکز تدویر این کوکب را بر این وجه عدم دوام جرم ایشانست بر یکدیگر چنانکه  
بر مدار مرکز تدویرند و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف مرکز تدویر  
مرکز تدویر خود را اما متحد المدار است و جواهرات خمشه متخیره را سیریت مستقیم  
چه هر یک نقطه شخصی اند از مثلثات که هر یک فلک البروج میگردند و مقدار حرکت  
شبان روزی هشت ثلث است و در بعضی تفاوتیم تا به موضع راس هر یک از خمشه  
متخیره را در اول هر ماه از ماهها جلای بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر  
مسافت صالح بوده باشد و الا در صفحه سیر بر سر جدول هر کوکب که بجهت نظرات آن  
کوکب باقی کشیده باشند ثبت کنند چهار رقم یک برج دویم درجه سیم دقیقه هر یک  
ثانیه و داخل ساختن ثانیه بجهت آنست که حرکت جرم این کوکب در مدت یکسال شمس  
بدقیقه غیر سگدیس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه ثبت باشد و موضع ذنب



۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

A large, stylized, abstract drawing in black ink on a yellow background. The drawing consists of thick, expressive, and somewhat chaotic lines that form a complex, calligraphic shape. It resembles a signature or a highly stylized letter, possibly 'S' or 'Z', with various loops, curves, and small dots scattered around it. The overall style is reminiscent of traditional Chinese calligraphy or modern abstract art.

استوار به سمت آن کوهند و آنجا در  
شب در دریا دست تفرسایند  
و کت فلک به استوار و تفرسایند

بجمله انصاف مدد است برافق چه آنجا مدد است برافق برزد و اما قائمه مقاطع است نه

عظیم

استوايته و مستقيمهم كونهذا كرتظيف محمدال الهنا ربمكتا اراسل انوضوح باشدا انوالا الحق نعم

هر کوب یک برج هفتم موضع راس النکوب باشد همان اجزاء چنانچه موضع ذنب قمر نسبت  
 راس در تقویم نام مقدار میل افشاری در جدول باریک در هیلوی برای جدول  
 تقویم او در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بیاورند بدو در یک درجه و نیم  
 دقیقه و هم چنین مقدار عرض هر کوب یک در جدول باریک در هیلوی برای جدول تقویم او  
 بطریقیکه در میل کنیم بیاورند و در بعضی تقاویم همین عرض ترا خضضا کنند و در بعضی  
 دیگر عرض بانی کو اکثر از هر روز بازاء روزی از هم ثبت کنند و عطار در هر  
 پنج روز در ایام دیگر هیچ ننویسند و مقدار غایت عرض هر کوب بحسب برج جدید الخ یک  
 بدین نحو ثبت زحل پنج مشتری سه و مربع رده زهره حتم عطار در متن و علامت شمالی  
 شد است و از جنوبی ج و از صاعده ص و از هابطه و از زاید ید و از ناقصه و  
 این علامت متصل بیکدیگر و انشای جدول میل و عرض کو اکثر گاه یک از این صفات  
 مبدل بدیگر شود ثبت کنند بعد از آنکه بر سر جدول نوشته باشد پس علامت شمالی  
 صاعده اید این چنین باشد شصید و علامت شمالی هابطه اید چنین شید و علامت شمالی  
 هابطه ناقص چنین شصه و شمالی ناقص چنین شصه و جنوبی هابطه اید چنین جمید  
 و جنوبی صاعده اید چنین جمید و جنوبی صاعده ناقص چنین جصه و جنوبی هابطه ناقص  
 چنین جصه گاه باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چهره میل و عرض شمالی صاعده  
 و هم چنین جنوبی هابطه اید باشد و هر میل و عرض شمالی هابطه و هم چنین جنوبی صاعده  
 ناقص لیکن این خصوص است بموضع از معوره که هیچیک از شماره از سمت الراس نموضع  
 بطرف شمال نکند که اگر موضعی باشد که بطرف شمال گذرند ایراد علامت زاید و ناقص  
 الراس ام یابد گاه لا یخفف علی المناقل فیما تقدم **فصل ششم** در معرفت ساعات  
 و غایت ارتفاع افشاری ظل او در نصف النهار اولاً بیاید انشکد ایره عظیمه که یک اقل  
 او سمت الراس و دیگری سمت القدم موضعی باشد از ایره افق انوضع گویند پس اگر  
 معدل النهار از سمت الراس انوضع گذر از افق نحو گویند و اسوایند و افق افق  
 خایله گویند و نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع افاق نقطه مشرق و مغرب گویند



این کتاب در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و

و عظیمه که بدو قطب افق و دو قطب معدل النهار گذرد از ادایره نصف النهار خوانند  
 از جهت انشاف النهار حشا من وصول افنا بیاپند ایره فوق الارض و اکثر ربع مسکون  
 و عظیمه که بدو قطب افق و مرکز کوکب گذرد از ادایره ارتفاع انکو کب کوپند و صغیره  
 که از خط تقویمی کوکب مرشم شود بحرکت فلک کل انرا مدار یومی انکو کب کوپند و ان بنا  
 معدل النهار لا محاله نایموازی باشد یا متحد پس اگر اندازد ایره افق را قطع کند این از ان  
 فوق الافق بود قوس النهار انکو کب کوپند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه میان  
 طرف خط تقویمی کوکب و افق شرعی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل  
 انرا ادایره انکو کب کوپند اما شبانه روز در عامه مجموع یکشب و یکروز است و مبدان  
 نزد مشرعه اول شب است چنانکه اصل امت و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز  
 چنانکه وجود است و ظلمت عدی و افانزد اهل حشا از رسیدن افنا بلیت بتقاطع او باران  
 نصف النهار چه با این اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانه روز مساوی و تقریباً بخلاف  
 اصطلاحات دیگر که بحسب هر بقعه متفاوت است چنانکه بر عالم علم هیئت مخفی نیست و بقیه  
 نزد حکماء یونان تقاطع اعلا است و نزد حکماء خطا و ایفور تقاطع اسفل اما مبد روز  
 در عرف اهل شرع از ابتداء طلوع صبح صادق و مبد شب بعد از استیقای غروب  
 افنا بلیت و نزد اهل روم و فارس مبد روز از طلوع جرم افنا بلیت و مبد شب  
 از غروب جرم او و این وضع طبیعی است چه وجود النهار مشروط بطلوع شمس است و وجود لیل  
 مشروط بغروب او و ذکر شب و روز و اجزاء ان که مصنف در ضمن ابواب بیان خواهد کرد  
 بر این اصطلاح است و نزد بعضی از براهندگان باین ابتداء طلوع صبح صادق و طلوع افنا  
 و باین غروب افنا و غروب شفق بمنزله فصل مشترک است میان شب و روز و اخل هیچکدام  
 نیست شبانه روز را که عبارت از مجموع قوس النهار و قوس اللیل افنا بلیت به بلیت  
 و چهار قسم متساوی کنند چنانکه امر است ممتد که بحسب تقویم استقراری و او پس بقول افتم  
 میکند و ان اقدام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهت دوام تساوی مقدار او  
 نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور میشود و ان مقدار از معدل النهار که در هر

این کتاب در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و

این کتاب در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و

این کتاب در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و  
 و در بیان احوال و عیال و







بر سر این کتاب که در بیان  
 بعضی از اشیاء است  
 که در این کتاب  
 که در بیان  
 بعضی از اشیاء است

مختلف شوند چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم نباشد از قسم خفیه و لهذا از مدارات  
 منخفضه خفیه اند بعکس این شکل و در هم از ثابته ان کتاب پس چون افتاب در مدارات شمالیه  
 بود یعنی در مابین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاد باشد از قوس اللیل و هم نیز  
 ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعنی در مابین اول میزان  
 و اول حمل بعکس این باشد چون بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان و مذکبات باشد  
 و بشکل بیستم از مآله مذکوره هر مدار که از قطب شمالیه معدل النهار ابعداست اجزای قسم  
 ظاهر او اقل است از اجزای قسم ظاهر اندازی که اقرب است و اجزای قسم خفیه بعکس و هر مدار  
 که بقطب شمالیه معدل النهار اقرب است اجزای قسم ظاهر او اکثر است از اجزای قسم ظاهر آن  
 مداریکه ابعداست و قسم خفیه بعکس پس از وقت گذشتن افتاب از اول جماد که مدار او ابعدا  
 مدارات اجزاء بر وجهت از قطب شمالیه تا رسیدن با اول سرطان که مدار او اقرب باین  
 مدار است با بیفط قوس النهار متراید بود و هم چنین ساعات النهار و قوس اللیل  
 و ساعات اللیل متناقض و از گذشتن افتاب از اول سرطان تا اول جماد قوس النهار و  
 ساعات النهار متناقض بود و قوس اللیل و ساعات اللیل متراید و از آنچه کفیم معلوم  
 شد که اطول ایام واقترانیه وقت وصول افتاب است با اول سرطان واقترانیه  
 و اطول لیالی و وقت وصول افتاب است با اول جماد و در تقویم ساعات و دقایق مستوفی  
 هر روزی که از طلوع مرکز افتاب است تا غروب آن باز آن روز ثبت کنند و جدول  
 بعد از تقویم را بر سر در تقویم قمری بعد از جدول ماه ترکه بنیادند که بعد از این معلوم  
 کرد و در تم یک رقم ساعات دویم دقیقه و چون خواهند که ساعات و دقایق شب  
 معلوم کنند ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت که ساعات شبانه روز است  
 نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنین است که از  
 بیست و چهار ساعت یک ساعت بکسر و بقیه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن شصت  
 نقصان کنند و ساعات فائده را از بیست و شش آنچه فائده ساعات و دقایق شب باشد  
 و در بعضی تقاویم که مستخرجان خود نگاه میدارند با اول تقویم که بر سطر از ربع

از مدارات شمالیه و ابعداست مدارات



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مستخرج پیشو ساعات و دقایق بنم روز نویسند چه بعضی از اعمال بخوم موقوف بر معرفت  
ساعات نصف النهار است پس چون تراهند که ساعات و دقایق تمام روز معلوم کنند از  
انرا مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید اما ارتفاع کوکب بعد کوکب است  
از افق یعنی قوسی است از دایره ارتفاع میساخته تقویمی کوکب افق در فوق الارض بشرط  
که از ربع زیاده نباشد و قوس فوق الارض بجهت الست که اگر قوس مذکور بشرط مذکور در عرض  
مخت الارض بود از ارتفاع کوکب نکویند بلکه انحطاط او کویند و ان ارتفاع که اعظم از  
ان نباشد در ان مدار که کوکب بر ان بود از مدارات بوسیله انرا غایت ارتفاع ان کوکب  
کویند در ان مدار و ان رفقی بود که کوکب بر نقاط اعلا مدار و دایره نصف النهار بود  
ولا محاله در انوقت دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت  
الرأس بود هر این غایت ارتفاع او ربع دور بود و ان غایت ارتفاع باشد و در تفاوت  
نامرغایت ارتفاع انرا برادر هر روزی بازاء ان روز در جدول بعد از جدول ساعات  
بیان و در جدول یک درجه و یکی دقیقه و غایت ارتفاع کوکب یک درجه و تقویم ثبت کردن  
مسطح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد  
در وقت که انبارد غایت ارتفاع نباشد یعنی در وقتی که بزرگایره نصف النهار باشد  
نه بر سمت الرأس که اگر بر سمت الرأس باشد از وظل نصف النهار معدوم باشد و مراد  
از افق اینجا افق حقیقی است نه افق حقیقی که قبل از این بیان نمودیم و ان صغیره اینست مؤلف  
افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد از جانب فوق و قاعده مضرب که در مقیاس چنانست که  
اول سطح زمین را هموار کنند بر وجهی که اگر اب بر ان زمینند از هر جانب برابر سیلان کند  
چه اگر بعضی اجزای زمین اخفض از بعضی بود اب با جانب اخفض میل کند چنانکه مقیاس  
طبیع او است و از برای تسوئ زمین الی سائر مثلث متساوی الساقین که انرا کوکب  
کویند و اکثر ان بود که این الترا از چوب سازند و باید که چوبیاز در ساق بوزن برابر  
باشد و الا مقصود حاصل نشود بعضی از این را قاعده ساند بجهت افق از بالا  
عمارات و غیرها و بر منصف قاعده ان نشانی کنند و از اس مثلث شاقول را اویند

این دایره باشد که با ارتفاع کوکب  
در هر روز در جدول ساعات  
بیان و در جدول یک درجه و یکی دقیقه  
و غایت ارتفاع کوکب یک درجه و تقویم  
ثبت کردن

مسطح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد  
در وقت که انبارد غایت ارتفاع نباشد یعنی در وقتی که بزرگایره نصف النهار باشد  
نه بر سمت الرأس که اگر بر سمت الرأس باشد از وظل نصف النهار معدوم باشد و مراد  
از افق اینجا افق حقیقی است نه افق حقیقی که قبل از این بیان نمودیم و ان صغیره اینست مؤلف  
افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد از جانب فوق و قاعده مضرب که در مقیاس چنانست که  
اول سطح زمین را هموار کنند بر وجهی که اگر اب بر ان زمینند از هر جانب برابر سیلان کند  
چه اگر بعضی اجزای زمین اخفض از بعضی بود اب با جانب اخفض میل کند چنانکه مقیاس  
طبیع او است و از برای تسوئ زمین الی سائر مثلث متساوی الساقین که انرا کوکب  
کویند و اکثر ان بود که این الترا از چوب سازند و باید که چوبیاز در ساق بوزن برابر  
باشد و الا مقصود حاصل نشود بعضی از این را قاعده ساند بجهت افق از بالا  
عمارات و غیرها و بر منصف قاعده ان نشانی کنند و از اس مثلث شاقول را اویند



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله الطيبين الطاهرين

و ان جنم بود ثقیل شل سرب که از طرف خطی او میخند باشند سطح زمین را چنان سازند که این  
مثلت هر طرف که بگردانند شاقول بر آن نشانه آید چون چنین بود این سطح را از در سطح  
افق حتمی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جیبی بود محض و طی الشکار و باید که ثقیل بود نادر  
موضع خود قائم بایستد و بعضی آنرا از چوب مانند و قاعده آنرا مشقوب ساخته سرب یا از  
در آن دینند پس ابره در این زمین هوار بکشند و مقیاس را بر این ابره نصب کنند بنوعیکه  
سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود و وجهه امتحان در کسره موضع مابین محیط دایره و زاویه مقیاس انداز  
گیرند اگر سرب را بر نایب باشد انمقیاس عمود بود بر این سطح مشهور که فی الحقیقه سطح افق است و سایه که  
در وقت غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و آنرا نایب زوال  
خوانند و آنرا بحاله اقصر ظل بود که در آن مدار از انمقیاس محض رسد و تقدیر ظل باقسام  
مقیاس کنند و مقیاس را اگر چه بدو ابره قسم کنند و گاهی هفت قسم پس اگر مقیاس را هفت بخش  
کنند آن ظرا را که از آن مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند و ظل اقدام بجهت آن گویند  
که عادت عوام بان جاری شده است که تقدیر ظل بفاصله خود کنند و قاصدا با اقدام تقدیر میکنند  
و غالباً آنست که طول فاصلت هر یک هفت قدم او باشد و بعضی بشت قدم و نیم نیز فاصلت کنند  
چهار فاصلت بعضی مردم با اقدام او شش قدم و نیم می افتند و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل  
ما خود از انمقیاس را اطل اصابع خوانند و اصابع بجهت آن گویند که اغلب آن بود که اشیاء را  
بشیر تقدیر کنند یا بجهت آنکه اکثر مقیاسی که از آن ظل کبریا بشیر بود و بشیر هر کس مقدار و از  
اصبع باشد از اصابع او هر قدم را بشت دقیقه قسم کنند و هم چنین هر اصبع را و در تقویم  
نام در جدول اخیر صفحہ ثانی زوال هر روز را با اصابع یا با اقدام با زوال از وضع کنند  
تا اگر کبریا اخیلاح بقی زوال اندازد سویر زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظرایف بایه  
قصر و تقدیر آن فارغ نباشد بدو رقم یکی رقم اصبع اگر استخراج از بحسب ظل اصابع کرده  
باشد یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند و دوم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه نباشد که  
دو جدول آوردند در یک ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگر بحسب اقدام یا هفت  
در معرفت نظیر تناظر و انتکاش و محو بل و عکس چون دو کوی از کو اکتب تبارده در بحر و

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله الطيبين الطاهرين  
و ان جنم بود ثقیل شل سرب که از طرف خطی او میخند باشند سطح زمین را چنان سازند که این  
مثلت هر طرف که بگردانند شاقول بر آن نشانه آید چون چنین بود این سطح را از در سطح  
افق حتمی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جیبی بود محض و طی الشکار و باید که ثقیل بود نادر  
موضع خود قائم بایستد و بعضی آنرا از چوب مانند و قاعده آنرا مشقوب ساخته سرب یا از  
در آن دینند پس ابره در این زمین هوار بکشند و مقیاس را بر این ابره نصب کنند بنوعیکه  
سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود و وجهه امتحان در کسره موضع مابین محیط دایره و زاویه مقیاس انداز  
گیرند اگر سرب را بر نایب باشد انمقیاس عمود بود بر این سطح مشهور که فی الحقیقه سطح افق است و سایه که  
در وقت غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و آنرا نایب زوال  
خوانند و آنرا بحاله اقصر ظل بود که در آن مدار از انمقیاس محض رسد و تقدیر ظل باقسام  
مقیاس کنند و مقیاس را اگر چه بدو ابره قسم کنند و گاهی هفت قسم پس اگر مقیاس را هفت بخش  
کنند آن ظرا را که از آن مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند و ظل اقدام بجهت آن گویند  
که عادت عوام بان جاری شده است که تقدیر ظل بفاصله خود کنند و قاصدا با اقدام تقدیر میکنند  
و غالباً آنست که طول فاصلت هر یک هفت قدم او باشد و بعضی بشت قدم و نیم نیز فاصلت کنند  
چهار فاصلت بعضی مردم با اقدام او شش قدم و نیم می افتند و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل  
ما خود از انمقیاس را اطل اصابع خوانند و اصابع بجهت آن گویند که اغلب آن بود که اشیاء را  
بشیر تقدیر کنند یا بجهت آنکه اکثر مقیاسی که از آن ظل کبریا بشیر بود و بشیر هر کس مقدار و از  
اصبع باشد از اصابع او هر قدم را بشت دقیقه قسم کنند و هم چنین هر اصبع را و در تقویم  
نام در جدول اخیر صفحہ ثانی زوال هر روز را با اصابع یا با اقدام با زوال از وضع کنند  
تا اگر کبریا اخیلاح بقی زوال اندازد سویر زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظرایف بایه  
قصر و تقدیر آن فارغ نباشد بدو رقم یکی رقم اصبع اگر استخراج از بحسب ظل اصابع کرده  
باشد یا قدم اگر بحسب اقدام کرده باشند و دوم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه نباشد که  
دو جدول آوردند در یک ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگر بحسب اقدام یا هفت  
در معرفت نظیر تناظر و انتکاش و محو بل و عکس چون دو کوی از کو اکتب تبارده در بحر و



اینها را در هر دو کتب  
 در هر دو کتب  
 در هر دو کتب  
 در هر دو کتب

ز فلک البروج یعنی منطقه البروج جمع با یعنی که یک نصفه آیه که متحد باشد بقطبین بروج  
 بطرف خط تقویمی هر دو کذب را از نسبت بحال کو کب محتانی قرآن و نسبت بحال هر دو شفا  
 گویند و این مقدار نه حقیقه است و اگر در اینحال خط تقویمی هر دو بر یکدیگر منطبق باشد آن را  
 مقدار نه عرض حقیقه گویند و اگر در خط از بعضی خارج شوند و بر یکدیگر منطبق نشوند و در سطح  
 یک نصفه آیه متحد بقطبین بروج باشند آنرا مقدار نه عرض خوانند و اگر خطین منطبق  
 باشند آنرا مقدار نه عرض خوانند لیکن نیمه و نوع مقدار نه حقیقه در تقویم <sup>مستخرج</sup> کرد  
 متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی سدی از منطقه البروج بعد باشد بین ایشان  
 یعنی میان موضعین این دو کو کب آنرا التدریس گویند و لا محاله یکی در برج سیم دیگری باشد  
 یا در برج یازدهم و اگر میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقه البروج  
 آنرا ربع گویند و هر آینه یکی در برج چهارم دیگری باشد یا در برج دهم باشد و اگر  
 بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقه البروج است آنرا ثلث خوانند و لا محاله  
 یکی در برج پنجم دیگری باشد یا در برج نهم و هر یک از این سر نوع دو صنف باشند این  
 و اگر چه اگر کو کب محتانی در این اوضاع بقای بیشتر از فوقانی باشد این باشد و اگر  
 فوقانی بقای بیشتر باشد اینرا اهل احکام گویند اتصال این را بر الیحد و اثر تقویم  
 و چون صد و هشتاد درجه که نصف منطقه البروج است بعد باشد آنرا مقابل خوانند  
 چه در این وقت موضع هر یک از کو کب مقابل موضع هر یک از کو کب مقابل موضع آن  
 دیگری باشد یعنی در برج هفتم یکی دیگر باشند و اهل احکام ایشان را بکبر اعین از این چهار بعد  
 که اینها را مقادیر انظار خوانند بجهت عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت و نهایت اینها  
 اگر چه در بروج مختلفند اما در درجه و اجزای آن متحد باشند و هر یک از این پنج نوع را که  
 مقدار نه و التدریس و ربع و ثلث و مقابل است نظر و اتصال و مشکا که نظریه گویند  
 مقدار نه را اتصال بجهت خوانند و باقی نظرات را اتصال بشعاع و موضع قرار از مطرح شعاع  
 قرآن و نهایت اعتبار را در سایر نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کو کب محتانی را  
 در این امور ناظر و متصل و افق تدبیر گویند و آن دیگر را منظور الیه متصل به و قابل



در این کتاب  
 نوشته شده است  
 که هر کس  
 بخواند آن را  
 از آتش دوزخ  
 نجات یابد  
 و بهشت نصیبش شود  
 آمین

کتاب



شش







7

شاہ



و اگر در وقت شب باشد پس علامت یکی از ایام اسابع ملحق به علامت روز باشد  
و اگر علامت ساعت و قایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن روز یا شب اتصال  
و باشد و اینها همه مشروطست باینکه در محاذی رقم از روز ثبت شود اگر منافات صالح  
به ده باشد و الا نزدیک نان و در اختراقات خمسة متخیره علامت شمسی نویسند چنانچه علامت  
احتراف مشعر است باینکه قرآن کوکب باشد که است و رقم احتراق مفضل بعلاقمه کوکب محترف  
نویسند در محاسنه اول رقم محاسنه نویسند و بعد از آن رقم کوکب و بعد از آن رقم  
عقد مدراس یا ذنب و اگر علامت محاسنه معس یا معنب باشد اول رقم کوکب نویسند  
پس رقم محاسنه یعنی معس یا معنب علامت روز یا شب اسابع و ساعات و دقایق و غیره  
مذکور ثبت نمایند یعنی بر پتی که در نظرات و تناظرات مذکور شد ثبت نمایند و در  
انتکات بعد از کلمات لفظ انتکات یا علامت آن هر کدام اختیار کرده باشد علامت نظر  
اگر انتکات نظری باشد یا تناظر اگر تناظر باشد یا محاسنه اگر محاسنه باشد نویسند  
پس علامت کوکب حقیقی از دو کوکب که در اتصال ایشان انتکات واقع شده باشد پس علامت آن  
کوکب دیگر یا علامت یکی از عقدین ترا که انتکات در محاسنه باشد یا قیاس که در نظرات و  
غیرها مذکور شد و در انتکات ساعات و دقایق نویسند الا نادرا و اگر در یافتن وقت آن  
متعسر است خصوصاً در علوین و در حقویلات اول علامت محمول ثبت کنند پس علامت کوکب  
محمول پس علامت برج محمول الیه چه برج محمول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت روز یا شب یا  
و اسابع و ساعات و دقایق بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی محمول بر شمسی و بعضی بر نجومی  
یا بلون دیگر میسوزانند و اینها هم ایماً بیشتر است و بر این قیاس یعنی بر قیاس بر محمول  
عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عکس یا براس پس علامت برج  
معکوس الیه و بعضی چون خواهر که عکس ثابت کنند بعد از علامت کوکب یا براس لفظ الی  
نویسند ظاهر السبب آن باشد که لفظ عکس که بمعنی رد است در عرف مخاطه بالی متعارف باشد  
و بر جنبه بصیرت ظاهر است که اگر آن بیفایده است و اگر نظر یا ناظر یا غیر آن از حقویلات و  
محاسنه و آنچه بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب بموضع معینه در نیم روز یا نیم شب



عبدالله بن محمد

دیکھو



✓✓

طالوت

بطه

جبر

بسم الله

لکڑی ہاکیسٹا ۳۷ ور

کایا پ  
اعمال

الشيخ







[illegible]



بر موضع اوج هر کوب که از این مطلق حاصل آید از مواضع اوج مواضع راس هر یک از

خمس مختیره را اینر استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و بیست و دو  
درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصا  
کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی یا حاصل موضع راس هر یک از این کواکب باشد  
و در تقویم شرف و هبوط انساب و خمس مختیره و راس را یعنی وقت وصول هر یک را با اول  
درجه شرف و هبوط در صفحه بمنه در میان انصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت  
شرف یا هبوط نویسند پس علامه کوب یا راس ملحق به علامت شرف یا هبوط واقعند باشد  
پس انساب و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و هم چنین رسیدن کواکب  
یعنی انساب مختیره را با اوج و حصیضات ایشان بمثل این طریق که مذکور شد در میان  
انصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع مستقیمه مخفی نماید که اکثر مباحث شهر و زاد این  
موضع خطائی ناقص است پس فاحش و بینا از چنانست که اهل رصد و شمس و طالع  
نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیدند و از در زیجات ثبت کرده بنابر سهولت که در  
عمل ظاهر میشود و بینا ان اینجا بق بنیست و اینجا عت از بیضا عت چون بی بحقیقت این  
امر نبرده اند و وقت رسیدن کواکب از ان نقطه بعینه آنکه اوج است استخراج کرده  
در تقویم ثبت میکنند و حال آنکه کواکب هنوز با اوج حقیقه و اصل نشده چه اوج حقیقه  
در شمس ملاحظه است از ان نقطه بدو درجه تقریباً و در محل بعینه درجه و در شمس  
بدوانده درجه و آنچه در اوج کفیم در حصیض بنو بعینه و ارد است کمالاً بیخفه و بر او  
الالباب ظاهر است که اثر بر اوج و حصیض حقیقه مترقی است نه بر اوج و حصیض اعتبار  
و علامت شرف کوب باشد و از هبوط ط و ا و رسیدن کوب اوج ج و از رسیدن  
او بحصیض ج یا حصه و را کرب ا و تقویم علامه شرف را بعینه آنکه مشتمل بر ا و ا و  
و هم چنین هبوط را به تبعیت شرف محرت یا لونی دیگر غیر و ا و نویسند و قدر هر یک  
و استقنای اوج باشد در هر ربعی که او را با انساب باشد در حصیض برابر با هم  
و فطرت پوشیده نماید که ضایع این صنوعات عالیه بحکمت از لیه چنان ساخته اند که

در این کتاب که در این  
موضع از مواضع اوج مواضع راس هر یک از  
خمس مختیره را اینر استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و بیست و دو  
درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصا  
کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی یا حاصل موضع راس هر یک از این کواکب باشد  
و در تقویم شرف و هبوط انساب و خمس مختیره و راس را یعنی وقت وصول هر یک را با اول  
درجه شرف و هبوط در صفحه بمنه در میان انصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت  
شرف یا هبوط نویسند پس علامه کوب یا راس ملحق به علامت شرف یا هبوط واقعند باشد  
پس انساب و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و هم چنین رسیدن کواکب  
یعنی انساب مختیره را با اوج و حصیضات ایشان بمثل این طریق که مذکور شد در میان  
انصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع مستقیمه مخفی نماید که اکثر مباحث شهر و زاد این  
موضع خطائی ناقص است پس فاحش و بینا از چنانست که اهل رصد و شمس و طالع  
نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیدند و از در زیجات ثبت کرده بنابر سهولت که در  
عمل ظاهر میشود و بینا ان اینجا بق بنیست و اینجا عت از بیضا عت چون بی بحقیقت این  
امر نبرده اند و وقت رسیدن کواکب از ان نقطه بعینه آنکه اوج است استخراج کرده  
در تقویم ثبت میکنند و حال آنکه کواکب هنوز با اوج حقیقه و اصل نشده چه اوج حقیقه  
در شمس ملاحظه است از ان نقطه بدو درجه تقریباً و در محل بعینه درجه و در شمس  
بدوانده درجه و آنچه در اوج کفیم در حصیض بنو بعینه و ارد است کمالاً بیخفه و بر او  
الالباب ظاهر است که اثر بر اوج و حصیض حقیقه مترقی است نه بر اوج و حصیض اعتبار  
و علامت شرف کوب باشد و از هبوط ط و ا و رسیدن کوب اوج ج و از رسیدن  
او بحصیض ج یا حصه و را کرب ا و تقویم علامه شرف را بعینه آنکه مشتمل بر ا و ا و  
و هم چنین هبوط را به تبعیت شرف محرت یا لونی دیگر غیر و ا و نویسند و قدر هر یک  
و استقنای اوج باشد در هر ربعی که او را با انساب باشد در حصیض برابر با هم  
و فطرت پوشیده نماید که ضایع این صنوعات عالیه بحکمت از لیه چنان ساخته اند که

در این کتاب که در این  
موضع از مواضع اوج مواضع راس هر یک از  
خمس مختیره را اینر استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و بیست و دو  
درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصا  
کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی یا حاصل موضع راس هر یک از این کواکب باشد  
و در تقویم شرف و هبوط انساب و خمس مختیره و راس را یعنی وقت وصول هر یک را با اول  
درجه شرف و هبوط در صفحه بمنه در میان انصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت  
شرف یا هبوط نویسند پس علامه کوب یا راس ملحق به علامت شرف یا هبوط واقعند باشد  
پس انساب و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و هم چنین رسیدن کواکب  
یعنی انساب مختیره را با اوج و حصیضات ایشان بمثل این طریق که مذکور شد در میان  
انصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع مستقیمه مخفی نماید که اکثر مباحث شهر و زاد این  
موضع خطائی ناقص است پس فاحش و بینا از چنانست که اهل رصد و شمس و طالع  
نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیدند و از در زیجات ثبت کرده بنابر سهولت که در  
عمل ظاهر میشود و بینا ان اینجا بق بنیست و اینجا عت از بیضا عت چون بی بحقیقت این  
امر نبرده اند و وقت رسیدن کواکب از ان نقطه بعینه آنکه اوج است استخراج کرده  
در تقویم ثبت میکنند و حال آنکه کواکب هنوز با اوج حقیقه و اصل نشده چه اوج حقیقه  
در شمس ملاحظه است از ان نقطه بدو درجه تقریباً و در محل بعینه درجه و در شمس  
بدوانده درجه و آنچه در اوج کفیم در حصیض بنو بعینه و ارد است کمالاً بیخفه و بر او  
الالباب ظاهر است که اثر بر اوج و حصیض حقیقه مترقی است نه بر اوج و حصیض اعتبار  
و علامت شرف کوب باشد و از هبوط ط و ا و رسیدن کوب اوج ج و از رسیدن  
او بحصیض ج یا حصه و را کرب ا و تقویم علامه شرف را بعینه آنکه مشتمل بر ا و ا و  
و هم چنین هبوط را به تبعیت شرف محرت یا لونی دیگر غیر و ا و نویسند و قدر هر یک  
و استقنای اوج باشد در هر ربعی که او را با انساب باشد در حصیض برابر با هم  
و فطرت پوشیده نماید که ضایع این صنوعات عالیه بحکمت از لیه چنان ساخته اند که



وسطه شمس ائمه از مرکز ندرت و نقطه ارج اوست با متوسطت میان ایشان  
 و بیانش آنست که چون این هر سه یا یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلاً در اول محل مجتمع شوند  
 هر شبانه روز مرکز ندرت و مرکز حرکت حاصل متحرک است بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه  
 بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت فایده و جود هر مقدار از یازده درجه و در اول دقیقه  
 بخلاف توالی از آن نقطه نزائیت نماید و چون این هر دو فلک غرض عالمند بمقدار مذکور  
 حرکت نداد و برآورد کنند پس بعد مرکز ندرت و بر آن خط وسطی شمس سیزده درجه و دو دقیقه  
 مانند چون خط وسطی شمس بنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کند لا محاله بهمان مقدار مرکز  
 تدویر نزد یکدیگر و از اوج دور تر شود و فایده و هر یک از اوج و مرکز ندرت و برآورد از ده درجه  
 و یازده دقیقه شود و از این جهت است که حرکت حامل را بعد ضاعف خوانند یعنی بعد مرکز ندرت  
 از خط وسطی شمس حوض مضاعف کنند بعد مرکز ندرت و بر اوج حاصل آید و از اینجه گفتیم  
 لازم می آید که مرکز تدویر همیشه در اجاق و استقبال وسطی در اوج نباشد و از ترکیب  
 که او را با خط وسطی شمس افتد در حوض و ربطی که ظاهر را با افتاب است در باب سیم موعود بود  
 همین است پس مرکز تدویر هر طایفه دو بار با اوج و دو بار بحوض رسد و اینکه مضاعف می باشد مرکز تدویر  
 ذکر کرده و از ذکر اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خوانسته نه وسطی  
 و همچنین از ترکیب مراد و ترکیب حقیقی است نه وسطی ظاهر است که قصد تقریر کرده **باب نهم**  
 در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزو ایشان طالع در اصطلاح قوم جزو است از منطقه  
 البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان  
 ولادت شخص بود از طالع الشخص گویند و اگر در اول سال شمسی بود از طالع سال  
 گویند و اگر وقتی دیگر بود از ابان وقت اضانه کنند و آنچه بر افق غربی باشد در این وقت هم  
 از منطقه البروج انرا سابع گویند و آنچه از منطقه البروج در این وقت بر ایتره نصف النهار است  
 از طرف فوق الارض انرا غاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بر  
 بر توالی انرا ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی بود ثالث و همچنین تا آخر که تا بیست و شش باشد  
 عشر متصل باشد بطالع و تفصیل اینرا بحال بر وجه کمال آنست که اهل تجریم فلک البروج را

خط وسطی شمس ائمه از مرکز ندرت و نقطه ارج اوست با متوسطت میان ایشان  
 و بیانش آنست که چون این هر سه یا یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلاً در اول محل مجتمع شوند  
 هر شبانه روز مرکز ندرت و مرکز حرکت حاصل متحرک است بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه  
 بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت فایده و جود هر مقدار از یازده درجه و در اول دقیقه  
 بخلاف توالی از آن نقطه نزائیت نماید و چون این هر دو فلک غرض عالمند بمقدار مذکور  
 حرکت نداد و برآورد کنند پس بعد مرکز ندرت و بر آن خط وسطی شمس سیزده درجه و دو دقیقه  
 مانند چون خط وسطی شمس بنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کند لا محاله بهمان مقدار مرکز  
 تدویر نزد یکدیگر و از اوج دور تر شود و فایده و هر یک از اوج و مرکز ندرت و برآورد از ده درجه  
 و یازده دقیقه شود و از این جهت است که حرکت حامل را بعد ضاعف خوانند یعنی بعد مرکز ندرت  
 از خط وسطی شمس حوض مضاعف کنند بعد مرکز ندرت و بر اوج حاصل آید و از اینجه گفتیم  
 لازم می آید که مرکز تدویر همیشه در اجاق و استقبال وسطی در اوج نباشد و از ترکیب  
 که او را با خط وسطی شمس افتد در حوض و ربطی که ظاهر را با افتاب است در باب سیم موعود بود  
 همین است پس مرکز تدویر هر طایفه دو بار با اوج و دو بار بحوض رسد و اینکه مضاعف می باشد مرکز تدویر  
 ذکر کرده و از ذکر اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خوانسته نه وسطی  
 و همچنین از ترکیب مراد و ترکیب حقیقی است نه وسطی ظاهر است که قصد تقریر کرده **باب نهم**  
 در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزو ایشان طالع در اصطلاح قوم جزو است از منطقه  
 البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان  
 ولادت شخص بود از طالع الشخص گویند و اگر در اول سال شمسی بود از طالع سال  
 گویند و اگر وقتی دیگر بود از ابان وقت اضانه کنند و آنچه بر افق غربی باشد در این وقت هم  
 از منطقه البروج انرا سابع گویند و آنچه از منطقه البروج در این وقت بر ایتره نصف النهار است  
 از طرف فوق الارض انرا غاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بر  
 بر توالی انرا ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی بود ثالث و همچنین تا آخر که تا بیست و شش باشد  
 عشر متصل باشد بطالع و تفصیل اینرا بحال بر وجه کمال آنست که اهل تجریم فلک البروج را



بد و از ده قسم تقسیم کنند و از استوای بیوت خوانند و این تقسیم بواسطه شش دایره محیطه  
 باشد یکی از اینجه افق است که بر مبدی قسم اول و هفتم که طالع و سابع است کز دود بکشد  
 نصف النهار که بر مبدی قسم دهم و چهارم که طالع و سابع است کز دود و قوس را در میان بیوت  
 اربعه که از این دود دایره مجزول میرسد اصلا خلاف نیست و طالع و سابع بین اینها علی التبعین  
 همواره اما در مبنای سایر بیوت خلاف کرده اند اینچه جه و بر آنند است که نصف شرقی  
 قوس النهار و طالع و نصف شرقی قوس الليل از البر قسم متساوی کنند و دایره مجزول بمیان  
 ان اقسام بگذرانند و اینچه مختص است با اینچه بیان بیرون نیست که انرا اگر محققه خوانند  
 است که هر یک از ارباع دایره اول و سیم که واقعتا میان افق و نصف النهار دایره قسم متساوی  
 کنند و دایره اول و سیم دایره باشد که نسبت الی اس و سمت القدم و د و نقطه شرق و مغرب  
 کز دود و دایره عظام مبنای این اقسام بگذرانند بشرطیکه دایره باشد بنقطه شمال و جنوب که  
 دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار و افق است و اینچه معتقد نیست خاصیت است که هر یک  
 از دود قوس افق را که واقعتا میان طالع و نقطه جنوب شمال البر قسم متساوی کنند و دایره  
 ارتفاع مبنای ان اقسام بگذرانند و اینچه یقینا محققین نیز بیفکرده اند چه اگر منطقه البروج  
 نسبت الی اس بگذرد باین طریق استوای بیوت متسری نکند و اینچه مستعمل غیر باین است که  
 هر یک از دود قوس را از منطقه البروج که واقعتا میان افق و نصف النهار دایره قسم متساوی کنند  
 و مبنای ان اقسام دایره عظام بگذرانند و چون منطقه البروج بدایره مفروضه یکی از این  
 طرق بدو از ده قسم شود هر قسم را بپایه خوانند و ابتدای ان اقسام را از بیوت خوانند  
 و ابتدای طالع کرده بر قوالی بشمرند و چون شکل مدوری را بر یکبند و دایره وارده  
 و سم کنند و طریقی قسم ان مجسبات عادات مختلف است و بالجملة انرا بر وجهی قسم کنند که متصل  
 باشد بعضی از این خانه ها بیکدیگر و خانه دوازدهم که اخیر بیوت است متصل بخانه اول باشد  
 و در هر خانه دوشبه اول یکی از بیوت دوازده خانه را یعنی قوس از منطقه البروج که واقع  
 باشد بین اول محل و مرکز خانه بر قوالی ثبت کنند و مواضع کواکب شیاره و عقد بین  
 دوشهر خانه از اینها که افتد نیز ثبت کنند و انرا یعنی شکل را از اینجه خوانند که مانده است



از برج که معتبر است و از خط است که بتایان از راست و اعلا است بان رجوع است و در همان جهت  
که اصمعه گفته است که بر من ظاهر نیست که لفظ این جمع در الاصل امتیای معتبر است گفته اند که از این جهت  
از این شهر نیز آنکه اکثر استعدادهای ایدمت اجزاء و اجتماع خبری است از منطقه البروج که در این اجتماع  
واقع باشد یعنی جوی که موضع نیز در آن محل باشد و اجتماع خبری است از منطقه البروج که در آن  
جور استقبالی واقع باشد و در حقیقت استقبالی در دو جور متقابل محقق میشود لیکن چون بعد از این  
ثبت نمایند انحراف دیگر بمقائمه معلوم شود پس اگر استقبالی در دو جور بود انحراف غیر از استقبالی  
افتاب بود بجهت آنکه در این هنگام انحراف که موضع افتاب است فوق الارض بود و ایشان جور فوق  
الارض را در استقبالی اعتبار کنند و اگر استقبالی در شب بود موضع قمر جور استقبالی بود چه در این وقت  
انحراف که موضع قمر است فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبالی در هر طرف حقیقتی ندارد و بعد  
در اینحال جور استقبالی موضع آن نباشد که بر افق شرق بود و در تقویم تمام رشمه طالع و غاشر  
اجتماع و استقبالی مقررین با جور ایشان در جدول باریک در میان جدول انصالات کلیه بنابرند  
باین طریق که اول علامه اجتماع و استقبالی ثبت کنند پس علامه روز یا شب متقابل یکدیگر از ایام اجتماع  
پس ایام شهر را بجهت پس اسم شهر و ساعت او در قایق گذشته از اول روز یا اول شب که در اجتماع  
یا استقبالی واقع شده باشد پس طالع اجتماع و استقبالی بر رقم وضع کنند اول رقم برج دوم درجه  
سوم دقیقه و بر این مقیاس بر طالع هر یک از غاشر و جود البسره ثبت کنند و بر طالع و غاشر ثبت  
بود هر اینه سابع و رابع بمقائمه معلوم کرد چه سابع در مقابل طالع باشد و رابع مقابل غاشر  
لا یخفی و چون خواهی که ارقام کیهن هر یک از ساعات و طالع و غاشر ثبت کنند اول علامه ایشان  
بنویسند و علامه از این است که ساعت طالع شهر غاشر و لفظ جور را مخرج طالع بالثبوت  
کنند پس حرف من بقیض بر رقم برج که سبخر است پس رقم درجه و دقیقه که بعضی است و کاه باشد  
که جهت نشانها و تحقیق نمائید علامه روز یا شب و ساعات و اجتماع و استقبالی در این جدول  
چنان از صفحه دیگر معلوم میشود زیرا که مقابل و مقارنه مشر که در صفحه دیگر باز آمده و در واقع  
عبادت از اجتماع و استقبالی است که سبخر و بعضی بهمان در تقویم تمامه چون خواهند که زیاده و تقو  
تأیند بجهت اجتماع و استقبالی علیه را بجهت وضع کنند یکی در اول صفحه نیمه و دیگری در اول صفحه

و این نصف ظاهر و نصف خفیست و نصف البروج  
که در جدول اول و اول صفحه دیگر و در جدول  
باین نصف النهار در اغلب اوقات و در  
مختلف منقسم و لا یخفى و کاه بود که بجهت  
عاشق و طالع بود و حساب واقع باشد و در  
از که باین نصف النهار بود و در اینحال در  
شماره بر طالع و غاشر و سابع و رابع  
که در اجتماع و استقبالی در این جدول  
بنویسند و علامه از این است که ساعت طالع  
شهر غاشر و لفظ جور را مخرج طالع بالثبوت  
کنند پس حرف من بقیض بر رقم برج که سبخر  
است پس رقم درجه و دقیقه که بعضی است و کاه  
باشد که جهت نشانها و تحقیق نمائید علامه  
روز یا شب و ساعات و اجتماع و استقبالی در  
این جدول چنان از صفحه دیگر معلوم میشود  
زیرا که مقابل و مقارنه مشر که در صفحه دیگر  
باز آمده و در واقع عبادت از اجتماع و استقبالی  
است که سبخر و بعضی بهمان در تقویم تمامه  
چون خواهند که زیاده و تقو تأیند بجهت  
اجتماع و استقبالی علیه را بجهت وضع کنند  
یکی در اول صفحه نیمه و دیگری در اول صفحه



۱۰۲











بیانش است که قادریم یزد بتقدیر ازلی چنان ساخت که در انما بعد از انما  
 از ذروه تدویر ایشان نسبت باجزاء تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از انما نسبت  
 باجزای فلک البروج و چون چنین بود انما کو کب علوی احتراق در ذروه تدویر بود  
 که وسط ایام استقامت و مقابل با انما کو کب وسط ایام رجعت است  
 و این هر دو تقریباً است و لهذا مصر او اسط گفته است و ربط علوی به با انما کو کب  
 ششم وعده شده بود اینست و هر یک از سفیلین تقریباً در وسط زمان استقامت  
 که وقت وصول ایشانست در ذروه تدویر و وسط زمان رجعت تقریباً که وقت وصول  
 ایشانست بجهنم تدویر محترق شود و بیانی که پیش از این در باب هفتم مذکور شد  
 و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط استقامت در مشرق مختلف شوند که از انما کو کب  
 صبا گویند و بعد از این استراحت در مغرب ظاهر شود که از انما کو کب صبا گویند و هم  
 در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختلف شوند که از انما کو کب صبا گویند  
 و بعد از آن احتراق در مشرق ظاهر شود که از انما کو کب صبا گویند و در مشرق انما کو کب  
 که هر یک از این دو کو کب در حال ظهور و صبا چون با علاء تدویر خود انتقال کنند هر  
 روز بر روز بجا بنما فتاب میل کنند زیرا که حرکت کو کب را انتقال بقدر حرکت اعلائی تدویر  
 توالی بر حرکت فتاب زیاد آید پس در حواله افق شرقی قریب بطول فتاب مختلف شود و  
 بعد از آن چون بدروه رسد که تمام وسط ایام استقامت است محترق شود پس در اسطر  
 استقامت سرعت میو بر فتاب سبقت گیرد و چون مقدار از فتاب و در شود و بیانی که  
 در مغرب ظاهر شود و او را در انتقال مغرب خوانند و هر چند بر آید کو کب از فتاب  
 تر شود چنانکه هر شام او را ارفع از شام بیشتر بلینند تا بقدر آنچه مقتضی نصف قمر  
 تدویر او باشد برسد و انرا باط اعظم و حد تغیر بیان کو کب گویند و چون از آن بگذرد  
 با سفلی تدویر انتقال کند که برخلاف توالی محترق است پس روز بروز نزدیک با فتاب شود  
 چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر بلینند تا در حواله افق غربی بخت الشعاع فتاب بر آید  
 در انتقال تا در بعضی عرض رسد که موضع وسط ایام رجعت است و لا محاله انما محترق



کرد و بعد از آن بعد حرکت اسفل تدویر که بر خلاف تقوالت بطرف صبا افتاب میل کند  
 تا چون مقداری از افتاب و در شود بامداد در افق شرق ظاهر شود و او را در این حال  
 مشرقی خوانند و هر چند بر آید از افتاب و در شود چنانکه هر صباح او را ارفع از سطح  
 بیشتر یا بند تا باز که بر ناط اعظم و حد شرقی رسد پس با عاقلی تدویر منقل شود و  
 حالت اول عود کند و اهل احکام تشریف کوکب و کوکب مغرب کوکب سفلی را از جمله کوکب  
 ایشان دانند اما قند اول بجهة النست که گاه باشد که عطار بعد از احتراق وسط رحمت  
 اگر او را در مشرق باید ظاهر شد ظاهر شود هر چند بر ناط اعظم رسیده باشد و همچنین  
 مخفی نماید تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوکب مطلق بود پس او را قبل از احتراق  
 وسط استقامت در انجمنه خفای نیز نباشد چه تحقق خفا بعد از ظهور و انصاف گاه که بعد  
 از احتراق وسط استقامت اگر او را در مغرب باید ظاهر شد ظاهر شود هر چند انجمن  
 بر ناط اعظم رسیده باشد و همچنین مخفی نماید تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوکب  
 مغارب بود پس او را قبل از احتراق وسط رحمت در انجمنه خفای نیز نباشد و در هر هم  
 گاه بود که در اقلیم پنجم در عین احتراق مرتبه باشد و انوقت بود که در بروج حوق راجع  
 باشد و عرض شمالی باشد پس در این حال قبل از احتراق وسط رحمت نه مخفی شده  
 باشد و مغرب بعد از آن احتراق نه ظاهر در مشرق و از این بیان ظاهر شد که قید  
 اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهة تخلف احوال عطار است و پس در  
 ظهور و خفای وسط رحمت بجهة تخلف احوال در هر وعطار در هر دو در تقویم ظهور و  
 خفای خمس متخیر بر او در میان این حالات کلیه بازا در هر مفرق که صباح یا شام  
 انکو کبر اخفا یا ظهور است و حد ثبت کنند و علامت ظهور باشد انفق و علامت خفا  
 شرح بوقت ظهور یا خفا کوکب ساخته اند که در خواص منافع انقل باشد و کیمیا کران هم  
 در احوال اکیر ظهور یکی از قوای مقتد باشند و بعضی از دها قیر و اصل فلاحت نیز در زمان  
 حو با و غیره بر ناط انجمنه و قطع انجمنه و آثار علامت و قوت ظهور یا خفا تا نباشد که انجمنه  
 مذکور را در انوقت است و او را اندک اطمینان در انوقت فصد و مسهل و غیره با این امور

در هر دو در تقویم ظهور و  
 خفا یا ظهور یا خفا کوکب  
 ساخته اند که در خواص منافع  
 انقل باشد و کیمیا کران هم  
 در احوال اکیر ظهور یکی از  
 قوای مقتد باشند و بعضی از  
 دها قیر و اصل فلاحت نیز در  
 زمان حو با و غیره بر ناط  
 انجمنه و قطع انجمنه و آثار  
 علامت و قوت ظهور یا خفا تا  
 نباشد که انجمنه مذکور را در  
 انوقت است و او را اندک  
 اطمینان در انوقت فصد و  
 مسهل و غیره با این امور



مقتد باشند از توانست شهر و ظاهر شهر با و بهیال بیشتر بنده کنند چیه بعضی از مردم در  
ظرف شهر ۴ بجای ملاحظه نمایند که فردا که ام بر جست و از آن بر حواد نمایند و علامت کمال  
کنند و بعضی دیگر از آن وقت که بعد از ظهر شهر و ایشو ملاحظه نمایند و از آن بر حواد  
آینده ام کلام نویسند و تفصیل آن در رساله که مضمون در علم فلاحت نوشته مذکور است  
و در بعضی بلاد از دعا قین بعد از ظهر شهر بهر بیت یک روز نایک و از هر شنبی که داعیه  
رواقت دارند در موضعی بکار بند و وقت ظهر شهر را ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد  
گویند از تخم در انسال نیکو حاصل شود و اگر در روز و شنبی که نایک و نایب و بظلمه  
سهیل خود بسیار مقتدند چیه در بعضی بلاد ابتدای فراغت کنند و ابتدای قطع مسافرتان  
و قطع بعضی از آثار و افکند و برون در وقت ظهر و سبیل کنند و بنویسند چیه چون سبیل افکند  
از لون او و حوکنی که از شش شهر نور او ظاهر میشود و بر حواد انسال استلال نمایند و  
ظاهر و مفاد این کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع توانست در جهت طلوع  
و مفاد زمین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد که این دو احوالشان بعکس  
یافت شود و گاه هم رفت و بقیه سابق آثار و ثبوت در آن برف اهل نجوم عبارتش از رویت قر  
در شب اول ماه و تحقیق ماهیت اینها نیست که قمر جو نیست کیف صیقل پس از افتاب  
کسب نور میکند و بجهت صفای نور از او منع گشته باشد پس ارض افند و انرا قمر گویند  
و چون در و نیر گوی الی شکلند چنانکه در ابیات اجرام مبین شد جرم شمس اعظم از جرم  
قمر است و این نصف بیشتر از کره قمر مستقیم باشد و این افتاب و نصف کمر مظلم بر خال انرا  
خود و فصل مشترک میباشند و غیر مستقیم از نجوم قمر الیه بود چنانکه از سطح قمر گویند  
کتاب جری این نیز مبرهنه ساخته است از ادایه ضیاء و ظلام خوانند و مخروط شمس را  
چنین متشابه چون محیط کره قمر شود و تماس نصف کمر از کره قمر شود و انرا نصف قمر گویند  
و نصف بیشتر از آن که تماس خوانند غیر مستقیم از شمس و غیر مستقیم از نجوم قمر  
دایره بود که انرا دایره ربه خوانند و این دایره و کتاب بنام افلاک برهما معلوم شده است  
و این دایره و اینها از اینها نیز بهر کبر مختلف شوند و در وقت اجتماع قطعه طلوع

در بعضی بلاد از دعا قین بعد از ظهر شهر بهر بیت یک روز نایک و از هر شنبی که داعیه  
رواقت دارند در موضعی بکار بند و وقت ظهر شهر را ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد  
گویند از تخم در انسال نیکو حاصل شود و اگر در روز و شنبی که نایک و نایب و بظلمه  
سهیل خود بسیار مقتدند چیه در بعضی بلاد ابتدای فراغت کنند و ابتدای قطع مسافرتان  
و قطع بعضی از آثار و افکند و برون در وقت ظهر و سبیل کنند و بنویسند چیه چون سبیل افکند  
از لون او و حوکنی که از شش شهر نور او ظاهر میشود و بر حواد انسال استلال نمایند و  
ظاهر و مفاد این کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع توانست در جهت طلوع  
و مفاد زمین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد که این دو احوالشان بعکس  
یافت شود و گاه هم رفت و بقیه سابق آثار و ثبوت در آن برف اهل نجوم عبارتش از رویت قر  
در شب اول ماه و تحقیق ماهیت اینها نیست که قمر جو نیست کیف صیقل پس از افتاب  
کسب نور میکند و بجهت صفای نور از او منع گشته باشد پس ارض افند و انرا قمر گویند  
و چون در و نیر گوی الی شکلند چنانکه در ابیات اجرام مبین شد جرم شمس اعظم از جرم  
قمر است و این نصف بیشتر از کره قمر مستقیم باشد و این افتاب و نصف کمر مظلم بر خال انرا  
خود و فصل مشترک میباشند و غیر مستقیم از نجوم قمر الیه بود چنانکه از سطح قمر گویند  
کتاب جری این نیز مبرهنه ساخته است از ادایه ضیاء و ظلام خوانند و مخروط شمس را  
چنین متشابه چون محیط کره قمر شود و تماس نصف کمر از کره قمر شود و انرا نصف قمر گویند  
و نصف بیشتر از آن که تماس خوانند غیر مستقیم از شمس و غیر مستقیم از نجوم قمر  
دایره بود که انرا دایره ربه خوانند و این دایره و کتاب بنام افلاک برهما معلوم شده است  
و این دایره و اینها از اینها نیز بهر کبر مختلف شوند و در وقت اجتماع قطعه طلوع







و در بعضی تقاویم اینها را انداخته تحت صفحه عینی بجهت هر ماهی کرده اند و غرض نوشتن اینها اینست  
 و گاه باشد که در هر ماه و در وقت بعضی در وقت غروب و بیدار شدن هلال ثبت کنند در آن  
 جدول که قبل از او زاف داده و کافه کشیده باشند باز تحت صفحه عینی و غرض از ثبت عرض  
 قسم است که در بعضی اوقات نیز دانند چنانکه بعضی کمان برده و چون عرض قسم شمال بود  
 در شمال مغرب آفتاب غروب شود و چون جنوبی بود در جنوب بیدار و چون این امر معلوم کرد  
 اند زاف هلال بر مستهل انسان باشد و مخفی نماید که آنچه مضمون فرموده که بعد از این در عرض هر  
 در اول ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند در بعضی از آنچه در این زمان معروف  
 و مشهور است آنست که در وقت غروب و بیدار شدن نیم این استخراج کرده در جدول  
 ثبت نمایند پس اگر قمر بجد رویت رسیده باشد که هفت و هشت هلال را از روشنی و  
 ثوابی و غیرها ابرای نمایند و انشب یا غره ماه دانند و اگر بجد رویت رسیده باشد  
 لایری نویسند و انشب یا سلخ دانند و بنیاید دانست که آنچه در این زمان در صفحه  
 بنای تقاویم نامه ثبت نمایند آنست که در این ابواب مذکور شد و چون در این  
 عصر از بی التفاتی اهل روزگار بعلم ریاضی بجهت تساهل و ایرتد بقی و تسامح بر تحقیق  
 ترجیح داده و ترکیب استخراج تقویم تمام کمتر میشوند و مماستعلقات صفحه بنای بگاه را  
 از سال یا ضد نوزده جلالتی بافق قصبه جناب حفظ الله تعالی عن الافات و البلیات  
 الی الابد استخراج کرده با بعضی از زواید که بعد از این معلوم خواهد شد باین کتاب  
 نقل کردیم تا اگر کسی را ذوق مطالعه و مباحثه این کتاب شود بجهت مثال امتیاج به تقویم  
 تمام نباشد و بالله التوفیق و علیہ التمسک ان شاء الله

جمع الاذان و الزمان و حرمه  
 راقمه شهر فلان  
 فی سنه فلان

فمنی  
 و در بعضی تقاویم اینها را انداخته تحت صفحه عینی بجهت هر ماهی کرده اند و غرض نوشتن اینها اینست  
 و گاه باشد که در هر ماه و در وقت بعضی در وقت غروب و بیدار شدن هلال ثبت کنند در آن  
 جدول که قبل از او زاف داده و کافه کشیده باشند باز تحت صفحه عینی و غرض از ثبت عرض  
 قسم است که در بعضی اوقات نیز دانند چنانکه بعضی کمان برده و چون عرض قسم شمال بود  
 در شمال مغرب آفتاب غروب شود و چون جنوبی بود در جنوب بیدار و چون این امر معلوم کرد  
 اند زاف هلال بر مستهل انسان باشد و مخفی نماید که آنچه مضمون فرموده که بعد از این در عرض هر  
 در اول ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند در بعضی از آنچه در این زمان معروف  
 و مشهور است آنست که در وقت غروب و بیدار شدن نیم این استخراج کرده در جدول  
 ثبت نمایند پس اگر قمر بجد رویت رسیده باشد که هفت و هشت هلال را از روشنی و  
 ثوابی و غیرها ابرای نمایند و انشب یا غره ماه دانند و اگر بجد رویت رسیده باشد  
 لایری نویسند و انشب یا سلخ دانند و بنیاید دانست که آنچه در این زمان در صفحه  
 بنای تقاویم نامه ثبت نمایند آنست که در این ابواب مذکور شد و چون در این  
 عصر از بی التفاتی اهل روزگار بعلم ریاضی بجهت تساهل و ایرتد بقی و تسامح بر تحقیق  
 ترجیح داده و ترکیب استخراج تقویم تمام کمتر میشوند و مماستعلقات صفحه بنای بگاه را  
 از سال یا ضد نوزده جلالتی بافق قصبه جناب حفظ الله تعالی عن الافات و البلیات  
 الی الابد استخراج کرده با بعضی از زواید که بعد از این معلوم خواهد شد باین کتاب  
 نقل کردیم تا اگر کسی را ذوق مطالعه و مباحثه این کتاب شود بجهت مثال امتیاج به تقویم  
 تمام نباشد و بالله التوفیق و علیہ التمسک ان شاء الله



[illegible]







فصل در بیان  
نقشه انتقال

**باب اول** در معرفت انتقال حتمی و نمازجات حالات و چون معتمد از بیان  
معرفت صفحه مبنی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحه پس میفرماید که در صفحه  
پس و جدول اول ايام اسابيع و ايام عمری هلالی اعاده کنند بجهت تعیین وقت هر يك از مشكلات  
این صفحه از غیر الحقات و رجوع بصفحه مبنی و سبب تخصیص بجهت هلالی است شهریه و است  
و ابتدای او می رود و قسم اگر چه اکثر قریب و مات این صفحه و ضلع و احوال فصل است پس جدول  
دیگر بنیاد و در اینجا انتقال قمری از برجی بر حجاب از آه و روزی که در آن روز و شب بعد از آن  
روز انتقال واقع باشد ثبت نمایند بچهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه و دوم رقم ساعت  
سوم رقم دقیقه از آن روز و شب بعد از آن روز که در آن انتقال دست داده باشد چهارم رقم  
انروز یا انشب که باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی و ناماد و تقویم قمری  
و رقم دقیقه نویسنده بجهت تسامح و تخفیف کتاب بر رقم ساعات اختصار کنند و در بعضی  
تقاویم بجهت رقم برج حملی و بنیاد و بنیاد لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود  
و رقم برج منتقل الیه را در آراء آنروز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد از آن و علامت  
روز در این صفحه و باشد که عبارت از آنها است از شب همان که علامت لیل است و بعد از جدول  
انتقال قمری جدول دیگر بنیاد و بنیاد بجهت نمازجات قمری با کوکب و ارباب اینکو اکبر المصنوع  
بجهت با که معتمد الی باشد در مستطیل که فوق جدول مذکور است بنویسند و ابتدا بنویسند  
بعد از آن بجهت رابر ترتیب افلاک ابتدا از زحل بنویسند پس در آراء هر روزی نظری  
که در آنروز و شب بعد از آن روز قمری با کوکب باشد نظرات خمس و جدول انکو کب  
وضع کنند بچهار رقم با سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال قمری بعد از آن  
نظر رقم دوم علامت ساعت بود و سیم علامت دقیقه و چهارم روز و شب اگر دقیقه متروک  
باشد علامت سیم علامت و ز باشد بود و قمری با کوکب و بکر اگر چه تناظر نیز مستحق شود  
لیکن ثبت آن دو تقویم معروف نیست اما حالات قمری و جمیع و شش است مجاسده او را  
راس و مجاسده او یا زینت و سپیدن او بدرجه شرف و سپیدن بدرجه هبوط و سپیدن او را  
طریق قمری و از چهارده درجه بود که در مابین درجه شرف و فتاب درجه شرف قمری است

فصل در بیان  
نقشه انتقال



و از اینجه است که از این طریقه نیز خواهند رسید با و این طریقه محترقه و آن نیز چهار درجه  
بود که در فایان درجه هبوط و افتاب درجه هبوط قرار است و از اینجه و از جهه آنکه در  
شرف و حل و چهار درجه از حد و پنج داخل در این درجه است این درجه را طریقه محترقه خوانند  
و در درجات حدود که الک بعد از این درجه هبوط مذکور کرد و آنست که و بعضی محاسبه  
قرز انا کید و ایضا رسید قریب بدخول تحت الشعاع یعنی وقتی که میثاق تقویم او را تقویم  
افتاب و از ده درجه نماید و از این بعد مختار نیز گویند از جمله حالاتی که میسرند و کید کوکب  
متوهمی است که او را سیریت معکوس یعنی برخلاف توالی و در صد و چهل چهار سال شمسه  
دوره تمام کند و برنجی زد و از ده سال و درجه در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند  
که کوکب یکد موجود است آثاره نیست طدامولانا قطب المکنة و الذی التیث از و محترقه  
الشاهینه فلك او را تحت فلك شمسه فوق عطاره اثبات کرده است بجای فلك زهره و افق  
فلك شمسه خلافاً للجمهور و علی کلا التقدير من اهل احکام او را محسوس اند چنانکه شیطان  
فلكش خوانند و در بعضی تقاویم تمام و شمسه بر صفحه تقویم او را در ابل و ابل و ابل  
از ماههای جداله بنابر چهارم اول برج دویم درجه و نیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که  
مذکور شد در اشای نمازجات قمری در محاذی هر روزی که در این حالات در از و زیاد و شب بعد  
از آن روز واقعه شود و هر چند که از جد اول نمازجات که خاله نباشد برخی یا بلون دیگر  
غیر سوا چهارم یا سیم بطریقه نمازجات وضع کنند اگر هیچ جدی خاله نباشد رخا  
جد را بفرستند و بعضی سیم را در بعد از جد اول نمازجات بجهت حالات بیاورند و علامت  
فصل است و شرف و هبوط در بیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت نمازجات  
بار اس من نباشد و باز بنوعی ناکیده و بعضی ناکید را مصرح نویسنده و بعضی بر  
ایضا و بتدو علامت طریقه محترقه که باشد و علامت تحت الشعاع نع باشد و در بعضی  
تقویمها رسید قریب بدخول تحت الشعاع نیز بتک کنند و انوقت بود که بعد میان  
تقویم او افتاب بعد از اجتماع بمنتهای و از ده درجه در صد و علامت شایسته جمع  
و نیز را مصرح نویسنده و گاه باشد که در بعضی از تقویمها علامت باشد و بار اس

منذ انما هو ملك يا ابن اعره وارث العرش ملازمي عهد و ولائته طاهر

卷之六

1901

فمنهم من قالوا انهم من بني اسرائيل



معرفة منازل القمر  
وساعات  
بیت

معرفة منازل القمر

شطحین

شطحین

شطحین

سوفیست و بادبست و علامت تحت الشعاع و علامت نوره و بادبست و بادبست  
 در معرفت منازل و ساعات بیت منازل و قمر عبادت انفسا که فرد و مکرر و  
 خاص خود قطع کند چنانکه در هر شب منازل و منزل باشد قریباً و جوی مکرر و راد  
 بیت و هفت روز و ثلثی نام کند اهل هند اسفا ان ثلث کرده اند و منازل را بیت و هفت  
 اعتبار کرده اند اعراب اهل بلاد یمن و ان ثلث نمایند و منازل را بیت و هشت اعتبار  
 کنند و علامت منازل کوچه را گیرند که در حواله منطقه بوده خواه از عتق منطقه باشد  
 و خواه نباشد اسم هر یک از ان علامات اخذ کنند چون قمر مقدار یکی از این علامت باشد  
 پس اگر سائر ان علامات کرد و گویند کجای و کجای ای و اجماع و غلبه و بان تعالی کند و اگر  
 سائر نشود گویند عدل القمر و بان تعالی کند و بعضی از جهود و مقسّم بر آنست که در ان  
 که در این کوچه و القمر و زمانه منازل حتمی عاد کالعر حون القدریم و انقست همین منازل  
 اما اهل حساب و وفادار یعنی منطقه البروج را به بیت و هشت قسم منازل و تقسیم کرده اند  
 ابتدا از اول محل و هر قسمی باعتبار ایشان منازل است از منازل و معتبره و انفعال قمر از  
 و چون بروج در آنده است و منازل را بیت و هشت حصه هر برج و منزل و ثانی باشد  
 کمالی بخفیه علی الحاسب اسماء این منازل بمان صفتی که اعراب قمر از آن اعتبار میکنند  
 بواسطه انفعال کوکب و غیر ان نشانه چنانکه در بروج و ان بر ترتیب است قمر  
 منزل او بود و علامت ان در مناره است روشن بر دشتاخ حل انرا وسط قدس است و بعد  
 ایشان از یکدیگر بقدر کدراع بود و بقدر باعد لها مناره است تارین و بعضی از علمای انرا  
 داخل اند و بعضی را اشرط خوانند و صوره ایشان بر این طحیت و و و شطحین  
 و بعضی و فیماء مناره کداعت بمعنی علامت است و بطین منزل ویم بود علامت ان سیر مناره  
 است انرا وسط قدس را بع بر شکل مثلثه خورد بر این صورت و و و گویند که موقع او بطین  
 حل است و مناره سیر مناره است که بر طین حوش است لیکن جویا صغیر است که از بطین الحوت  
 انرا تصغیر کرده بطین نامیدند و ثانیاً منازل است و انرا عوام برترین خوانند و علامت  
 ان شتر مناره است متقارب باین صورت و و و و روایت کنند که بمعنی اصطلاح علمای



از این هفت شمرده اند از این جمله هر صوره است یک از قدر رابع و ثانی از قدر خامس سلطان  
 التمهید در پنج جلد همه را از قدر خامس شمرده اند و موقع این که الی کوهها آورده است و بعضی  
 که کان برده اند که دینة عمل است هر کرمه اند و از اثر تا بجهة آن گویند که بارانی که در طلوع  
 او واقف شود بر عم عریا از افارات ازانی بود و سبب کثرة گیاه و آن مصیغه شری مشق  
 از ثروت بمعنی کثرت قال و مصیغه آن بجهة صغر کواکب و ست و ثریا را و رب النجم و نجوم الثریا  
 خوانند بر این منزل چهارم بود و علامت آن ستاره ایست و شن از قدر اول که بر سر  
 کواکب با چنان کوبد یکبار از آن قادی که هر از قدر ثالث بر این صورت ه ه و بعضی از اشیاء  
 کرده اند بصورت هفت از ارقام هند و ستاره روشن که بر یک طرف و بمنزل چشم جنوب  
 نور است و از این جهت آنرا عین النور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است بمنزل چشم شمال  
 نور است و آنکه بر او ایست بمنزل بدنی او و شمیه او و بر آن بجهة دیگر و در تبعیت  
 او است سر ثریا و از این جهت او را نایع النجم و حاوی النجم خوانند و از  
 مجروح نیز گویند و مجدح بضم میم و کسر او و لغت جوید را گویند که دو شعبه و اشک  
 نباشد هر چه بمنزل پنجم بود و علامه او سه کوب خورد است بیکدیگر متصل مانند سه  
 که بر شین زنند بر این صورت ه ه و از این جهت اثنای خوانند و بطلمی هر سه را یک کوب  
 میباید گرفته است چون بمنزل صورت جبار است از اسر الجبار و در اسر الجوز را  
 نیز خوانند و هفت صورت دایره صغیره سفید باشد بر یک کوب چنانچه در  
 او و اصحاب خیال او را علامت آنند و هر منزل ششم بود صاع و رضة المتجانین گوید  
 علامه آن دو ستاره است بر مؤخر صورت جبار و در ایشان از یکدیگر یکدیگر یکدیگر و اع  
 بود و از هفت بجانب شمال بایند آنکه شمالی تر است از اوسط قد ثالث است و مانند یکدیگر  
 از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است بر این صورت ه ه و هفت صورت  
 داغی را گویند که بصورت چو کمانی بر گردن چنان پائین نهاده باشند در راع منزل هفتم  
 و علامه آن دو ستاره است که بمنزل سر هر یک از توامین باشند بر این صورت ه ه و هر دو  
 از اوسط قد ثانی باشند و از اع مبطون گویند چنانچه مقل است طلوع او بر طلوع

**دین**  
 داخل

در این منزل دوازده  
 بود در آن منزل  
 که در آن منزل  
 که در آن منزل

**هفت**  
 داخل

که در این منزل  
 که در این منزل

**هفت**  
 داخل

که در این منزل  
 که در این منزل

**هفت**  
 خارج

که در این منزل  
 که در این منزل











بیت بود علامته ان هشت ستاره متفرقت بر حجه و حواله ان از صور رانی بر این صور  
و عرب تشبیه کرده اند حجه را این هشت کوه هشت مرغ که با خوردن  
آمده نباشند و این چهار که از اخل حجه اند و از قدر ثالث نغایم و آورده خوانند باین غیره که  
در عین این خورد شد و این چهار یکدیگر که از قدر رابع نغایم و آورده یعنی این خورد و اند و مرا جغت  
آورده اند و بلد که منزل بیت یکم بود و علامته ان فضا بیست و نغایم و ذابح که در این  
شماره نیست انرا عرب از این جهت تشبیه کرده اند ببلده الثعلب یعنی خوابگاه روباه چهار اما  
ان موضع را روباه از حشیر و حنا خالی میدارد و ذابح منزل بیت دوم بود و علامته ان  
دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ جدا و بعد پنهان گشته نباشند در میان این  
دو کوه قابل بفق ستاره باشد از اصغر قدر خامس و صور ایشان بر این پنج است و و عرب  
کوه سطر را شاه المذبح خوانند و ان دو کوه کبک طوفان آورده که کوه باد و ذابح او بند سطر الذابح  
خوانند و بلع منزل بیت و شیم بود علامته ان دو ستاره است بر دست چپ صورت ساکب الما  
که یکی طایل کبک شمال بود از اکر قدر رابع است و اندیکری از اوسط قدر ساس و ستاره دیگر از اصغر  
قدر خامس در میان ایشان باشد بر این صور و مبدع و عرب ان ستاره میثار امبلوع گویند و ان  
دو ستاره که بر دو طرف او بر آمده اند که کوهیا او را فر خوانند بر سطر بلع و بعضی گفته اند  
که وجه تشبیه این منزل بلع است که در وقت قضیه با ارض ابلح طائر که در این منزل بود  
سعد منزل بیت چهارم بود و علامته او دو ستاره است از جنوب شمال بمقدار یک ذراع  
از یکدیگر و ویکه که شمالی تر است از اصغر قدر ثالث بر منگب چپ ساکب الما است و اندیکری  
که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او بر این صور و اندو ستاره را عرب سعد السعد  
گویند بجهت انکه نزع ایشان سعادت ان اکثر است چهره و حالت طلوع او سر ناست کند و هوا  
میل باعتدال کند لخمیه منزل بیت پنجم بود و علامته ان چهار ستاره است بکف دست است  
ساکب الما و انرا تشبیه کرده اند بپای بطا انکه شمالی تر است از اکر قدر رابع بود و با او از  
اصغر قدر ثالث بر این صور و سعد و عرب میان این را سعد خوانند و دیگر انرا که بر اطراف او  
خوابیده خرگاه و مجموعا سعد الاخیبر و بدانکه جمله سعد و نذر عرب هشت چهار صور

و عرب تشبیه کرده اند حجه را این هشت کوه هشت مرغ که با خوردن آمده نباشند و این چهار که از اخل حجه اند و از قدر ثالث نغایم و آورده خوانند باین غیره که در عین این خورد شد و این چهار یکدیگر که از قدر رابع نغایم و آورده یعنی این خورد و اند و مرا جغت آورده اند و بلد که منزل بیت یکم بود و علامته ان فضا بیست و نغایم و ذابح که در این شماره نیست انرا عرب از این جهت تشبیه کرده اند ببلده الثعلب یعنی خوابگاه روباه چهار اما ان موضع را روباه از حشیر و حنا خالی میدارد و ذابح منزل بیت دوم بود و علامته ان دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ جدا و بعد پنهان گشته نباشند در میان این دو کوه قابل بفق ستاره باشد از اصغر قدر خامس و صور ایشان بر این پنج است و و عرب کوه سطر را شاه المذبح خوانند و ان دو کوه کبک طوفان آورده که کوه باد و ذابح او بند سطر الذابح خوانند و بلع منزل بیت و شیم بود علامته ان دو ستاره است بر دست چپ صورت ساکب الما که یکی طایل کبک شمال بود از اکر قدر رابع است و اندیکری از اوسط قدر ساس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در میان ایشان باشد بر این صور و مبدع و عرب ان ستاره میثار امبلوع گویند و ان دو ستاره که بر دو طرف او بر آمده اند که کوهیا او را فر خوانند بر سطر بلع و بعضی گفته اند که وجه تشبیه این منزل بلع است که در وقت قضیه با ارض ابلح طائر که در این منزل بود سعد منزل بیت چهارم بود و علامته او دو ستاره است از جنوب شمال بمقدار یک ذراع از یکدیگر و ویکه که شمالی تر است از اصغر قدر ثالث بر منگب چپ ساکب الما است و اندیکری که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او بر این صور و اندو ستاره را عرب سعد السعد گویند بجهت انکه نزع ایشان سعادت ان اکثر است چهره و حالت طلوع او سر ناست کند و هوا میل باعتدال کند لخمیه منزل بیت پنجم بود و علامته ان چهار ستاره است بکف دست است ساکب الما و انرا تشبیه کرده اند بپای بطا انکه شمالی تر است از اکر قدر رابع بود و با او از اصغر قدر ثالث بر این صور و سعد و عرب میان این را سعد خوانند و دیگر انرا که بر اطراف او خوابیده خرگاه و مجموعا سعد الاخیبر و بدانکه جمله سعد و نذر عرب هشت چهار صور



فهرست اعظم است اول سعد بهایم که بر سر اوست دوم سعد همام که بر کمر اوست سیم سعد  
بارع که بر سینه اوست چهارم سعد سطر که بر دست اوست و چهارم دیگر اینها سعد از منشا  
تقر که مذکور شد و دیگر یک سعد ناشناخته است که بر دهن بنا است و دیگر سعد اللاله  
که بر دوش است سناک الماء است و از این سه و بر احوال هوا و غیره حکما کنند مقدم منزل  
بیشتر ششم بود و علامت آن دو ستاره منکب الفرس و قمر الفرس باشد که از اصغر قدر ثانیند  
و ثانی از قبل از این در صورت قمر اعظم مذکور شده و غیر منزل بیست هفتم بود و علامت  
آن دو ستاره جناح الفرس و سر الفرس باشد که هم از اصغر قدر ثانیند و صفت آنهام الجنا  
مذکور شد و عرض مقدم را فرع الدیو المقدم و مؤخر را فرع الدیو المؤخر خوانند چنانچه  
ستاره از آن صریح است که ایشان را دایره خوانند و فرع در لغت آنمون باشد از دلو که اب  
از آن بیرون آید و نشان منزل بیست هشتم بود و علامت آن ستاره ایست روشن و سرخ  
از دلو ثانی بر ای بطایوس از اصغر قدر ثانی بزم این صورت و از اجنبی السلسله خوانند چنان  
صورت السلسله است و از ابطن الحوت نیز خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل میشود از  
بعضی کواکب صوره السلسله و بعضی کواکب سمکین که بحوت مشهور است و چون ستارگان نور در  
بایر کواکب حلقه زده اند مانند دهن بدنه صورت و از اینجهت مرکب آنرا شاخ خوانند چون  
رشارد در لغت روشن دلو بود و طریق معرفت اینمنازل چنانست که ثریا که شهر و شهر مناز است  
اول آنرا بایاید و بعد از آن بر جانب شرقی از مدار فاد بران را طالب بایید کرد بمقدار یک بنه  
و از جانب غربی بمقدار دو بنه شرطین باشد و باین میانه او شرقی بود و چون اینمنازل از  
معلوم کرد بعد از آن هر قدر لبر از طرف شرقی و شرقی مدار فاد بهمان بعد صین طلب دارند  
بدی صورت که مرقوم شده و چون منازل شناخته شود بروج السنا توان شناخت و چون  
بروج شناخته شود سایر صور را بتبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر و زحل را از اینمنا  
بیشتر و همشکانه در یکبشانه و در تقریباً قطع کند و وجه تقریب بر عتد و بطوحر که فرست  
چنانچه عنین ظاهر شود و در تقویم بعد از جداول نماز خان نیز جدولی بنا و در راجع  
بازاء عمر و روزی مصرح نام منزل نویسد که در نصف النهار از هر قدر در آن منزل باشد

مقدم داخل

مقدم خارج

رشارد خارج

ادبیت اول و دوم و سیم

ادبیت چهارم و پنجم و ششم

فصلک المصنوعه

ادبیت هفتم و هشتم و نهم

ادبیت دهم و یازدهم و بیستم

ادبیت بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم



اعم از آنکه پیش از نصف النهار از روز بیا منتقل شده باشد یا شب قبل از آن یا بعد از نصف  
النهار در سابق و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در آخر  
منزل باشد و نصف النهار در روز دیگر بمنزل رسیم و فتره باشد و یک منزل در میان طی شود  
با این سبب اسم آن منزل مکتوب نگردد و در بعضی از تفویها آن منزل را بفرجه  
در میان منزل اول و سیم نویسند و اگر بطریق السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول  
منزل باشد و در نصف النهار دیگر هنوز در آخر همان منزل بود و باز سبب اسم آن یک منزل در  
آن جدول مکرر شود و در بعضی تقاریم تا قمر چون خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر  
از منزل بمنزل هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن روز واقع باشد و در هر طریق انتقال  
او از برجی به برجی یعنی اول اسم منزل منتقل آید نویسند پس در هر ساعت پس در هر دقیقه پس در هر روز  
یا شب این مقام منازل همه مکتوب میگردد و لیکن گاه باشد که چون سریع السیر  
بود در محاذی یک روز و منزل مکتوب گردد به جهت که در اوایل روز یکی از منازل در آید  
و در اوایل شب بعد از آن روز از آن منزل برآمد بمنزل دیگر رود و گاه باشد که چون بطریق السیر  
بود در محاذی یک روز هیچ نوشته نشود و همچنین آخرا تا سبب آنکه در اوایل و آخر شب یکی  
از منازل را اید و در اوایل روز دیگر منزل مکتوب کنند و چون انقضاء منزل را قطع کنند  
و از آن منزل اینجا علامت نه اقسام یعنی چون اثنابان علامت نه در بعضی مفارقت کند هر آنکه  
آن منزل که همان علامت است پیش از طلوع اثنابان در شرق ظاهر گردد و آنطور را چون غروب  
باشد تا ایت طلوع گویند و طالع هر منزل که در آن مظهری در غربان را فو گویند و طلوع  
باشد و انا در و با طالع هر منزل سقوط پانزدهم آن منزل باشد که از آن یعنی منزل پانزدهم هر  
منزل را اهل نجوم و قیاس منزل گویند هم چنانکه برج هفتم هر برج را نظیر آن برج لیکن مخفی نماید  
که تحقیقا پانزدهم منزل لازم نمی آید که ساقط گردد زیرا که اینفلکس مابین نفس منصفه نیستند  
و ایضا امتیاز علامت هر منزل مترافقت نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه بود که  
هفدهم ساقط شود و اینست مخفی نماید که اینجا طلوع اگر چه بعضی از طریقت که قبل از این  
مذکور شد اما سقوط بعضی از آنها نباشد بلکه سقوط هر منزل عبارت است از غروب که او را باشد

چون منزل ضعیف باشد  
در جدول مذکور  
در بعضی تقاریم

و طالع منازل که در این مظهر  
از اینجاست  
بهره ای



در حال بقیة البشر آنکه در غروب و در سابقا بقا غایب بود و انساب بر سر نبوده باشد در تقویم  
 طلوع منازل را در صفحه نموده در میان انصافات کلیه ثبت کنند چنانکه در محاذی روز که یکی  
 از منازل را در صبح از دست دهد علامت طلوع که خورشید این است ثبت کنند پس اسم منزل  
 پس علامت ابل متصل یکی از آیام اسابع و بعضی علامت صباح که صا است بجای علامت لیل  
 متصل یکی از آیام اسابع نویسند و از طلوع هر منزله تا منزله سیزده بود لیکن چون نوبت  
 بمال رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز نباشد و طلوع منازل هر سیزده سیزده و نباشد  
 و در سال کبیسه بعد از طلوع و شش طلوع شش هم چهارده روز بود اما ساعات بسته  
 که حکای هند و ری نماید اند که بر هفت بخش میکرد و هر بخشی را یکو یکو داده اند و از  
 بست انکو یک نامیده اند و مدت هر بخشی دو از ده ساعت تا نیست پس مدت تمام دور  
 هشتاد و چهار ساعت مانی باشد و ابتدای دور از زمان اجتماع حقیقه گیرند و تا بدو از ده  
 ساعت مانی منسوب به انساب دارند و بعد از آن دو از ده ساعت دیگر نیز هر دو هم چنین بر  
 ترتیب فلک دو از ده ساعت دیگر منسوب بقطار باشد و دو از ده بعد از آن منسوب بقمر  
 و چون نوبه فی آخر شود ابتدا از رحل گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد و بعد از آن بطریق  
 مذکور میگردند تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کو که باشد باطل کرد و نوبت  
 شمس ابتدا شود و هرگاه نوبت با انساب رسد از احکای هند بست مطلق گویند و بست بمعنی  
 سیر است کافی القاموس و اعراب ساعات محترقه خوانند و در اختیار آن مذمومست چنانکه  
 امام فخر الدین رازی در اختیار آن علایفه از والیس حکیم نقل کرده که ضرر تباهی حال قمر که عده  
 محد و رالست و اختیار آن کمتر است از ضرر ساعات بست و ثلث اول را از این دو از ده  
 دلیل نقصان است و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بد حال و ثلث  
 آخر قلیل الضرر باشد زیرا که بخاور است بست زهره و در ثلث آخر بست مریخ که چنان  
 ساعت مانی باشد قبل از ابتداء بست انساب گویند از جمیع مباحث حد باید کرد زیرا که هم  
 منسوب است بکو که بخس و هم بخاور است انساب در تقویم بعد از جدول منازل جدول دیگر  
 بنیاورند و باز هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن ابتدا بست انساب باشد

در  
 معرفت  
 ساعات



انرا در آنجا ثبت کنند پس در یکی رقم ساعت گذشته او رو یا شب تا وقت باشد است و در  
 رقم دقیقه سیم روز یا شب که گاه باشد که رقم دقیقه نوشته شود و این ساعات و دقائق که مذکور  
 شد در اکثر تقاریم ساعات و دقائق زمانی بود زیرا که استخراج آن سهل است و گاه باشد  
 که چون خواهند زیاده تدقیق نمایند انرا یعنی ابتدای ثبت ساعات صغری بناورند و در  
 بعضی تقاریم قاعده در جدول بناورند یکی ابتدا است ساعاتی ثبت کنند دیگری است  
 مستور و بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول بناورند و در هر یک ابتدا  
 ثبت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند **باب بیستم** در معرفت اوقات صلاوة و معرفت سمت  
 از علم نجوم آنچه دانستن آن واجبست معرفت اوقات صلوات و سمت قبله است لیکن مخفی نماید  
 که معین اوقات صلوات را اعتقاد و تقیة بمذهب طائفة سنی بنمایند و ما انرا بدو وقت  
 ظل الله اعنی نوابه یون شاهی موافق مذهب جلیل امامیه در ابتدای شرح ایراد نمایم  
 تاحق از باطل جدا گشته ظالمان محقق را مفید باشد انشاء الله العزیز پس بیاید انست  
 هر غافل بالغ را که اول وقت نماز باشد انگاهست که صبح صادق ابتدای طلوع کند قیصر  
 بجهت اخراج صبح کاذبست که از اوج اول و حجر مستطیل و در بنجر خان نیز گویند و آن اول  
 بیاض بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منصف از افق و در وقت فرض نماز  
 نماید که گذاردن بانه اتفاق جمیع فرق جایز نباشد کقول الله علیه لا یغرنکم اذان بلال  
 ولا الفجر المستطیل و بعد از آن چون نور عرض و منبسط ظاهر گردد بنوعیکه افق روشن گردد و بیاض  
 اول منبسط گردد هر اینه ابتدا طلوع صبح صادق و اول وقت نماز باشد بود و آخر وقت نماز باشد  
 وقتی بود که افق باطلوع میکند و ضیلت وقت نزد فرقه ناجیه امامیه از اول طلوع غایت  
 سرخی از جانب مشرق اما افضل در ادای صلوات بوجه اول وقتست کقول الله اول الوقت رضوان  
 الله و آخر الوقت عذاب الله و اول وقت نماز پیشین با اتفاق جمیع فرق انگاهست که ابتدا  
 زیاد شدن ظل قیاس باشد بر فئ زوال اگر فئ زوال در الزو یا ابتدا حدوث ظل اگر  
 در الزو فئ زوال موجود نباشد و این موضع صورت بندد که افق بسمت الرطل انحراف  
 نماند پس اول وقت نماز دیگر اوقاتست که ظل مقیاس و برابر مقیاس شود و سوائی

در این  
 معنی  
 است  
 که  
 در  
 این  
 معنی  
 است

وقت  
 نماز  
 است  
 و  
 این  
 معنی  
 است  
 و  
 این  
 معنی  
 است



وقت نماز عصر

وقت نماز شب

وقت نماز خفتن

فقی زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فقی زوال شود اگر فقی زوال شود  
 باشد باوقتی که مساوی ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد این بر و البقی بر مذهب ابو حنیفه  
 است و بر مذهب شافعی علیها لعنة و هم چنین بر مذهب ابو یوسف و محمد که از نالند ابو حنیفه  
 و بر وایت مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر نگاه نباشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود  
 سوائی زوال و اقامه مذهب قوی امامیه که هر انبیه صراط مستقیم است از ابتکار زوال  
 مخصوص نماز پیشین است تا انقدر که فرض آن گذارده شود بعد از آن اول عصر در آید  
 در اینحال هر دو وقت مشترک بود تا آن زمان که بغروب مقدار ادای صلوٰه فرضیه عصر باقی ماند  
 و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الحاذق جعفر بن محمد الصادق ثم از آن  
 الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت الظهر والعصر حتی یتقی من عروق  
 الشمس قدر اربع رکعات فیخرج وقت الظهر و یتقی العصر حتی یقرب الشمس اخر وقت نماز  
 عصر و اتفاق جمیع فرق و قلیست که افتاب غروب کند اما فضیلت وقت پیشین در وقت  
 مذهب حلی القدر تا آن زمان است که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوائی زوال و فضیلت  
 عصر تا انقدر که در برابر مقیاس شود سوائی زوال و وقت نماز شام بعد از استیفا  
 غروب تمام جرم افتاب است و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب است و این هر دو در وقت  
 ظایقه سینه است اما مذهب جمیع فرق ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ده آخره مشرق  
 تا انقدر که فرض مغرب شود و بعد از آن وقت خفتن در آید و وقت مشترک کرد تا آن زمان  
 که بنصف مقدار ادای فرضیه خفتن باقی ماند پس از آن وقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد تا  
 وقت نماز شام تا رفتن روشو است از جانب مغرب و فضیلت نماز خفتن تا انقضای یکداند و نیست  
 از شب بعضی دودانک نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبات از رسیدن افتاب است با ارتفاعی  
 که در آن ارتفاع ظل مقیاس مساوی مکه معظمه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که سمت اشرکه  
 و سمت اشر بلده فرض کنند تقاطع این دایره باقی بلد تقاطع که در جهت مکه بود نقطه سمت  
 قبله بود نسبت آن بلد و فصل مشترک میان سطح افق حقیقی و سطح این دایره از خط سمت قبله بود  
 پس چون افتاب باین دایره رسد قوسی از این دایره که واقع باشد میان مرکز افتاب و افق بشرطیکه



از ربع زیاد باشد ارتفاع سمت قبله و چون در آن وقت سهم مقبلین مرکز گردد و ظاهر  
در سطح ایندازه اندک محاله منفذ ظل مقبلین در آن امرا السطح بود کما تبین فی جاد بصر  
الأصول کس خط سمت قبله و ظل مقبلین بر یکدیگر منطبق باشد و هو المثل و در تقویم تمام جدول  
ساعات جدولی بناورند و در آنجا بازاء هر روز ساعات جمع مقدم بر آن روز و ساعات  
شفق بعد از آن روز که تقریباً متساوی المقدارند ثبت کنند و در یک ساعت و دریم دقیقه  
و مراد بساعت صبح زمان مابین ابتدای طلوع صبح صفاقت طلوع مرکز افتاب و مراد بوقت  
شفق زمان مابین غروب مرکز افتاب است و غروب شفق که اینجا عبارت است از بیاض معترض  
در افق غری و بعد از آن جدول دیگری بناورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع افتاب در  
اول نماز دیگر بنده حنفی آنکه مخالف قول محمد و ابو یوسف است بناورند و در یک درجه و  
دیگر دقیقه و ظاهر آنرا باخروقت فضیلت عصر بگیریم و بعد از آن جدولی بناورند و در آنجا  
ساعات عصر حنفی یعنی زمان مابین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است  
و غروب مرکز افتاب ثبت کنند و در یک ساعت و دریم دقیقه و گاه باشد که در جدول دیگری بناورند  
و در یکی ارتفاع عصر شافعی و در دیگری عصر شافعی ثبت کنند از این بدو در یک بطریق ارتفاع  
و ساعات عصر حنفی و ظاهر آنرا باخروقت فضیلت پیشین بگیریم و بعد از آن جدولی بناورند  
دیگر بناورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن روز ثبت کنند و در یک  
درجه و دریم دقیقه و شناختن وقت رسیدن افتاب به ارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب باشد  
چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کند اول شطیبه ارتفاع بر ارتفاع دهند که در عدد جهت  
مواضع ارتفاع سمت قبله بود و در آن روز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب را معلق کنند و نگاه میکرد  
باشند هرگاه شعاع افتاب از قبضه علیا بر قبضه سفلی افتد افتاب بر ارتفاع مطلوب بود و در آن وقت  
ظل مقبلین مسامت مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل در جانب  
المشرقین یا مابین المغربین بود افتاب در بعضی ایام فوق الافق بدایره ارتفاع مذکور نشود و اندک سید  
و باین سبب در آنجا جدول بازاء آن روزها هیچ ننویسند و هم چنان خالی گذارند پس در آن روزها  
بجای این جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چو معرفت وقت صاوت ظهر و عصر

در این

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب







منصف ساخته اند بجهت مبدا شنان و خواسته اند که جماع اول بر منصف بود بجهت  
همان عرض فاشناست اصلش و سناها این تاریخ شمسه حقیقه باشد که از ابلت ایشان  
سیچو خوانند و آن بحسب ایشان سیصد و شصت و پنج روز و جماع و هفت که و چهارم  
و سدر منقل است و این زیاده است بر سال شمسه حقیقه بحسب پنج جدید <sup>ایست</sup> یک دقیقه و سی  
و دو ثانیه و مبدا سال انگاه گیرند که افتاب را واسطه دلو بود خنایان مبدا سال را منصف حقیقه  
دلو سیکرینه اند لیکن بسبب آنکه اوج انجاب بحسب ایشان ثابت و بحسب مشهور متزلزل  
بر و در دو اعوام مبدا سال از انجا انتقال کرده است و در این زمان در هفتم دلو می افتد و  
همین واسطه گفته است و اخیرا منصف دلو در این مرتبه است که بر عم ایشان وقت وصول افتاب  
بمنصف دلو اول فصل طبار است چه در وقت هوا میل به اعتدال کند و نبات شروع در نمو  
نماید پس از این فصل طبار سالها واسطه فصلها سال ایشانست و بعکس و بجا آنکه پنج ماه و نوزده  
روز سال را بدو ازده قسم گرفته اند هر چند متساویست و هر قسم را ماهی گفته اند بنحوی  
خنایان و خورشید را به بدیت و چهار قسم متساوی کنند و هر قسم را یک کعبه گویند و طریق این تقسیم  
چنانکه دایره منصف فرض کرده اند که بواسطه دلو که مبداست گذشته است و لا محاله ایند از وقت  
دائره معتدل آنها را است بر دو نقطه متقابل آن نقطه را که بواسطه دلو افتاب است از مبدا تقسیم  
ساخته اند و از انجا معتدل النهار را به بدیت و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایره میل یک  
بمواضع اقناعات گذرانیده تا هر یک منطقه البروج را قطع کرده اند و یکا افشا سال را  
و وصول مرکز انساب بود باز تقاطعات و تقاطعات منطقه البروج اگر چه در این تقسیم مختلف بود  
اما از منصف قطع افتاب النهار اهمه متساوی باشد و بمقتضا این تقسیم هر قسم یازده روز و جماع  
و چهار کعبه صد یک فنک و نصف فنک باشد و اسامی این اقسام بلفت ایشان بر ترتیب اینست لیکن  
دوشی و کعبه شوند یونده تنک منیک و کود و لیخرج سیومن طهجن و شاجن  
باشیاد شوند را بشو و لیود مد چوسه یوه بلو و صوفن رخا و ح سولیا کون  
بطا بنون کک سیا و سه کارا سه عت و یجن تم سبوحن الد و انجن و سال را اگر چه شمسه حقیقه  
گرفته اند اما ماهار اقره حقیقه گیرند و آن از اجتماع حقیقه است تا اجتماع حقیقه دیگر پس اگر



اجتماع حقیقه پیش از غروب آفتاب و آفتش در آن روز اول ماه دانند و اگر بعد از آفتش و شب  
تعداد آنرا از این زمان بچنان در اکثر نظام اگر اجتماع پیش از نصفه و آفتش از آن  
روز اول ماه نویسند و اگر پس از نصفه و آفتش و روز بعد از آن را و اسای اینها را ببلند  
در که و خنای برتر بلیست آرام ای: یکدی ای: و چون ای: و نوبت ای: پیش از  
و البت ای: پیش از ای: سکن ای: طوطی ای: که ای: و نوبت ای: که ای: با طای  
و ایام این ماهها بینه مثل ماهها عربی بدیت نه باشد نایسی الا آنکه ترکان زیاد از سطر  
متوالی می نیکند و زیاده از دو ماه متوالی بدیت نه نیکند و وجه این خلاف نیست چه هر دو  
وضع معین است و اول آرام که بمقدار سال قریب و از آن ترکان کوینکلمش خوانند مشروط باشد  
در مابین مدخل و اخراج که قسم خواست از سابق و مدخل و دوشی که قسم دوم است از سال حق یعنی  
در حواله بمقدار بچین بود مقدم بر آن یا مؤخر از آن چه اگر مابین اول آرام ای: در دوشی از مدت  
یکم سال زیاده بود بمقدار ای: مقدم باشد بر بعد بچین و اگر کمتر باشد مؤخر و چنانچه بکشد

در ایام هر ماهی از این ماهها اگر بمقدار قسم زوج از اقسام ششم و آفتش و عدد آن قسم  
عدد آن ماه باشد مثلاً از ده ماه اول بمقدار دوم و آفتش و دوم بمقدار چهارم و در  
سیم بمقدار ششم و علی هذا الیتم تا ماه دوازده که در او بمقدار سیم بدیت چهارم و آفتش و  
و اگر در ماهی از این ماهها چنان اتفاق افتد که بمقدار یکم از اقسام زوج واقع شود از آن  
ماه از ماههای و از ده گانه ندانند بلکه انباء باصطلاح ایشان کیسه باشد و از آن ترکان  
شون ای: و خنای شون ده کویند و سبک این کیس است که چون مدت دو و آفتاب که عیال است  
از سال ششم حقیقه زیاده از سال قریب است بر وقت و کسر به هر این در هر دو سال یا سه سال یک  
زیاده آید پس از شون ای: گفته کسر کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول آرام ای  
در حواله بمقدار بچین باشد و شرط ایشان منفی نشود و چون شون ای: تمام شود بعد از آن  
در آید که بمقدار بعد از ماه سابق شون ای: باشد همان ترتیب که مذکور شد کلاً مطابق آن  
که بعد از آن باشد یا چنان شود که بمقدار قسم زوج از اقسام ششم و آفتش و عدد آن هم  
صنف عدد آن ماه باشد و همچنین میگرد تا باز که بعد از آن سال احتیاج بکسر شون ای



بین ماه نهاد را بدین بعد از ابراهان از یکا محض نماید که چون نماز امتداد است و همه پس  
 انقسام آن ممکن نباشد با جزاء و چون جزوی از اجزاء زمان را امتداد سازند و از آنجا ابعاض  
 متساویه متساویه از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن معروض یکدیگر معین شود  
 باعتبار اجزای امتساویه آن بعضی اهل نجوم هر بعضی از آن را در دو گویند بنوهم آنکه انتقال از  
 هر بعضی به بعضی شبیه است بعود یا بعضی اول و ادواری که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار  
 از جمله و از معتبره چند در است که مخصوص <sup>حکامی</sup> خاتره تر کسانند و از آنجا ایشان را یکدور  
 که بر دو از ده میگرد و اسامی هر یک همان اقسام شبانه روز باشد یعنی اسامی جاعها که  
 خنثائی و نر که سبق ذکر یافته و آنرا امتحان مادی و اشاعه عشری گویند و هم چنان جاعها را بدان  
 می شمارند ساطا و روزها را هم بدان می شمارند پس هر ساله یار و زی میست یکی از آن اسما  
 نباشد هم بلغت ایشان که خنثائی اند و هم بلغت ترک و خنثائی اند و در دیگر است که برده  
 میگرد و همین ساطا و روزها را بدان می شمارند و اسامی آن ده بلغت خطائی اینست اکا  
 بی ح بین ۲ بتن ه و ر ک ی کن ح شین ط ا ژ م م کوی و خنثائی آن این دور را ناد و  
 اثنی عشری ترکیبی دهند تا دوری حاصل آید که بر شصت میگرد و آنرا دور سینه میگویند  
 و ساطا و روزها بدان می شمارند و گویند این دور در شمر دن روزها ایشان را جای  
 هفتنه فا است و مصدر شرح زیج آورده که مناسب است که خنثائی آن دور عشری یا اثنی  
 عشر را یکجا هفتنه گیرند و در سینه را یکجا ماه و ترکیب این دور در مختل دور <sup>شده</sup>  
 بر این وجهست فثا مل اکا ثره ۲ پچو ح بین ۲ بتن فا و ه و جن و کبی ضر ر کن و وح  
 شین وی ط ا ژ م ش م کوی بود با کاشی و حای ۲ بین ۲ بتن جه و د و ویم نو کوی  
 ما و تر کن جن م شین ضر ط ا ژ م و و ک کوی وی کا کاشن کب بی بود لم بین شی و بد بتن  
 حای اله و و ده کو کبی چو کن کن م ک شین ما و ط ا ژ م جن ر کوی ضر لا کا و و ل ب بی و بی  
 شن ل د بتن بود ل و و شی و ک کبی حای ل ز کن ر ه م شین چو ط ا ژ م م کوی تا و ما کا جز م ب بی  
 ضر م بین و و مد بتن وی ه و و ش م ک کبی م شین حای ط ا ژ م ر ه ن کوی چو نا کا م ب  
 بی ما و بی بین جن ند بتن ضر نه و و و نو کوی وی نر کن شن م شین بود ط ا ژ م شی و

نه

شد

درین



کو حیاتی و چون خنایا سالها بگذرستین شمارند و روزها را مقید کنند به نام  
 دور اول را دور شانگون گویند و در دویم را جانگون و در سیم را خاوق و این  
 دورها هر چند متساویند اما مصطلح شده است که دور اول را دور اعظم و ثانیه را دور  
 اوسط و ثالث را دور اصغر گویند و در ایام ستین این دور را اعتساب میکنند پس سالها  
 مقید کنند باین دورها مثلاً گویند که این سال پنجم است از دور شانگون یا سال  
 دوازدهم است از دور جانگون و علی هذا وابتداء دور شانگون در سال هشتصد و  
 پنجاه و یک بوده و مراد از این قید السنه که اگر کسی خواهد که در سال بعد از این تاریخ بداند  
 که سال رکدام دور است و سال چندم است از آن دور هشتصد و سیزده را از تاریخ  
 پنجاه و یک سال بپرویند و آنچه بماند بر شصت قسم کند باقی انصاف سالها باشد که  
 از سالهای که از این سه و ریس خارج قسمت است هر چند که هر هیچ نماند سالها از دور  
 شانگون باشد و اگر یکی بماند از جانگون و اگر دو بماند از دور خاوق و مثلاً شصت و  
 یک در سال هشتصد و شش پنجاه و یک که زمان محتر این شرح معلوم کنیم که کدام دور  
 و چند سال است از آن دور تفاوت میان این دو تاریخ بگرفتیم بود صد و پنجاه و شصت  
 قسمت کردیم باقی ماند سی و سه سال و خارج قسمت بود و پس معلوم شد که سی و سه سال تمام گذشته  
 اند و در خاوق و سال اند کورسی و چهارم است و اختیار تاریخ پنجاه و یک در این قید از سال  
 تاریخ بنا بر عدم کسر است و ایشانرا یعنی غنائی از آن دور دیگر است که بر دو اند میگرد  
 و همین روزها را بدان می شمارند و از آن دور اختاری و دور رابع گویند و در اختیار  
 بران اعتماد تمام کنند و اسامی آن دور از ده بلغت غنائی اینستا کن به جوامع من و تنه  
 بن و چه و بوح و ی و جین که شیو با خایب سببه و بعضی روزها را از این دور بجا نیست  
 محسوس گیرند و آن دور روز بود که از انجمنای هون گویند یعنی غیر که بقاری می خوانند و گویند  
 و آن روزی بودی باشد و بعضی با بقایت سجد گیرند و آن نیز دور روز بود که از انجمنای  
 په گویند یعنی سفید و آن روز چن و خای باشد و بعضی را محو گویند یعنی قابل بعد از آن  
 چهار روز بود که از انجمنای خنک گویند یعنی زرد و آن روز چپو و تن و چه و تنی باشد



و بعضی را مدهوم گیرند یعنی قریب بخیر و آن پنج سال بود که از این خنای غی کویند یعنی سیاه  
و از روز کن و من وین و شیو باشد و علامت آنها اینست سه علامت سعدن علامه خسر  
د علامت محمودم علامت مدهوم و بعضی میخوان این الفاظ امصرح در اوراق تقویم در  
از ای هر روز نویسند و بعضی دیگر بجهت اختصار فقط الوان موافق لون هر روز بنویسند  
و چون نوبت این دو روز باشد استقام طاق رسد از استقام بدست و چنانکه سالها مانند نم  
لیکن که اولست و کجاست که سیم است و شش و مینک که پنجم است و روز بعد از آن و روز مقد  
بر آن در این دو روز یکی شمرند یعنی آنچه در روز مقدم نوبت با و رسیده باشد در روز بعد  
انقسم مکرر شود و بنا به ترتیب باشد پس یکروزه دو روزه و روز باشد و یکروزه سیزده  
روز و معلوم نشده است بقیه که در این تکرار از خنایان چیست و بعضی گفته اند که به  
الست که نافر با شد میثا این دو روز در اثنای عشر و یقیناً با این دو روز اولی دانسته اند  
چهار یقیناً در عشر مستلزم یقیناً در عشر است و در عشر است و بدینکه تکرار مخصوص به  
اوایل اقسام طاق نموده اند السته که مبدل سال لیکن است و آن از اقسام طاق است و فرق  
خواستند اند که در اول سال شود و بقی اقسام فرج بدست لیکن مکرر ساختند بر دهها  
از یکا محقق نمایند که اهل خنایان که سالها را آباد و اقله مقید میدهند چون حق اعند که بقصد  
زیاده کنند سالها را از مقید سازند بابتدای افرینش عالم و بزم ایشان و بای ای عالم سیصد  
هزار و شصت و حکیم فاضل محی الدین مغیر بجز در هیچ ادوار و الا نوار که سیصد و شصت هزار  
و شصت و بعضی از براهه زیاده را این مقدار گفته اند و اینها همه از خرافات و امور مستبعد است  
و بر آن دلیل نیست و هر وقت با صطلاح ایشان ده هزار سال است و در سال هشتصد و چهل  
و نه روز و در هر یک گذشته از افرینش عالم بزم اینطایفه هشت هزار و شصت و شصت و هشتصد  
نه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار سال است پس دانست که هشتصد و شصت و شصت و شصت و در دین از  
ابتدای افرینش عالم هشت هزار و هشتصد و شصت و چهار روز و هفتاد و یک سال تمام گذشته است  
و اقاریر کان در شمرن سالها بر دو اثنای عشر اقصایان نمایند و اصحاب زیجات گفته اند که کار را  
میتد تاریخ ایشان معلوم نیست که ایشان چه خادشه را مبدل ساخته اند و سالها بعد از آن را

۱۰	۸۷۶۴	۱
۲۱	۷۵۲۸	-
۳۲	۶۲۹۱	۶
۴۳	۵۰۵۶	۷
۵۴	۳۸۲۰	۵
۶۵	۲۵۸۴	۳
۷۶	۱۳۴۸	۲
۸۷	۰۱۱۲	۲
۹۸	۸۸۷۶	۵
۱۰۹	۷۶۴۰	۳
۱۱۹	۶۴۰۴	۱
۱۳۰	۵۱۶۸	۳
۱۴۱	۳۹۳۲	۶
۱۵۲	۲۶۹۶	۷
۱۶۳	۱۴۶۰	۵
۱۷۴	۰۲۲۴	۳
۱۸۴	۸۹۸۸	۳
۱۹۵	۷۷۵۲	۲
۲۰۶	۶۵۱۶	۵
۲۱۷	۵۲۸۰	۳
۲۲۸	۴۰۴۴	۴
۲۳۹	۲۸۰۸	۳
۲۵۰	۱۵۷۲	۹
۲۶۱	۰۳۳۶	۷
۲۷۱	۹۱۰۰	۵
۳۲۶	۲۹۲۰	۱



نسبت میکنند و در میان هم نیز ایند و در ستعلی شخصاً در میان اهل سیه اچه بنا محاسبه  
مالک در دنیا تر خود بران نهاده اند و اصلاً تا پنج دیگر نزد ایشان منظور نیست و چون قسطن  
اسامی اجزای او را در اربعه و هم چنین اسامی اقسام سنه و شهر و روز و از ده کانه تیره که ما  
در شرح از کتب عمل نقل کردیم در متن نیاورده الحال اشاره باین معنی نمودیم و مفید نماید که هر  
از اقسام سال شمسی را ببلغت ایشان نامیست و هم چنین هر ماهی از ماههای هجری و هر روز  
و سال از روزها و سالهای و در ستین و در اثنی عشر و ایضا شهر و روز و در اربعه  
نامیت ببلغت ایشان و آن در زیجات مسطور است و در تقویم نام تاریخ خطای را در آخر  
جدول صنفی پیش در شش جدول بنا آوردند و در جدول اول ایام ارقام دور ستین و در  
دویم ارقام ایام و در اثنی عشر و در سیم ایام ارقام دور و در رابع و در چهارم علامه اختیار  
بجوف یا نقاط ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم ارقام اقسام سنه و در ششم ارقام  
ایام ماه هجری بهارند و اسماً اقسام سال و هم چنین اسامی شهر و قری در حاشیه در کنار  
روز و شب هر یک ثبت کنند پوشیده نمایند که ایام دور اثنی عشر و دور عشر و از دور  
ستین بمقایسه معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستین و از ده و از ده طرح  
کنند آنچه نایم بنامند ایام گذشته باشد از دور اثنی عشر و اگر ده طرح کنند ایام گذشته  
باشد از دور عشر و بگذارد بعضی تفاوتیم دور اثنی عشر و دور عشر متروک باشد  
لیکن چون اتمام ایشان بدور اثنی عشر بیشتر است از دور عشر و ایضا طرح ده ده است  
تراست از طرح دو از ده و از ده و اگر چه تفاوتیم موافق آنچه مضمّن فرموده دور اثنی عشر  
ایراد نمایند و دور عشر را از آن نمایند و بعضی بنمایان اسماً ایام دور ستین و دور اثنی  
عشر و دور رابع همه را مصرح در جدول بعد از جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد  
که در بعضی تفاوتیم تامة مداخل شهر و قری حقیقه و مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر بنویسند  
مداخل در شش جدول بنا آوردند و در مقدم برای ذوق دو از ده کانه و در جدول اول  
اعداد اقسام سال و اعداد شهر هر یک بلونی ثبت کنند بارقام هندسی یا جلی و در  
جدول دویم اسماً اقسام سال و اسماً شهر و در جدول سیم عدد هر یک از شهر و قری

روز	ماه	سال	شماره
۱	۱۰	۶۴	۸۵
۲	۲۱	۲۱	۷۵
۳	۳۳	۸۶	۰۹
۴	۱۳	۵۰	۹۷
۵	۲۴	۱۴	۸۵
۶	۶	۷۲	۱۹
۷	۱۷	۳۴	۰۷
۸	۲۲	۰۰	۹۵
۹	۹	۵۸	۳۹
۱۰	۲۰	۲۲	۲۷
۱۱	۱	۸۰	۶۱
۱۲	۱۲	۴۲	۴۹
۱۳	۲۳	۲۸	۳۸
۱۴	۴	۶۶	۷۱
۱۵	۵	۱۰	۵۹
۱۶	۲۶	۸۴	۴۴
۱۷	۱	۴۲	۸۱
۱۸	۱۸	۰۶	۶۹
۱۹	۲۹	۶۴	۰۳
۲۰	۱۰	۲۸	۹۱
۲۱	۲۱	۹۲	۷۸
۲۲	۳	۵۰	۱۳
۲۳	۱۴	۱۴	۰۱
۲۴	۲۴	۷۸	۸۸
۲۵	۶	۳۶	۲۳



و ایام نامه پنج مرتبه که موافق اول انقسم یا اول انماه باشد و در جدول چهارم ایام نامه  
 در دستبندی که متعلق است بر روز مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فنکات  
 که برای ایام و در دستبندی زائد باشد و در جدول ششم ایام نامه و در اختیار وی و در بعضی  
 تقویم جدول دیگر بنا و در اینجا ایام ناقصه و در دستبندی که مدخل اقسام سال  
 مشهور باشد ثبت نمایند و طریق وضع فنکات چنانست که چون فنکات شصت شود  
 از ایکی گیرند و مرفوع مرقه خوانند و چون مرفوع مرقه شصت شود از ایکی گیرند و مرفوع  
 مرتبه نوی خوانند و مرتبه مرتبه بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مرقه و مرتبه مرفوع  
 مرقه مقدم باشد بر مرتبه مرتبه فنکات و اگر فنکات نامه کسور باشد از بعد از فنکات در  
 همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجربه هر فنک باشد شصت جزو یعنی هر عددی  
 از کسور شصت باشد فنک باشد و در بعضی از تقویم فنکات را دفع نکنند و همه را باقی  
 دهند سی ثبت کنند و جدول دیگر بعد از جدول فنکات بنا و در اینجا کسور ثبت کنند  
 چنانکه هر عددی از آن سدس فنک باشد و هم در این ورق یعنی ورق مقدم بر او را از دوازده  
 کانه در صفحه بیست و یکم شکل زایچه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سال از دوازده  
 عشر بلغت ایشان یعنی بلغت ترکان و خنائیان نویسند و در این زمان بلغت ترکی و فارسی  
 نویسند و نام السنال که موافق سال مفروض باشد در خانه وسط فوقانی از این ایچ ثبت  
 کنند و هم در این ورق تاریخ سال مفروض و مدخل آن یعنی مدخل لیچ و احکام السنال هر  
 بزرگ اهل خنایه او در چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل کدام دو راست است از  
 ادوار ثلثه و چندم سال است از آن در و ایضا تعیین نمایند که بعد از کدام دو راست است از  
 ستیجی و چند جاغ و که و فنک گذشته از آن روز تا بعد از آن کدام دو راست است از در و لیچ  
 و اسامی هر یک بنویسند و ایضا ایراد نمایند که از مدخل حقیقه ماهی از ماههای قمری که مدخل  
 لیچ در آن واقع شده باشد تا آن مدخل چند تنه شده و از آن پس عالم بزرگ اهل خنایه  
 تا سال مفروض چند و آن چند سال گذشته و سال مفروض چند هست و گاه باشد که در  
 این مذکور است تاریخ سال و مدخل آن را بتواریخ اربعه مشهوره بنویسند و مستأود قیقه

فصل در بیان  
 وضع فنکات  
 و تقویم  
 ایام  
 و در بیان  
 وضع  
 فنکات  
 و تقویم  
 ایام



گذشته از اول از و یا الفبت که مدخل سال را از و یا شب باشد بنویسند بعد از اینها  
 احکام الفبا بر عم حکای خنا و ابور بیا و کنند و فائشیل هر یک را در ورق مقدم بر مثال  
 صفحه بیست و دوم تا تصور آن بر معتلم دشوار نباشد **باب یازدهم**  
 در معرفت زغایدی که در تقویم بیاورند چون مضمون از بیست و مغلطات هر دو صفحه فارغ شد  
 شروع نمود در بیان زواید که امیر ادا آن در تقویم مصطلح و متعارفست پس میفرمایند که در  
 صفحه مقدم بر او را و از ده گانه تاریخ سال مفروض که مبدأ انوقت وصول افتاب است  
 بنقطه اول از برج حمل مدخل السال بتواریخ اربعه مشهوره و تواریخ خنایان بیاورند  
 چنانکه در تواریخ مشهوره اول یقین ساعت و اجزای آن کنند پس یقین روز یا شب حمل  
 به یک از تواریخ اربعه بر تبت در تواریخ خنایان اول یقین نمایند که مبدأ سال مفروضی در  
 کدام فنک و که و جاغت و روز مدخل کدام روز است از ایام در دستبندی و هم چنین از ایام  
 دو در ابج و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی تا ای از ناها قمری که مبدأ سال در انماه  
 و افست نامید سال چند ملت گذشت و هم چنین از مدت قمری از انما سینه که مبدأ سال  
 آن و افست و ایضا یقین نمایند که سال مفروض در کدام در است از ادوار ثلثه  
 و چند سال است از آن در و در هم چنین چند سال است از ابتدای افرینش بر عم اهل خنا و گاه  
 باشد که در بعضی تقاویم قاعه بعد از این مذکور است تواریخ طالع سال یعنی بیان استخراج از  
 بطرق مختلفه بیا کنند و در این موضع در جمیع تقاویم اسم هر شهر که طالع سال باقی آن  
 شهر استخراج کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم قاعه در بعضی طالع  
 سال را با قاعه مختلفه استخراج کرده در همین صفحه نویسند و تمثیل هر یک از اینها عنین  
 مسطور کرد و انما تقم و در تقویم غیر نام یقین مدخل سال بتواریخ خنایان نباشد ایضا  
 ز اینجه طالع وقت محو بل افتاب با اول حمل در تحت المصفحه بیاورند با نظری که در زایجه  
 طالع اجتماع و استقبالی مذکور شد پس اینجا حاجت با عاده بنیت و مواضع کو الکب  
 هم چنین مواضع عقدین مقرر ادر وقت محو بل مذکور در ان زایجه ثبت کنند با نظری  
 که هر یک از کو الکب بعه و عقدین در هر برج که باشند انرا در انخانه ثبت کنند از خانه

در بیان  
 استخراج طالع  
 و استخراج  
 بحکام



و اگر در این زمانه که نام آن برج مصرح در اینجا نه مسطور باشد مستحق بجهت آنست  
که گاه باشد که اسم و برج در یک خانه مسطور بود یکی محبت و دیگری محبت علی خیاچه سبق ذکر  
و مضطرب شده است که برج محبت در این صورت در این صورت در این صورت در این صورت  
کو کب محبت برج مصرح باشد و در جات و قایق که از اول آن برج کو کب محبت قوالی قطع کرد  
باشد با در جات و قایق که عقد قمر بخلاف قوالی بان و اصا شد باشد ابتدا از آن برج نیز  
ثبت کنند و سهام و این در آن زایچه بیار و غدا این سهام نیز در آن چیزهاست از لحاظ یادها  
و در ایا و تغییرات هوا و تغییرات و وقوع امن و آشوب و چگونه حصول ارتفاعا که از مواضع  
کواکب اله بران چیزها و در جبهه طالع یا جزو دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب بود کیند  
و بنا استخر ارج آنها تعلق بکبت عمل دارد اما طریق وضع آنها در زایچه بر قیاس وضع کوا  
یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشد از آن آباد و جات و قایق در اینجا نه ثبت کنند که اسم آن  
برج مصرح در اینجا نه ثبت باشد از سهام آنچه اهتمام با استخراج آن بیشتر نمایند  
و در جمیع تفاویم مسطور باشد سهام السعاده و سهام الغیبت که یکی ال بود بر مال و جاه  
و سعادات و دیگری بر دین و عبادت و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و  
در جبهه طالع نمایند و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فضول اربعه زایچه وضع کنند  
در صفحه علیحد چنانکه زایچه تحویل انساب بجهت احکام فصل بها باشد و زایچه طالع  
وقت تحویل انساب بر طان بجهت احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل انساب  
بجهت احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجای آورند که طالع  
وقت تحویل انساب بجهت برج منقلب باشد آقا اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد  
حکم تمام سال از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر  
برج مذکور باشد زایچه طالع وقت تحویل انساب بجهت استخراج کنند و حکم نیمه آخر  
سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل انساب بجهت و معرفت هر یک از  
بروج منقلبه و ثابته و ذوات الحیثیه بعد از این در باب شانزدهم بنایدانم تقم و در اکثر  
تفاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و از آن در

در این زمانه که نام آن برج مصرح در اینجا نه مسطور باشد مستحق بجهت آنست  
که گاه باشد که اسم و برج در یک خانه مسطور بود یکی محبت و دیگری محبت علی خیاچه سبق ذکر  
و مضطرب شده است که برج محبت در این صورت در این صورت در این صورت در این صورت  
کو کب محبت برج مصرح باشد و در جات و قایق که از اول آن برج کو کب محبت قوالی قطع کرد  
باشد با در جات و قایق که عقد قمر بخلاف قوالی بان و اصا شد باشد ابتدا از آن برج نیز  
ثبت کنند و سهام و این در آن زایچه بیار و غدا این سهام نیز در آن چیزهاست از لحاظ یادها  
و در ایا و تغییرات هوا و تغییرات و وقوع امن و آشوب و چگونه حصول ارتفاعا که از مواضع  
کواکب اله بران چیزها و در جبهه طالع یا جزو دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب بود کیند  
و بنا استخر ارج آنها تعلق بکبت عمل دارد اما طریق وضع آنها در زایچه بر قیاس وضع کوا  
یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشد از آن آباد و جات و قایق در اینجا نه ثبت کنند که اسم آن  
برج مصرح در اینجا نه ثبت باشد از سهام آنچه اهتمام با استخراج آن بیشتر نمایند  
و در جمیع تفاویم مسطور باشد سهام السعاده و سهام الغیبت که یکی ال بود بر مال و جاه  
و سعادات و دیگری بر دین و عبادت و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و  
در جبهه طالع نمایند و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فضول اربعه زایچه وضع کنند  
در صفحه علیحد چنانکه زایچه تحویل انساب بجهت احکام فصل بها باشد و زایچه طالع  
وقت تحویل انساب بر طان بجهت احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل انساب  
بجهت احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجای آورند که طالع  
وقت تحویل انساب بجهت برج منقلب باشد آقا اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد  
حکم تمام سال از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر  
برج مذکور باشد زایچه طالع وقت تحویل انساب بجهت استخراج کنند و حکم نیمه آخر  
سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل انساب بجهت و معرفت هر یک از  
بروج منقلبه و ثابته و ذوات الحیثیه بعد از این در باب شانزدهم بنایدانم تقم و در اکثر  
تفاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و از آن در

در این زمانه که نام آن برج مصرح در اینجا نه مسطور باشد مستحق بجهت آنست  
که گاه باشد که اسم و برج در یک خانه مسطور بود یکی محبت و دیگری محبت علی خیاچه سبق ذکر  
و مضطرب شده است که برج محبت در این صورت در این صورت در این صورت در این صورت  
کو کب محبت برج مصرح باشد و در جات و قایق که از اول آن برج کو کب محبت قوالی قطع کرد  
باشد با در جات و قایق که عقد قمر بخلاف قوالی بان و اصا شد باشد ابتدا از آن برج نیز  
ثبت کنند و سهام و این در آن زایچه بیار و غدا این سهام نیز در آن چیزهاست از لحاظ یادها  
و در ایا و تغییرات هوا و تغییرات و وقوع امن و آشوب و چگونه حصول ارتفاعا که از مواضع  
کواکب اله بران چیزها و در جبهه طالع یا جزو دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب بود کیند  
و بنا استخر ارج آنها تعلق بکبت عمل دارد اما طریق وضع آنها در زایچه بر قیاس وضع کوا  
یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشد از آن آباد و جات و قایق در اینجا نه ثبت کنند که اسم آن  
برج مصرح در اینجا نه ثبت باشد از سهام آنچه اهتمام با استخراج آن بیشتر نمایند  
و در جمیع تفاویم مسطور باشد سهام السعاده و سهام الغیبت که یکی ال بود بر مال و جاه  
و سعادات و دیگری بر دین و عبادت و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و  
در جبهه طالع نمایند و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فضول اربعه زایچه وضع کنند  
در صفحه علیحد چنانکه زایچه تحویل انساب بجهت احکام فصل بها باشد و زایچه طالع  
وقت تحویل انساب بر طان بجهت احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل انساب  
بجهت احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجای آورند که طالع  
وقت تحویل انساب بجهت برج منقلب باشد آقا اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد  
حکم تمام سال از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر  
برج مذکور باشد زایچه طالع وقت تحویل انساب بجهت استخراج کنند و حکم نیمه آخر  
سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل انساب بجهت و معرفت هر یک از  
بروج منقلبه و ثابته و ذوات الحیثیه بعد از این در باب شانزدهم بنایدانم تقم و در اکثر  
تفاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و از آن در



احکام بسیار معتبر اند و بعضی از مجتهدان در تفاوتیم تا به مجتهد طالع شوق بل افشاء خبری که  
از بروج در فوق صفحه نیمی ز ایجه وضع کنند و حکم هر راه شمس حقیقه از آن کنند و از جمله  
امور که در اکثر احوال در تقویم تام بیایند ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره که  
در میان جدول انصافات کلی ناید و جدول علیحدت قبل از انصافات کلی بازاء از روز فوسند  
چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که مجتهدان در تقویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این  
زمان نیست و ایجه متعارفت سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام  
مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با ایجه سبب شهرت آن شد در این کتاب بیایم  
تا ناظر تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلیف ذکر ایام مشهوره کرب غره  
سال عرب غره ناه محرم است و در ولایت عرب و این روز نوروز کنند و بعضی طریقه هوی  
و نشاط مشغول باشند **ایام معدود است اصحاب زیجات** که بنده روز اول  
محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدود آنرا با ایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی با ایام روزه که  
در ابتدا اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده و از روز عاشورا است و روز  
دو هفدهم و ایجه ذکر این کرمه و ذکر الله فی ایام معدودات واقعه منقرض آنرا با ایام  
تشریق که بعد از این خوانند تفسیر کرده اند و وجه تسمیه آن معدودات بجهت قلت است  
**عاشورا** دهم محرم است و از عاشورا نیز گویند بخداوند از روز را گویند که قبل  
از این محرم بوده و در اینجا آمده که کشته یوحنا در این روز با تمام رسیده و نور بصر حضرت  
یعقوب در این روز معاودت نموده و خلاص حضرت ایوب از بیماری در این روز بود و غرق فرعون  
و جنود او و بجات بنی اسرائیل در این روز واقعه شده بود و چون حضرت سید الشهدا  
ایام مظلوم معصومان حسین علیه السلام را طالب علم السلام در این روز واقعه شیعان را اکثر  
بلاد در این روز ماتم گیرند و شیون نمایند و زیارت آن حضرت نمایند و مضمون در شرح زیج سلطانی  
از بعضی علماء نقل کرده است که عاشورا نهم محرم است و آنرا از عشر شتر گرفته اند و شتر  
در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم آب خورد که آنرا عشر  
الابل خوانند **قراردین** از چهار دهم ربیع الآخر است **لیله الزمان**

عاشق را

منهادت

٩  
لكن  
الزعماء



استغفار

مبعث  
مهرج  
لیله البراءه

لکة القدر  
عید  
شوال

تجدید ماه و هر سه شب اول ماه  
و نوایسده گان است

شب جمعه اول ماه رجب است استغفار یا نزد هم رجب است در اجتناب از آن است که  
هر که در این روز خدا بخواهد طلبت و نصرت کند مقصود او حاصل شود و از این جهت است که این روز  
با استغفار مشهور شده است چه استغفار در لغت طلبت و نصرت و از این جهت است که این روز  
و سیر او روزه اند که در این روز بود که مرغ ابانبل بامر ملک جلیل دفع مصرت اصحاب ایل نمود  
و تزویج خیر النساء با خیر شای اولیا علی مرتضی در این روز بود **مبعث** و **مهرج**  
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بمبیت هفتم شهر رجب است و حکیم مغربی آورده که بلیت ششم  
رجب بوده که جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول ص را زلزله و در آن روز نافی و یلی بسیار رخا داد  
هست **لیله البراءه** یا نزد هم شهر شعبان است و چنانکه عمده ملوک و سلاطین و افعاله  
چنان است چون هر کس از رعایا خراج خود را نماند نوشته یا و دهته مضمون آنکه خراج  
خود بالتمام ادا نموده و انرا برات گویند بلا تشبیه ملائمتعالی صیفا ید که نا بجهت خلافت  
از التشر و رخ بر آتی نویسنده بعضی گفته اند وجه تسمیه آنست که در آن شب شیخ اجل الشیخ  
ملک المومنانند پس گویند که این شب جمعه است **لیله القدر** یا نزد هم ماه  
و مقتضای محققان آنکه حضرت رب الارباب جل جلاله از شهرها و شهرها و شهرها و شهرها و شهرها  
یک شب براه و دیگری شب قدر است بر اثر امر و انا انزلناه فی لیله مبارک و شب قدر از امور  
که انا انزلناه فی لیله القدر لکن شب بر اثر ظاهر ساخت و شب قدر را محجور فرمود و  
لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در ماه رمضان یا در غیر رمضان و تقدیر کرده اند که در ماه رمضان  
باشد اختلاف کرده اند که در عشر اول یا در عشر وسط یا در عشر آخر و تقدیر کرده اند که در عشر  
آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است و مشهور آنست که مذکور شد و معتقدند که در  
و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شهرها و دیگر بعضی گفته اند که قدر بمغیر تقدیر است  
چه یقین هر مرد را سال و تقویم آن بملک در این شب واقع میشود **عید فطر**  
شهر شوال است و عید فطر است از عود بجهت آنکه هر سال مردم با نعو می کنند و در جمعی مخصوص  
یا بجهت آنکه از هم الشاحین عود میکنند بغضرت بنده که در این روز شوق القمر شب پنجم  
شوال است و این معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش با اشاره سبانه











وفات آنحضرت بیست و دویم محرم و کرامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بیست و ششم صفر  
آنحضرت هفتم ذوالحجه و کرامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هفتم شهر ربیع الاول شهادت  
آنحضرت یازدهم رجب و کرامت حضرت امام موسی علیه السلام هفتم صفر و وفات آنحضرت  
بیست و چهارم رجب و کرامت امام رضا علیه السلام یازدهم ذوالقعدة شهادت از  
حضرت هفدهم صفر و کرامت امام محمد تقی علیه السلام دهم رجب و اصح یازدهم رمضان  
وفات آنحضرت نهمه رجب و کرامت امام علی نقی علیه السلام ویم رجب و اصح یازدهم ذوالحجه  
وفات آنحضرت سیم رجب و کرامت امام حسن عسکری علیه السلام چهارم ربیع الاخر و وفات  
آنحضرت هشتم ربیع الاول و کرامت ناسحات امام همام صاحب الامر علیه السلام  
یازدهم شهر شعبان اما امام مشهور در تاریخ روحی بر دو نوع بود یکی  
آنکه موقوف باشد بر معرفت اقل صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری و یم آنکه موقوف  
بنست امامان که موقوفست بر معرفت صوم کبیر مخفی تا ناد که صوم کبیر که روزه در نصیه  
نصی است هفت هفته است و بعضی از مفسرین گفته اند که آنچه حکایت بر امت علیه واجب  
کرد ایندیکجا بود و نحو آنماه در فصل تابستان افتاد از فطر حرات هوا مشقت تمام و  
مردم راه یافت پس علماء ایشان در این باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع انداختند  
وده روز زیاده نمودند و هم چنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا چهل  
نه روز شد و اقل این صوم همیشه در شبیه باشد مشروط بر آنکه قبل از دویم شبط  
و بعد از هفتم اذر باشد **صوم یکتا** روزه در شبیه باشد پیش از اول صوم کبیر  
بسته هفته و این صوم سه روز بود پس پنجشنبه فطر یکتا باشد و در کتب تواریخ مذکور  
که در این روز حضرت یونس از شکم ماهی بیرون آمده در قرئه که از اینوا خوانند و  
مردم چون آنحضرت را ببیند شادانها گردند و در روز و روز دیگر بشکرانه روزه  
گرفتند الحال ترسایان در این سه روزه بطریق سنت دارند **صوم یکتا** روز  
یکشنبه چهل و دویم صوم کبیر باشد نصی گویند که در این روز علیه بر دراز کوشی سواست  
بیت المقدس و آمد مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت **صوم پنجشنبه چهل و ششم**

و در این روز که در این روز حضرت یونس از شکم ماهی بیرون آمده در قرئه که از اینوا خوانند و مردم چون آنحضرت را ببیند شادانها گردند و در روز و روز دیگر بشکرانه روزه گرفتند الحال ترسایان در این سه روزه بطریق سنت دارند **صوم یکتا** روز یکشنبه چهل و دویم صوم کبیر باشد نصی گویند که در این روز علیه بر دراز کوشی سواست بیت المقدس و آمد مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت **صوم پنجشنبه چهل و ششم**







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

صغيرا دینه بعد از فطر باشد و از اجماع ائمه این کویند **احد الحجد** یکشنبه بعد از  
عید فطر باشد و این روز را **احد الحجد** بید بسبب آن گویند که او را یکشنبه است بعد از عید فطر و  
این روز نیز عبادتگاه محسوس کنند **سلاطین** یکشنبه باشد چهار روز بعد از فطر و گویند که  
این روز بود که علی علیه السلام شمعون را که مقدسوار یافت خلیفه ساخت گفت که بعد از من ملائکه او  
و ظروف پر نور بشما خواهند رسانید و آنرا از بساطهای شمارا آید و آنرا هر یک از شما را  
تست قوی کردید که بدعوت ایشان قلمور باشد **پیغمبر** یکشنبه بعد از سلاطین  
بدو روز نصاری گویند که این روز است که علی علیه السلام روح القدس را بجواریان بنوعیکه وعده  
کرده بود فرستاد پس هر یک بقصد دعوت بولایتی رفت و با الهام و بانی شهادت  
انوار بتر ایا فریاد مردم الجاهل بخت ایشان سخن گفتند **صوم الشلیخین** در شبیه بعد از  
پیغمبر و آن چهار و هشت روز باشد و گویند در این ایام علی علیه السلام بهشت دعوت استغریب  
موده در اطراف عالم بگردید و فطر از صوم یکشنبه چهل و نهم باشد **جمعه الذیبت** اول  
جمعه باشد از صوم شلیخین **عید فرهاد** روز سیزدهم باشد از فطر الشلیخین  
**صوم ایللیا** در شبیه بعد از عید فرهاد بود و این صوم چهل و هشت روز باشد  
پس یکشنبه چهارم صوم ایللیا باشد و اقامه کراچیه موقوف بر معرفت صوم کبریت عید که  
بیت دوم شهر الاخر باشد اسباب و ریخاز پیروی در کتاب تفهیم و هم چنین صاحب و رضه  
المنجین آورده اند که چنگ پادشاهی بود که در خزان مردم را برادر کشید و از آله بکارت  
ایشان کردی بعد از آن رخصت شوهر دادی و از زمان هشت برادر بودند و یکخواهر  
داشتند ملک بخواجه ایشان طمع کرد برادر بکارت از غایت محبت خود را ایللیا زمان بیارست  
و عوض خواهر مضحک پادشاه در آمد و چون که ملک دست پاود ساند بر جنت و آتش  
شهووت ملک را با بنجر فرو نشاند و بیت المقدس را از شران ناپاک پاک ساخت پس مردم  
شادها کردند و آنروز را عید ساختند **عید البشارت** اول کانون الاول باشد  
نصحا گویند که در این روز بود که روح القدس بصورت جوانی خوش روی در وقت غسل  
بر سر هم ظاهر شد و مرهم از او تجربت شد گفت ای اعز بالرحمن ملک این گفت تقبلا پس روح

احد الحجد

سلاطین

پیغمبر

الشلیخین

جمعه الذیبت

عید فرهاد

صوم ایللیا

عید البشارت

در این روز است که علی علیه السلام روح القدس را بجواریان بنوعیکه وعده کرده بود فرستاد پس هر یک بقصد دعوت بولایتی رفت و با الهام و بانی شهادت انوار بتر ایا فریاد مردم الجاهل بخت ایشان سخن گفتند



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

انقدس باد بر سر کیم دمید اوز ابو جود روح الله بشارت داد و مصد در شرح زیج سلطان  
 از حکیم مغربی نقل نموده که بشارت مریم بوجو علیّه در بطن او بکیت و پنجم از ارمه و انقش  
 قاسم روحی بیست و ششم قشربز الاولت لکلمه المیلای یغی شی که ولادت علی  
 در انشب سمتم ظهور یافته شب بیست و پنجم کانون اول بوده و مخفی ثانیاد که در شب  
 ولادت علیی اخلاف بسیار است مشهور است که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق  
 گوید که بعضی گفته اند که ششم کانون اخر بوده و در قریه قریب بکیت المقدس که ان زمان  
 ناصر الخلیل گویند و از اینجه تر سانیان رضاری گویند **عید قلندر** اول کانون  
 الاخر باشد بعضی قلندر بعضی قلندر گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشان  
 و حکیم مغربی گفته است که این روز اول سال میباشند **شرح** ششم کانون اخر باشد  
 و حاج شونباشت و در غ بدال مهله و نون و حاء مهله صحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق  
 گفته که مغربی طلوع است و مراد طلوع حضرت علیّه است از نهار و ن که نزدیک مشق  
 است و صاحب موضعه المنجین گوید که بچه بز کر بآء علیّه را باب شست و بعضی دیگر گویند  
 که مریم آنحضرت را باب معمودیه شست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بر صورت  
 کبوتری با و پیوست و اسبنا ابوریحان در کتاب تقهیم آورده که زکریا علیه السلام را باب  
 معمودیه شست و ان ابیست که تر سانیان فرزندان خود را چون متولد شوند با غسل  
 دهند و چون کسی بدیز علیّه در آید چون اول او را بان آب نشویند رضاری نشود  
**عید شمع** دوم شباط باشد و ان روزیست که علیّه بهیکل در املا اول نوبت و  
 هیکل نام معبد رضاری است **سقوط حجره اول** هفتم شباط باشد **سقوط**  
**حجره دوم** یمن چهاردهم شباط باشد **سقوط حجره سیم** بیست و یکم شباط باشد  
 چهاردهم شمر در زینش باشد و بعد از ان انکسار سر ما شود در زینش و حجره در رفت اهل  
 اقصا گویند و زعم ایشان چنانست که در این ایام سه حجره از جانب بالا بجانب اسفل نازل شود  
 و صاحب محل الثقییم و صاحب موضعه المنجین گویند حجره اول در زمین اثر کند و حجره دوم در آب  
 و مصد در شرح زیج عکس ان آورده یعنی حجره اول ابراکم کند و حجره دوم زمین را و حجره

فاسہ کوئی  
لیتلی

عبدالله

ح

عبدالله



سیم با اتفاق در این شمار اثر کند و قوت نما حرکت در آید و استخوان کوبد که در وقت کفنه اند  
 که با این جمره ها شک زمین گرم شود از وی بخار بر آید و استخوانها را اوحد الدنیر از وی که  
 در علم نجوم سر آمد روزگار بوده در تعریف بهار یبکی فرموده که مصداق این قول است و آن  
 اینست بلیت هم جمره بر آورده فرو برده هنر را هم فاخر بکشاده فرو بسته زبان را  
 و اعراب گویند که این اثرها از سقوط بعضی از منازل است در این ایام و در کوب  
 که قبکما سقوط اجرات بر سیر افتاب است و در هر چند کاهی یکروز در میان تاریخ و  
 تاریخ جلای که شمس حقیقی است تفاوت پیدا می شود و این ظاهر است که در سقوط جرات  
 این تفاوت باشد اول ایام محرم و بیست و ششم شبانه باشد و آن هفت روز بود  
 و در این روزها هوا خنای از تغییر به نماند میرخواند در روضه الصفا آورده  
 که ایام مجوز که بخان در آخر زمستان در تفاوتیم ثبت میکند اجزای از ایام نیست که  
 قوم عاد بد عالم هود هلا کشد و سبب تغییر این اوقات است که در حال عبودیت باح  
 پیرزی از انقوم بر یزیدین رفته قرار گرفت و بر مهوران نوحه میکرد روز هشتم یازدهم  
 در این کار دیده اورا بیا از ان سابق لایق ساخت و بعضی گویند از سر فامرد و هذا به العجز  
 نیز گویند و در فرقان مجید مذکور است که آن هفت شب و هفت روز بوده و در صحاح  
 جوهر از بعضی اهل لغت نقل کرده که نزد عرب پنج روز است و اسناد ابو یحییان که گفته  
 که ایام مجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخری را که این روزها آخر زمستان است و بعضی  
 بنام حق الکنه و محمد الله بر علی الحاسب که مشهور است بعد الله فلم کفنه اند که سبب تغییر هوا  
 در این ایام است که افتاب در ایوقت بر ربع اوج خورشید رسد یعنی بعد اوسط بحسب مسیر  
 و بر اذهان مستقیم محقق نماید که این وقت در شش باشد که اوج افتاب را و آخر جود  
 ثابت باشد **میلاد** و پنجم نیشابور حکیم مفری در زیج صغیر آورده  
 که بیست و چهارم حریر است و ابو یحییان در تفسیر آورده که یوحنا یعنی پیغمبر است و ظاهر  
 است که یوحنا یعنی از حضرت محمّد که دیگر بوده است که تقویت دین علیه آمده و آنکه  
 اصحاب نجات میلاد حضرت محمّد علیه السلام ذکر کنند مصدر ق این قول است اول

ایام عجز

ایام مجوز  
۴

میلاد یحیی



اول كتاب

مستطاب

نکیر قوما

اقول العبد  
ماجد

**رياح بوارح** هي جذم اياراسته ان چهل روز است در ربيع حكيم مغر في بليت  
 اياراسته بوارح جمع بارح است در صياح آورده كه بارح باد گرمست و از او زيد  
 فمذكروه است كه البوارح الشمال الحارة في اقل الصيف وصاحب حمل التقويم فرمود كه عرب  
 از طلوع ثريا تا طلوع صوفه از فان رياح بوارح و ان ربيع چهار ماه است و اين رياح را  
 باين سبب بوارح خوانند كه منازله كه ايشان رياح را بطلوع ان منسوب ساخته اند و ربيع شهر  
 شمال طلوع ميكند و طرف شمال را بجاز بوارح خوانند **ميلاد محمدرضا عليه السلام** تا بپيروي  
 حویران باشد **ذكر قهر** هاستم نموز بود مقصود شرح ربيع سلطان في آورده از صاحب  
 الحقائق كه ذكر ان بمعنی ياد كردنست و انچه است كه شخصي كه او را فضيلت تمام بوده باشد و در  
 كه منسوب يا بود او را در عباد خود در ان روز ذكر ميكنند و هم چنين در روز كه بعد از ان واقعه  
 كه فوت بندگي شخص ديگر شده مثل او هر موفود كه در ان مدت متولد شود بنام ان شخص كنند كه نو  
 ذكر ان بود و مرتبه ذكر ان ضرورت است از مرتبه عيد اول ايام با حور انوزدهم نموز  
 بود و ان هشت روز بود كه در ان آغاز شكستن گربا بود و بعضي ايام با حور كو بنده بعضي  
 از اصحاب باغت گفته اند كه محنة اين لفظ است حور رشت در صيف و از اشعار حكيم **انرا** اين محنة  
 نيز مفهوم ميشود و بعضي كويند با حور اللفظ است يوناني يعني روزگار از موده و انحوال  
 اين ايام استدلال بر هوای باتي سال كنند و اسناد ابو ريحان بر و ن كويد كه ايام  
 با حور و اهفت روز است و اين ايام قاهره است از مهران و مهران بمغصه حكم بود و بر آن  
 اصحاب بخر به از ان روزها حكم كنند بر احوال قاهره مهران و زمستان و اول روز  
 از ان دليل شهر الاول است و دويم دليل شهر الاخر تا باخر هر چه در هر روزي حادث  
 شود از صيف و باران و باد انما همانرا هم چنان بود و بعضي گفته اند كه روز اول دليل تا  
 است و دو روز دويم دليل ماه سنبه و هم چنين تا روز هشتم كه دليل ماه حوت است  
 و صاحب حمل التقويم آورده كه اگر در اين هفت روز باد وافر باشد زمستان سال اول  
 سرد بود و بار و باد و نم باشد و اگر خشك بگذرد و اگر در اين هفت روز باد وافر باشد  
 زمستان سال اول خشك گذرد و اگر سرد و بانه باشد و اگر در تمام هفت روز باد وافر باشد



زمستانها هر سرد کند و تابانم بود و گویند که مصر یابد ایام با خود احکم کند بر حوا از او  
 و چگونگی محمولات صومالت سریم اول آب باشد از او سیده نیز گویند چهارم  
 بلغات ایشان سیده است سید را مرگویند **عید تجلی** ششم آب بود و گویند که در این روز  
 عیسی تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی را با خود ظاهر کرد و در زیج مغرب آورده  
 که تجلی عیسی و حضور موسی و الیاس با او در طور سینا بود فطره غیر از اینها  
 بود پس مدت صومالت سریم چهارده روز بود **اول حشر** یا **موسا** اول حشر بران باشد  
 عمده آخر وزیدن باد سهموم پنجم آب بود عمده شکستن کراهه ایلولست **قتل الحی**  
**زکریا** یا بیت هفتم آب باشد در زیج خافانی مذکور است که بیست و هشتم آب بود  
 و سبب قتل آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است و در کتب تواریخ مذکور است لعن الله  
 قاتله **عید الصلیب** سیزدهم ایلول باشد و کوشید و محیی الدین مغرب در زیجات  
 خود آورده اند که عید الصلیب ایلول باشد و گویند که یکی از ملوک روم بید المقدس  
 آمده طلب جوئی که حضرت مسیح را بر اینچوب صلیب کرده بودند می نمود و بعد از تجسس انجور  
 در این روز باد و چوب بیکریافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدامست پس هر یک از  
 آنرا بر شکم مرده مینهادند بران یکچوب زنده شد و از آن دو چوب بیکریافتند  
 و بواسطه اینجهت آنرا عید کردند و اینحال است بر عظیم زیرا که او پختن حضرت عیسی بنا  
 بر نفس قاطع اصل ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد توان کرد **زکریا** یا **موسا**  
**مشهور** یا **زیج** و **سر قلیم** و **روز عاقر اول فروردین** ماه اول  
 و معنی از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که زعم مجوس است که این روز از روز است که خدا  
 تقی عالم را آفرید و کواکب را امر کرد بپیر کردن از اقل محل و آدم علیه السلام را در این روز آفرید  
 از اینجهت از روز را نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را **موشح**  
 گویند در جحاط طواف میکرد چون با ذریایان رسید در این روز بر تخت زرین نشست  
 و مرجع بجواهر و از تخت در موضعی بلند بود و رود مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد  
 و بر تخت و تاب جمشید افتاد شعاع روشن ظاهر شد مردمان شاد گردیدند و گفتند

صومالت  
 عید تجلی  
 فطره  
 اول حشر  
 بای سهموم  
 قتل الحی  
 زکریا  
 عید الصلیب

در این روز  
 از اینجهت  
 از اینجهت  
 از اینجهت  
 از اینجهت



نور چشم

ایانکا

ایوب

نور چشم

امروز روز نو است که دو افتاب برآمد یکی از مشرق و دیگری از مغرب از روز را جشن  
عظیم ساختند و اصل نام او جم بود و از اوج شمع شمع جبهه کشیدند چون شمع بلند  
ایشان شمع نباشد **نور چشم** ششم فروردین ماه بود و گویند که روزه  
دیگر باره جبهه کشیدند و شمع و عمامه او را بدیدند و در سمیه ها نیکو نگاه داشتند  
خدا یقین شمار اینها فرود و فرمود تا همه غسل کردند و بای ناکه و حق سبحانه نعم را شکر  
کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و باین سبب این روز را نور روز ملک و نور و رخصت  
و نور روز بزرگ نام نهادند و نور روز اول را نور و رعایه گویند که باران نور و اول  
تاز و زده و نیم خلجته های مردم بر آوردندی و در نور روز دریم زندانیان را با طلاق  
فرمانند از زندان و مجرمان را عفو کردند و دیگر از آن بعیش و طرب مشغول شدند و ایانکا  
روز دهم فروردین ماه بود و روز دهم را بلغت فرسایان گویند چنانکه قبل از این  
مذکور شد و گویند که این نام فرشته است که بر آب و گل است پس اگر در این روز باران  
بارد ایانکا مردان ناباشد پس مردان بای را بید و اگر باران بناید ایانکا زنانه  
باشد و زنان در آب را بید و این عمل بر خود بشکون دانند و ایانکا روز دهم تیر  
بود و کجاستیمه و استکه گویند در زمان ملوک جم چند سال باران نیامد و در این روز  
بجماعت غار کردند و وقت بار یقین باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط و شاد  
کردند و آب بر یکدیگر میخسند و رسال که بدو آتش رسیده آب بر یکدیگر میخسند  
و شادی کردند و الحال در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم را سر می آرند و ایانکا  
در سیزدهم تیر ماه جاری و این روز را فرستایان ترکان نیز میخوانند و گویند و این روز  
با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یکمیر قبا با و ملک خویش بود و بعد پس حکما  
تیری مجوف را از آد ویر کردند و در وقت طلوع افتاب در شان از حبال طبرستان بر  
کمان نهاد و بطرف مشرق انداخت و حرارت افتاب را جذب کرده بسرخد طخارستان رسانید  
و شاعر در این باب گوید نظم از آن خوانندار شد ایان کیر که از آبل بر و انداخت و تیر  
المرته علی الراوی از غایت بعد فضلا این قضیه را تا ویلات کرده اند و هر که غایب



شانزدهم مهر تا بود فارسینا این روز را تعظیم کنند بجهت آنکه ضحای طاعی فرساید و میگرد  
 و خلایق از او در عذاب بودند و در این روز فریاد و ناله و بگریه و در زمین بابل بندگرم  
 و بکوه دناوندش فرساید پس در این روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن یار سینا  
 هر ساد را از روز منزه میکردند و بوقت طعام و شراب بتاب تعظیم یزدان سخن میگویند  
 و هر روز بشکر حق مشغول بودند **مهرگان خاصه** در این روز و این روز را نیز تعظیم  
 کنند بر قیلر نور و زعامه و خاصه **در کوی سحر** اول از آرمه بود صاحب روضه  
 المنجین و هم چنین صاحب عجائب الخلقات در سبب شرف این روز قصه آورده اند که  
 مصطفی و انجنا است که حکایت کند که پادشاهان عجم در این روز از دکان کین و لایت خود  
 هر سال بطریق خراج یکدم سیم میستانند چنانکه شکر کوی سحر یکجمله میباشند  
 پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند را تحمل کوسه کلاغی در دست گرفته و در  
 در دست دیگر خود را بدان سر و خه باد و در کوه و از هر دکانی یکدم باین وضع مقبول  
 ستایند و هم چنین رسم بود که اگر نازاریان در روز دادن یکساعت تامل می نمودند  
 کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرد و از صبا تا نماز پیشین هر چه جمع میشد بعلق ببرگان  
 پادشاه میداشته و از آنوقت تا نماز دیگر حق التبعی کوسه و غلامان محصور میشدند اما اگر  
 کوسه بعد از نماز دیگر بنظر نازاریان را احد افتد که تو استند بر روزند و در آن  
 بنور و هیچکس نازخواست نکرده چون هر ساد را این روز این واقع میشد این روز و در  
 رکوب کوسه شهرت یافته **در کوی سحر** و تیم بهشتا باشد فرساید را این روز سپند با شیر  
 بخورند تا بحفظ بفرایند و در بعضی بلاد میمانی کنند بخوردنی که در کوی سحر بخورند  
**شب ششم** شب دهم به نراه باشد بعلت ایشان آتش بلند شعله را گویند و چنین آورد  
 اند که چون فریاد بر ضحاک ظفر یافت مردم نین او را بعتوبت و سیاست هر چه مشغول  
 آن بودند میکرد از این جمله ضحاک را طباخی بود از مایه نام که در زمان او مردم را کشته  
 و مغرر ایشان را بجهت نازان ضحاک چنانکه مشهور است برون کردی و در آخرید و زبکرفت  
 و خواست که او را بقتول که بدتر از آن نباشد بشد طباخ گفت ای پادشاه جو اینجست

مهرگان خاصه  
 در کوی سحر

طباخی  
 شب ششم







کاشف

کرد کاهنبا چنانکه در کتب آمده و در قرآن مجید و سوره فاتحه عالم را بشتر  
روز افزید بخوس از کتابند که منسوب بر زده است حکیم است نقل کنند که خدا بقوم عالم را  
بشتر کاه افزید اول کاه اول یازدهم دی بود و اول کاه دوم یازدهم اسفند و اول  
کاه سیم ۲۴ اردیبهشتماه بود و اول کاه چهارم ۲۶ خردادماه و اول کاه پنجم شانزدهم  
شهریور ماه و اول کاه ششم ۳۱ آبانماه که اول خشمه مسترقه باشد و هر کاه یکی پنجره باشد و  
زده شد در کتاب خود چنین گفته است که در کهنبا او اجدایتها همانهارا افزید و زده  
آورد در سیم زمین را و در چهارم بنات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی  
از اهل فارس تعظیم این روزها کنند و خانه هارا آراستند و بلبه و و طرباشند و بایند  
این ایام بر تقدیر است که خشمه در آخر آبانماه نباشد و بعضی کاهنبا برینو خبر از جمع ایام  
منقولست و گویند در رجب جامع آورده که اول کاه اول ۲۴ اردیبهشتماه است و اول  
کاه دوم ۲۶ تیر ماه و اول کاه سیم ۳۱ شهریور ماه و اول کاه چهارم ۲۶ مهر ماه و اول کاه پنجم  
۱۱ دی ماه و اول کاه ششم اول خشمه مسترقه که اسفندار فدا ماه بود اول شهریور کاه  
هفتم بود که ده روز با اول فروردینماه فائده نباشد و چنانکه عقیده مسلمانان  
بر اینو خبر است که روز جمعه زیارت اموات خود نمودن بهتر است هم چنین اعتقاد فارسین  
چنان بود که در این ده روز زیارت دهمها کردن بهتر است و گویند در آن روز کاه  
خبر نایند و مؤبدان و برهنه در این ایام بجهت ارواح مردگان زندخوانند و گویند  
رقعه کثره در رسم اهل فارسینا پنجم اسفندار فدا بود در کتاب عجائب الخوافان آورده  
که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب سه رقعته نویسند از برای دفع مضره  
هوام و انرا بر سر دیوار خانه چسبانند و چهارم که صد خانه بود خالی گذارند  
بعضی گفته اند که نوشتن رقعته کثره در رسم فارسینا نیست بلکه چیز نیست محدث که عوام  
بکار میدارند و ان برای وجهیست صحیح قرنیه قرنیه محری بلحا قراط و بعضی گویند  
که افزید و در این روز طلسمافروید و سمو حیوانا ترا بیست و مؤید اینکه رقعته نوشتن  
از پیش افزید و نوشتن آنکه فارسینا در این رقعته مینویسند که بنام ایزد و بنام نیوا فرزند

فيلک: پانزدهم



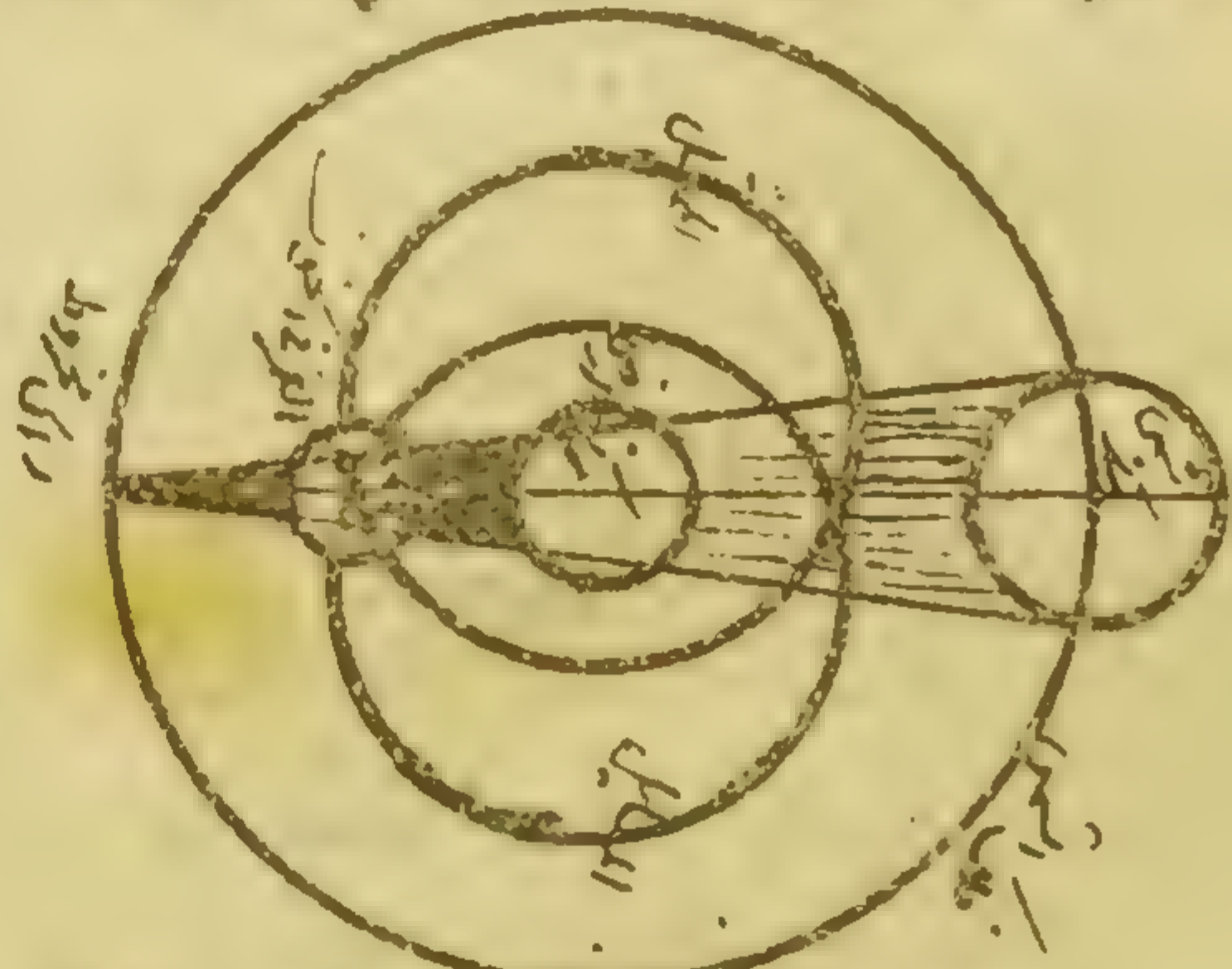
و هر چه را نیز بفرستند که سلام علی نوح بنی العالمین و جمیع مردم انبیا و اولاد  
نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مرد گیران گویند بسبب آنکه زنان در این روز  
بر شوهران تسلط می نمودند و وظایف آنها میگردیدند که اگر بیاورند شوهر را که در این  
روز معرفت موضع افتاد است و در این روز سلطان روزی بود که در نصف  
النهار از روز افتاب بدرجه اول حمل رسیده باشد آنکه در نصف النهار مقدم در آخر  
خوت بود نوح و زحار و در شاهی که اقل از روز بود که افتاب در درجه شرف  
بود غایت قوت فصل در پنج ه آ نور بود اول ایام عطارد رسید شوهر است به آن  
درجه عقرب آخر ایام عطارد نور بود آغاز که غایت جواز بود فصل  
ه آ جواز بود و هم چنین ه آ سنبه و قوس و خوت اول حیل بر قوس است او که در  
بود غایت قوت که غایت بود اول فصل آخر از اول میزان باشد  
اول حیل بر قوس است اول جگد بود شب بیل از آن نیز شب اول حیل بود  
غایت قوت که غایت دلو بود و شتر و قوس و در نیم اهل اندیم  
خوت دهند بان در این روز رفته گردم نویسند و گویند در نیم خوت صورت حشرات  
دارد و اهل عراق اول رسید هر یک از ثمرات را نیز در اهل ایام مشهوره دانسته در تقویم  
نویسند و دیگر از حایل امور که در تقویم و بیابان و در این امور  
و کسوف است چون حادثه خسوف و کسوف در امر غریبند و هر که از تحقیق و غیب  
می افشد اجنبه و تحقیق هر یک را بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف جز قریب  
جرمیت نمکد و مظالم چنانکه قبل از این در باب هم مذکور شد کشف حقیقت است و  
کاسه نوح از افتاب شراب به سبب شعاع افتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کوه  
ارض نیز کشف است لاجاله او را ظل در خلاف جهت افتاب بر افراشته شود و چون جرم  
افتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام متباین شده لاجرم ظل ارض  
مخروطی شکل باشد و بر صدد و حتما معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسد  
پس در فلک قمر و الهنوز و سعه تمام بوده باشد و اما این ظل در مقابل افتاب محسوس

و هر چه را نیز بفرستند که سلام علی نوح بنی العالمین و جمیع مردم انبیا و اولاد  
نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مرد گیران گویند بسبب آنکه زنان در این روز  
بر شوهران تسلط می نمودند و وظایف آنها میگردیدند که اگر بیاورند شوهر را که در این  
روز معرفت موضع افتاد است و در این روز سلطان روزی بود که در نصف  
النهار از روز افتاب بدرجه اول حمل رسیده باشد آنکه در نصف النهار مقدم در آخر  
خوت بود نوح و زحار و در شاهی که اقل از روز بود که افتاب در درجه شرف  
بود غایت قوت فصل در پنج ه آ نور بود اول ایام عطارد رسید شوهر است به آن  
درجه عقرب آخر ایام عطارد نور بود آغاز که غایت جواز بود فصل  
ه آ جواز بود و هم چنین ه آ سنبه و قوس و خوت اول حیل بر قوس است او که در  
بود غایت قوت که غایت بود اول فصل آخر از اول میزان باشد  
اول حیل بر قوس است اول جگد بود شب بیل از آن نیز شب اول حیل بود  
غایت قوت که غایت دلو بود و شتر و قوس و در نیم اهل اندیم  
خوت دهند بان در این روز رفته گردم نویسند و گویند در نیم خوت صورت حشرات  
دارد و اهل عراق اول رسید هر یک از ثمرات را نیز در اهل ایام مشهوره دانسته در تقویم  
نویسند و دیگر از حایل امور که در تقویم و بیابان و در این امور  
و کسوف است چون حادثه خسوف و کسوف در امر غریبند و هر که از تحقیق و غیب  
می افشد اجنبه و تحقیق هر یک را بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف جز قریب  
جرمیت نمکد و مظالم چنانکه قبل از این در باب هم مذکور شد کشف حقیقت است و  
کاسه نوح از افتاب شراب به سبب شعاع افتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کوه  
ارض نیز کشف است لاجاله او را ظل در خلاف جهت افتاب بر افراشته شود و چون جرم  
افتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام متباین شده لاجرم ظل ارض  
مخروطی شکل باشد و بر صدد و حتما معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسد  
پس در فلک قمر و الهنوز و سعه تمام بوده باشد و اما این ظل در مقابل افتاب محسوس



اگر افتاب فوق الارض بود و مخروط ظل تحت الارض باشد

باشد چنانکه اگر افتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز  
افتاب و انما لازم سطح منطقه البروجست و مرکز زمین و مرکز منطقه هر این سه مرکز  
هم خطی اند و لازم سطح منطقه البروج باشد چنانکه قطر بسطی که بر آن شاهد است و از  
اینکه نفیم لازم آید که هرگاه ماه در وقت استقلا عظیم العرض بود یا قلیل العرض یعنی  
در احد العقدین یا در حواله آن باشد و میانه مخروط ظل افتاب چه در اینحال افتاب  
و ماه و زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا و تقریبا پس خطی و لوله الارض  
میان افتاب و افتاب از ماه منقطع شود و بر نعل اصله خور نماید و این حال را  
خسوف گویند و آن خور از خف المکان یعنی در وقتن مکان بارض چه در اینحال ماه



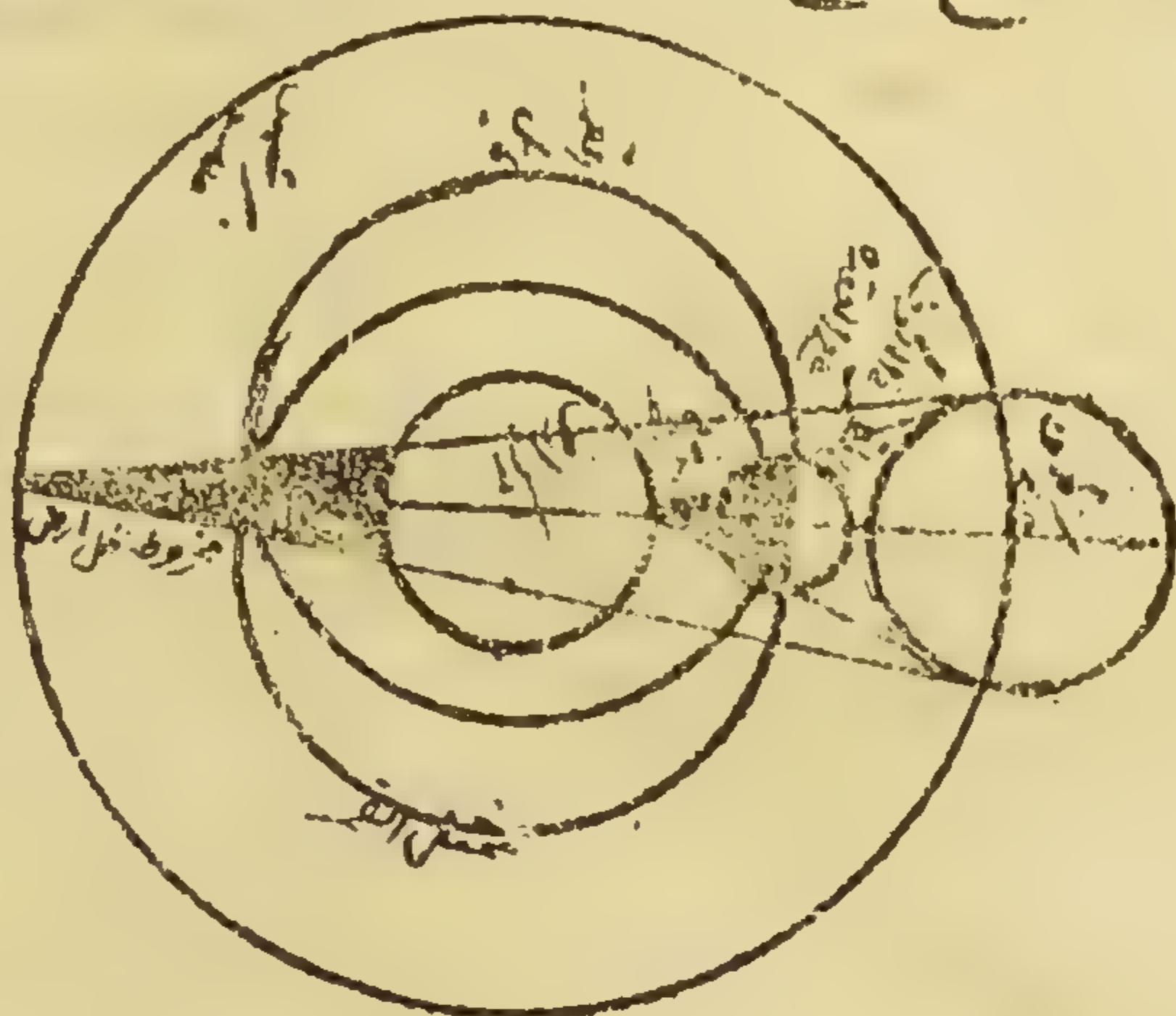
اینست که اگر افتاب و قمر در یک خط باشند و در مقابل زمین باشند خسوف می افتد

بمناظر زمین  
و اگر بعضی در آید  
خسوف اینست اما  
بنوعیه که چون خطی  
باشد و اینحال که  
شمس از اقصا کنند مآ و کلا و چون قطعه ظلانی ماه در اینحال بجانب الارض بود و بر نعل  
اصل خود نماید پس چنانکه فطنون گوید که افتاب می باشد است و اینحال را اکسوف گویند  
که در لغت بمعنی قطع است و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف  
بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد سر می شود و در بعضی بخلاف مقدار



منخفض که در جمیع بقاع یکسان نماید چه این حالت در نفس ماه و ارض شود و صورت

کسوف  
اللیت



و عادت قوم بر این  
جاری شده است که در آخر تقویم مؤامره خسوف و کسوف  
ایراد از در اول تقویم تقالاً او یقیناً نیک باشد چه در  
اغلب اوقات این دو  
حادثه را تا اثبات مذکور فو پسند و ساعات گذشته از  
اول روز یا اول شب  
در ابتداء و وسط و ابتداء مکت و ابتداء ای انجلا و تمام انجلا  
و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهاء انجلا و مقدار منکسف  
منخفض یقین کند تقضیل این کلام محل بر وجه اکل است که احوال خسوف و کسوف جزوی  
یا کله لم یکت سر است آید و م و وسط تمام انجلا و احوال خسوف و کسوف کلی یا مکت پنج  
آید و ۲ ابتداء مکت ۳ وسط ابتداء ای انجلا ۴ تمام انجلا پس چون اجاب موقع خسوف  
یا کسوف کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شب که در آن خسوف و کسوف و اقصا  
بازمان هر یک از احوال ثلثه یا خمس یقین نمایند و همچنین مقدار منخفض و منکسف  
چنانکه اگر کله باشد فیت تمام جرم نمایند و اگر جزوی باشد مقدار از ابتداء و اصبیح  
و طسوج و شغیر مذکور سازند چه اهل حساسات صفت جرم هر یک از این را اشتراک  
فرض کنند و هر ذائق را در اصبیح و هر طسوج و هر طسوجی را چنانکه شغیر  
و مقدار منخفض و منکسف از این صفات یقین کنند و گاه باشد که در بعضی

در این کتاب مذکور است که در وقت کسوف و خسوف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه این حالت در نفس ماه و ارض شود و صورت کسوف اللیت و عادت قوم بر این جاری شده است که در آخر تقویم مؤامره خسوف و کسوف ایراد از در اول تقویم تقالاً او یقیناً نیک باشد چه در اغلب اوقات این دو حادثه را تا اثبات مذکور فو پسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتداء و وسط و ابتداء مکت و ابتداء ای انجلا و تمام انجلا و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهاء انجلا و مقدار منکسف منخفض یقین کند تقضیل این کلام محل بر وجه اکل است که احوال خسوف و کسوف جزوی یا کله لم یکت سر است آید و م و وسط تمام انجلا و احوال خسوف و کسوف کلی یا مکت پنج آید و ۲ ابتداء مکت ۳ وسط ابتداء ای انجلا ۴ تمام انجلا پس چون اجاب موقع خسوف یا کسوف کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شب که در آن خسوف و کسوف و اقصا بازمان هر یک از احوال ثلثه یا خمس یقین نمایند و همچنین مقدار منخفض و منکسف چنانکه اگر کله باشد فیت تمام جرم نمایند و اگر جزوی باشد مقدار از ابتداء و اصبیح و طسوج و شغیر مذکور سازند چه اهل حساسات صفت جرم هر یک از این را اشتراک فرض کنند و هر ذائق را در اصبیح و هر طسوج و هر طسوجی را چنانکه شغیر و مقدار منخفض و منکسف از این صفات یقین کنند و گاه باشد که در بعضی



تفاوتی چون فاد و زمان و سطخس و تعیین نمایند چنانکه اگر عرض شهر را از آن باز کنی  
از ده دقیقه باشد گویند لوکن ماه بنایت سیما بود و اگر میانه دقیقه و بیست دقیقه  
باشد گویند سیما فایل بکری بود و اگر میانه بیست و سی باشد گویند سیما فایل بکری  
بود و اگر میانه سی و چهل باشد گویند سیما فایل بکری بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند  
اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و اگر تفاوتی ظالع و طالع  
زمان و سطخس و کسوف و انجا و ان میاورند و ابو نصر می گوید که یکی از علمای احکام  
ظالع و غاشر بود و انجا و سطخس اختیار کرده و در بعضی تقویم ها مدبر ظالع و مدبر خور  
که مراد گویند مستوی باشد بر این دو موضع ایراد نمایند چه مقدار احکام خسوف و کسوف  
بر آنست و معنی مستوی بعد از این در باب هفتم معلوم گردد ان شاء الله و احکام خسوف  
و کسوف را در ذیل آن تعیینات که مذکور شد میاورند و مؤاخره خسوف و کسوف را که جمیع  
حالات آن در تحت الارض باشد در تقویم نفیستند چه جمهور اهل احکام بر آنند  
که از اثر نیست و احکام ظالع بخوبی سال از احوال اصناف الناس چگونگی حصول  
ارتفاعات و باقی احوال از خط و خطب و امن و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال  
و لایات علی سبیل الاحمال در ورق مقدم بر او را قید و از ده کانه نویسند و اگر قرآن  
علو تین در سالی بوقوع اید احکام انرا علیحدّه در ذیل احکام ظالع بخوبی سال ابرار  
کنند و هم چنین احکام اجتماع و استقنار و انقنالات کلی در هر ماهی بر سر ورق انماء  
مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تفاوتی تا که احکام انقنالات کلی در سر صفحه نمینویسند  
و احکام اجتماع و استقنار را در سر صفحه دیگر نویسند و در بعضی دیگر قاریخ و ولادت  
و رحلت انبیا و ائمه و اولیا و علماء و سلاطین فاضله و هم چنین تاریخ مخلوط را ایشان  
و حواریان با یکدیگر بعد از احکام ظالع بخوبی نویسند و بعضی از منجمان منسوباً  
کو اکب سبعة سنه و خطوط ایشان در بروج اثنی عشره و احکام اخلاجات اغضا  
و احکام قوس قزح و در باب ساعات و آنچه بدین فائد مثل احکام غالبه مغلوبه و معرفت  
رجال الغیب منبر الحجة و احکام زلازل و رعود و در ذرا به و معرفت جهات سکر و غیره

این کتاب از کتاب  
تفاوتی است که  
در این کتاب  
مذکور است  
و این کتاب  
از کتاب  
تفاوتی است  
که در این  
کتاب مذکور  
است و این  
کتاب از کتاب  
تفاوتی است  
که در این  
کتاب مذکور  
است















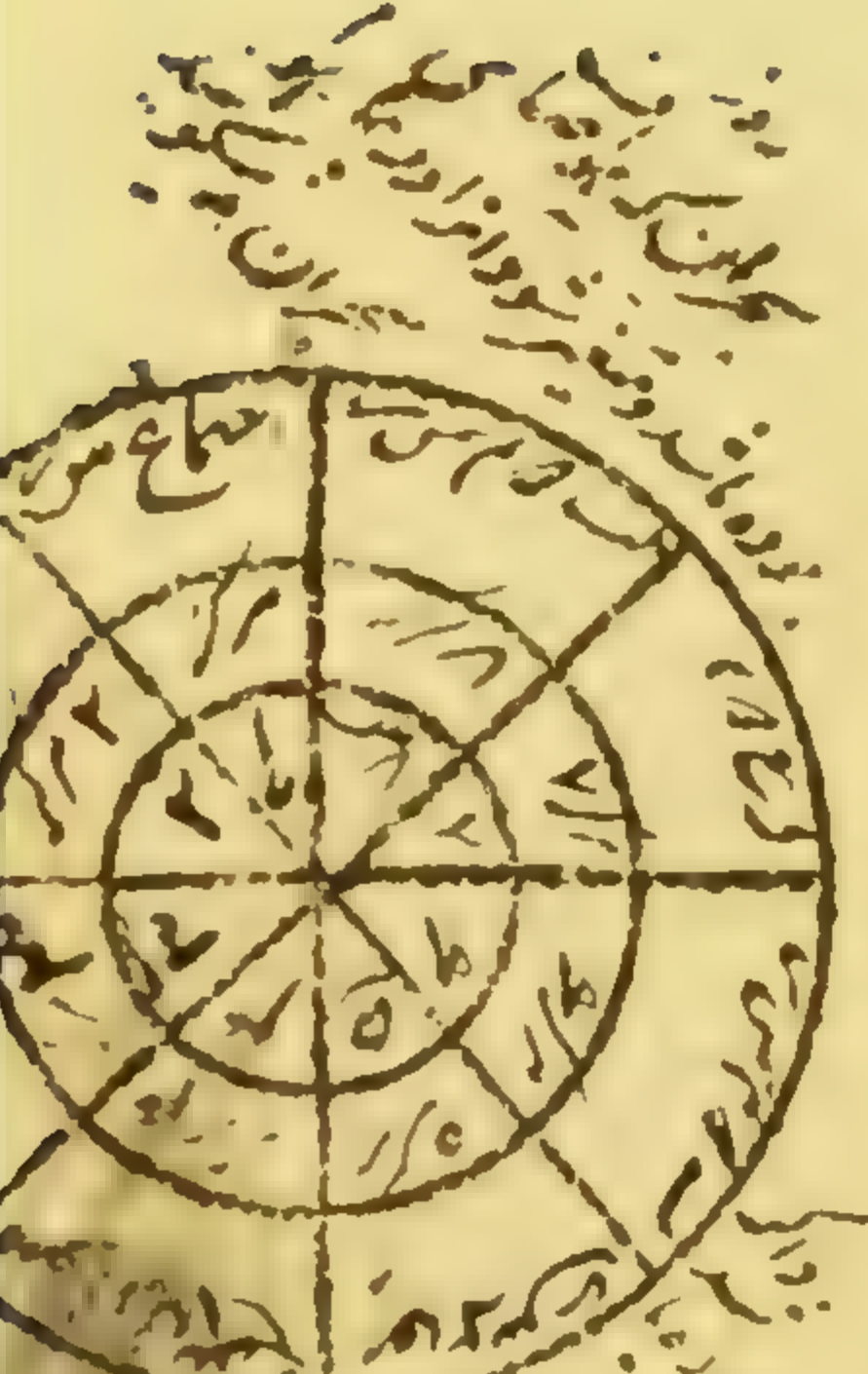




بجهان فطر از منطقه البروج بگذرد و آن نقاط را از او بگذرد و مواضع بخاری عظیمه خوانند  
 و هر وقت که قمر یکی از این مواضع رسد از آن وقت بجز آن بزرگ گویند و بجز آن مواضع طبیعت  
 نباشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بجز اینجا مدخل  
 آن اسهال ندارد و اگر با عرق باشد در آن مرض او اگر مغلوب شود حال بیمار بجز اینجا مدخل  
 قمر در ۲۷ روز و کسر تمام کند و به بیست و هشت روز برسد هر این ربع او را  
 در روز هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم و تاخر ساعت بجز آن  
 از این روزها خارج نباشد تا تمام شود ربع سیم میانه بیست و بیست یکم باشد از آن  
 سبب بقدریم در بیست و نهم و بنا بر اینست و یکم و رسید او باز بموضع اصل در بیست  
 و هشتم باشد و بعد از آن باز یکم و در آن سر گرفته شود و این ایام را ایام بجز آن قمر  
 خوانند و گویند که مواضع طبیعت با علت در این ایام بهتر باشد چه قمر که دلیل عالم  
 کون و فساد است در آن اوقات بنظر عداوت که بر ربع و مقابله است بموضع اصل با نظر  
 باشد چون مواضع اصل که در ابتدا مرض قمر اینجا بوده انقضای مرض کرده باشد و مواضع  
 که مخالف مواضع بود انقضای نقصان و ضعف انگشت کند و قوت طبیعت در حال مکان  
 مکارحت در آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف اسانتر قهر و  
 کرد و باز هر ربعی از اربعه مذکوره بدرقم کنند و ایرسول بسیار هر یک بگذرد  
 چنانکه هر فلک بهشت هفتم شود و مبادی این اقسام را از منطقه البروج زوایا  
 ثانی خوانند و هر روز که قمر میاید رسد که فاین میدد و ربع متجاوز باشد از آن  
 روز انداز خوانند یعنی انداز کنند بجز آن که در میدد ربع مستقل انداز و از روز چهار  
 و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم انداز کنند هفتم و یازدهم چهاردهم و هفدهم به بیست و  
 بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هشت و اهل احکام از حلول کوکبه در مواضع بجز آن  
 از بخاری استلال برآمد صحت و خوف هلاک مرض نمایند چنانکه اگر در مواضع بجز آن  
 سبب نباشد و بیست و نهم و اهل شود و اگر بخیر نباشد با قمر را وقت منحوس نباشد و گویند علت  
 مستولی کرد و مکر و قتی که تاثیر خضر خضد تاثیر علت باشد که انهم مقضی صحت شود بشرط



آنکه بحر محمود الاحوال بود اما اهل نجوم را بحرانی دیگر هست که از آن بقیه هوای بحر  
از خالی بجای و دقیقه اجتماع را یکا بشمارای که برند و از اینجا ابتدا کرد به بجهت شرق و منطقه  
البرج را هشت قسم متساوی کند و زوایای ثانیه را از صیادی بنام استا اعتبار کنند و  
مواضع که به پیش و پس از جزء اجتماع و نظیر او باشد بدو ازده درجه بنزد اهل مواضع  
بحران دانند و آنها را با زوایای ثانیه که مجموع دو ازده باشد تا سیستای خوانند پس  
موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجه دو ازدهم آن پس درجه  
چهار و پنجم پس نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و سی و هشتم پس صد و هشتاد و یک پس صد و  
و دویست و بیست و پنجم پس دویست و هشتاد و یک پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و  
چهار و هشتاد و یک پس سیصد و شصت پس جزء اجتماع در مرتبه ثانیه و اهل احکام خصوصاً  
میشا گویند که جزو تا سیر چون در برج رطب افتشود و قدر از جزو متصل شود بکوه  
رطب سینا از خانه عطار دابر و باران و باد انکیزد بحسب فان و مکان و اگر در احوال  
عطار در متصل بر هر باشد تا کید امر مذکور نماید و معرفت خانه های کوی که در باشد از ده  
معلوم کرد و انشای تقویم در فوق هر یک از صنفی عینه و بیشتر است جزو اول در غیر صنفی  
بنیاد و در مجموع را بدو ازده قسم کنند شش قسم در صنفی عینه و شش قسم در صنفی بیشتر  
و در جدول فوق اسامی هر یک از زوایای ثانیه نویسند و در جدول دوم درجات  
ناسیسات با رقام دهند و در جدول سیم با رقام جلی لیکن در چهاراد را بجدول بیروج رفع کنند  
بشرط آنکه مبدا آن از اول محل باشد اگر چیزی مانده که کمتر از بیست باشد در بیست و یکم  
قاسم بحر انشای مقهور احکام نجوم این سهم را بجهت احکام حوادث عالم بدست آورد  
اند چنانکه تقویم انساب را از تقویم قمر نقصا کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل  
موضع سهم الحوادث باشد و لا محاله ایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در تقابلا  
مقابل او گویند یک نحو است اجتماع و استنباط از اینجا است و هم چنین در وقت تربع نیز و تربع  
زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود بود بحر باشد شعاع مسعود در بیست و یکم است که مباحثه  
اتحاد و مورد بود و هم سهم ثانی باشد و اگر مسعود بود حکم بر عکس بود و اگر در یکی



و در جدول اول و دوم و سیم با رقام جلی لیکن در چهاراد را بجدول بیروج رفع کنند  
بشرط آنکه مبدا آن از اول محل باشد اگر چیزی مانده که کمتر از بیست باشد در بیست و یکم  
قاسم بحر انشای مقهور احکام نجوم این سهم را بجهت احکام حوادث عالم بدست آورد  
اند چنانکه تقویم انساب را از تقویم قمر نقصا کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل  
موضع سهم الحوادث باشد و لا محاله ایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در تقابلا  
مقابل او گویند یک نحو است اجتماع و استنباط از اینجا است و هم چنین در وقت تربع نیز و تربع  
زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود بود بحر باشد شعاع مسعود در بیست و یکم است که مباحثه  
اتحاد و مورد بود و هم سهم ثانی باشد و اگر مسعود بود حکم بر عکس بود و اگر در یکی

و در جدول اول و دوم و سیم با رقام جلی لیکن در چهاراد را بجدول بیروج رفع کنند  
بشرط آنکه مبدا آن از اول محل باشد اگر چیزی مانده که کمتر از بیست باشد در بیست و یکم  
قاسم بحر انشای مقهور احکام نجوم این سهم را بجهت احکام حوادث عالم بدست آورد  
اند چنانکه تقویم انساب را از تقویم قمر نقصا کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل  
موضع سهم الحوادث باشد و لا محاله ایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در تقابلا  
مقابل او گویند یک نحو است اجتماع و استنباط از اینجا است و هم چنین در وقت تربع نیز و تربع  
زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود بود بحر باشد شعاع مسعود در بیست و یکم است که مباحثه  
اتحاد و مورد بود و هم سهم ثانی باشد و اگر مسعود بود حکم بر عکس بود و اگر در یکی





از در خانه زحل بود دلیل بود بر فرستاده کارها و شد سر داد و وقتش و در یک بارها ناخوش  
خاصه و در دلو و اگر در یک از دو بیت مشرب بود کشادگی هوا نباشد خاصه رقص و میل  
مردم بصرایع و خیر و رونق دارا القضا و اگر در یک از دو خانه مریخ نادر بود مینا خلا بق  
نخستین اندر و بادها سخت و در موسم کرم شدن و اگر در خانه افتاب بود هوا خوش  
کنز و در وقت کرم شدن مردم بزرگ جویند و باغها و انظار بسیار کنند و اگر در  
از دو خانه زهر بود مردم بیکو و طب فایل نباشد و غلبه نشاط بود در خلا بق و وقوع  
بارندگی در وقت و اگر در یک از خانه های عطارد بود کثرت گفتگو در میان مردم و همت  
بهت خاصه در جونا و بحث و کتابت و خصوصاً دیوانه فایل نباشد و اگر در خانه قمر  
نباشد در وقتش باران آید و فتح کارها عوام الناس بود و خیرها رسد و الله بعلم  
و در تقویم بجهت سهم الحوادث جدولی در میان جدول انصالات کلیه و لیست جدول  
اجتماع و استقبال بیاورند و در اینجا بازاء هر روزی موضع این سهم در نصف النهار  
انز و ثبت کنند بر رقم اول برج و نیم درجه سیم دقیقه امار باطات و طبایع منار  
قمر از جمله معتقد هند و است و از آن بر طوبی و یسوست هوا استدلال کنند و گویند  
جدول این دو کیفیت بشری باط قائم است که انرا عبارت از ایشان خبر گویند و در باط  
اول شش منزله است شش طرفه چهره قلبه شوله مقدم و در باط دوم هفت منزله است  
نفره زیره اکلیل نظام اخیره مؤخر و در باط سیم پنج است شراذراع صوفه زانایله  
و در باط چهارم شش است بران هفت عوا غفر زایع سعود و در باط پنجم و هفتم  
بلع و در باط ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و در باط دهم و یازدهم و بیستم و در  
بروج چهره باطی حله است از منازل چنانکه هر مثلثه حله است از بروج لیکن جلا بروج  
متسا است و جلات منازل متسا نیست و گویند منازل هر باطی ناظرند بیکدیگر چنانکه  
بروج هر مثلثه و از اینجهت گویند اثر باط اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که هر  
قمر و منزله بود از باطی و گویند در منزله دیگر نباشد هم از آن باط بیکدیگر ناظر نباشند  
و از حلال و سایر کواکب و منال که در یک باط و یک طبع نباشند استدلال بر حوال



هوا کنند از رطوبت و یبوست چنانکه گویند که چون قدم رهنز در رطوبت باشد از رطوبت  
 و شکر رهنز در دیگر رطوبت هم از آن رطوبت دلیل باران نباشد و وقتش در منازل  
 یا کسب باشد از یک رطوبت دلیل یبوست هوا و متنازل رطوبت یا زده شمرده اند  
 در بران م ذراع م جهه م صرفه م غفره م زبانه م قلب م شوله م ذابح م مقدم م  
 مؤخر م متنازل م یا کسب م هشت م بطن م هغه م طرفه م اکلیل م بلده م سعود م  
 اخیره م رشا و متنازل م یا کسب م آشرب م ثربا م هغه م نثره م زبره م عوا م  
 سنا م لغایم م بلع م در تقویم بعد از حدود متنازل م حدود م رطوبت م طات م ایشان  
 بیاورند و مرا بت هر یک از یکی باشد بار قلم جمله بازاء هرنز در که داخل از رطوبت بود  
 نمایند و حدود دیگر بعد از آن جهت طبع هرنز در از رطوبت و یبوست مینا نه بیاورند  
 علامت رطوبت ط بود و از یبوست س و از مینا نه اما از باب حدود و وجوه موصغ  
 کو اکب حقیقه این دو امر بعد از این بتفصیل معلوم گردد و علامت حدود وجه موصغ هر کو  
 متصل بعلامت صاحب حدود وجه در انشای تقویم آن کو کب ثبت کنند و بر سر حدود  
 نیز بنویسند و علامت حد ح نباشد و علامت وجه م با عنبار صوت چهره را صوت  
 نیز گویند اینست تمام کلام در معرفت تقویم تام بنگهدار مضمون بمورد اتابوا باینده  
 که مقدار اصل است نموده میفرمایند که اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در انحصار  
 و غیرها بکار آید ایراد کرده میشود و اگر در اجل ناخورد و فرصت تخیل بوده باشد

این بے بضاعت نیز بقدر استطاعت و امکان در شرح آن سعی

الهنام بتقدم رسانند ان شاء الله و مثلاً مشبهات و ورق مقدم

بر اوراق دوازده گانه و متعلقات صحیفه

یا بعضی از زواید اینست که در اوراق

اینده ثبت افتاده والله

الموفق الى الصواب

الى المرجع والى

مستدرا















[illegible]







التاسع الثامن									
٣	٤	٨	١	٥	٢	٧	٥	٢	٣
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠
٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠
٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠
٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠
٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠
٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠
٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠
٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠
٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠







شده باشد پس تمامی رُوح منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعت  
بود از طبایع اربعه و چون از این چهار طبیعت و کیفیت که حرارت و برودت و هر یک از اقلیه  
گویند هرگز با هم نیامیزند زیرا که متضاد اند پس برترتیب بر جبر اخار گویند و بر جبر انار  
تا آخر و ابتدا بحر حرارت بجهت علو مرتبه اوست نسبت برودت و در کیفیت دیگر که سوز  
و رطوبتند و هر یک از این فعالیه گویند نیز منقسم بود اجتماع ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع  
هر یک با آن دو که قوه فاعله دارند ممکنست لاجرم از جهت اقتراب هر یک از دو کیفیت  
منفصل باد و کیفیت فاعله دو بر جرایا پس گرفته اند و دو بر جرایا ابتدا بیوسته بر  
بجهت علو مرتبه اوست نسبت بر طوبیت و گویند هر مثلثه را از این مثلثات و در نسبت  
دو کوکب از کوکب سیاره که ایشان را بان مثلثه نسبت داده باشد از این حیثیت که بین  
یا شرف ایشان در آن مثلثه بود و در طوابع نه ها از آن دو کوکب هر کدام را که خط  
در آن مثلثه بود مقدم دارند لیکن در طوابع لیل انکو که را که تله او بوده باشد  
مقدم دارند و ثالثه را شریک از دو کنند خواه در روز و خواه در شب بمناسبت فی الجمله  
که میان آن دو کوکب بوده باشد پس میان که کفیم ظاهر کردیم معانی مقولات که حال و  
وقوس که مرو خشکند و این سه جرایا مثلثه نادری گویند چرا که بر طبیعت ندارند از جهت  
و از اخلاط بر طبیعت صفر اند و از باب این مثلثه در طوابع نه ها ریه شمس و مشتری و زحل  
زیرا که شمس و زحل از این مثلثه بیت و شرفست و مشتری را بیت فقط و تقدیم شمس بجهت زیادتی  
خط او است و از این مثلثه بر مشتری و زحل شریکست با این هر دو بنا بر مناسبت تذکره و در طوابع  
لیلیه مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب از شمس بیشتر بود  
و زحل چون شریکست بشمس و زحل باشد از هر دو و قوت و سبب و جدی سرد و  
خشکند و این سه جرایا مثلثه ارضی گویند زیرا که بر طبیعت ارضند از عناصر و  
از اخلاط بر طبیعت سودا اند و از باب این مثلثه در طوابع نه ها زهره و مریخ و  
نقدیم زهره بر مریخ و اسطوره اند که خداوند بیت است و از این مثلثه و مریخ خداوند شرف و خط  
بیت اقوی است از خط شرف چنانکه در بار هفدهم ماکوم کرد و شریک مریخ با این دو

ثالثه  
مثلثه

ثالثه  
مثلثه



در شب  
مشکله

مشکله

در شب  
مشکله

باین جفته است که صاحب شرفست در این مسئله و در طالعها شب مقدم باشد بر روز  
چه تا اثر او در شب ظاهر است و همچنین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است و الا در خط بر این  
و جواز و میزان و دلو کرم و ترند و این سه بر جرم مسئله هوا ای گویند چرا که بر طبیعت  
هوا انداز عناصر و از اخلاط بر طبیعت خوانند و با این مسئله در طالعها روز  
زحل و عطارد و مشتری پیدا قازحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است در این مسئله و هم  
صاحب شرفا قاعطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری با این هر دو بسبب  
تذکیر است چه عطارد را که بمنزجست بسبب مشاورکت زحل در این امر نیز مذکر اعتبار  
کنند و در طالعها شب عطارد مقدم باشد بر زحل چه عطارد در طالعها روز  
ثانی زحل است و نیز گاهی باشد که عطارد در شب قویتر باشد از روز و بسبب افتراج  
طبیعت بخلاف زحل که دائم قوت او در روز زیاد باشد از شب و سرطان و عقرب  
و حوت سرد ترند و این سه بر جرم مسئله فانی گویند چرا که بر طبیعت طالعها انداز عناصر  
از اخلاط بر طبیعت بلغم و ادبا مسئله در طالعها روز زهره و مریخ و قمرند محققانند  
که بقیطن فاسبق بالیت که اول مریخ بود که صاحب بیت است در این مسئله و گرم و خشک  
موااف طبیعت روز پس شتر که او نیز صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف و کوشیا  
بر این رفته است لیکن جمهور اهل احکام بر آنند که مصنف فرموده و صاحب روضه  
المبجین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره بنا بر مخالفت طبیعت این مسئله و سبب تاخیر  
ان مریخ انحطاط فلک او است از فلک مریخ چه مقرر این طایفه که هر دو کوکب که در قوت  
برابر باشد علوی بر افضلی بر سفلی دهند و تفصیل بیوت کوکب و هم چنین تذکیر و تالیف  
و روزی و شبی بودن ایشان که اینجا محلا بتقریب مذکور شد عنقریب و چیز تقریر  
و مخریر و راید و در طالعها شب مریخ مقدم باشد بر زهره بنا بر طراد اخیر قبل از این  
مذکور شد و بنده کوشیار که موافق قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تا اثر او ظاهر  
در شب و بطلیوس شریک را در او با مسئله اعتبار نکرده است و کوشیا انرا بر وجهی  
نمها و بعضی بر آنند که کوکب اول نهان و مسئله است در روز و کوکب ثانی نهان و مسئله







عباد الله انما انزلنا هذا القرآن  
 لعلكم تتقون واتقوا الله  
 الذي انزل هذا القرآن لعلكم  
 تتقون واتقوا الله الذي انزل  
 هذا القرآن لعلكم تتقون

چند سلطان بر جایت بر صور جانور را به سرد و تر و منقلب و افق و اوج و خلق و مرغی  
از نفع او دفع از سایر رُوح دیگر اکثر معوره و باطنی و جواهری بطریق مناصف هر دو  
نیتر قمت کردند چنانکه شش بر خرا که از اول اسد است تا آخر جد بر توالی و لایتنان  
گفتند و شش بر خرا که از آخر سرطان است تا اولد و بر خلاف توالی و لایتنان  
بترتیب فلک هر یک از حشمت و محیر و چون حرکت ایشان در و نوعست و خانه یافتند  
یکه در لایتنان افتاب و یکی در لایتنان ماه پس ابتدا بطارد کردند چنانکه عطار در اسرار محیر  
واقرب لایزال و خدست و ملازمت افتاب پس یکخانه او را در جنب خانه افتاب بر توالی  
یافتند و یکخانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و بطارد  
زهره را در خانه در جنب خانه های عطار یافتند که آن ثور و میزان است و مرغ را در  
در جنب خانه زهره یافتند که آن حمل و عقرب است و مشریر را در خانه در جنب خانه های  
یافتند که آن قوس و جوزا و زحل را در خانه در جنب خانه های مشتری یافتند که جماع  
و دلو است و گویند که چون کوکب زبیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین  
و فامی باشد سالم از جمع مکاره و مرقه الحال و لهذا بیت را اقوی قوی گویند و برج  
مقابل خانه یعنی برج هفتم او را و بال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلاقت است  
یعنی برج مقابل بیت موضع و بال و نکبت باشد چه قبل از این مذکور شد که در برج  
مقابل است یکدیگر و گویند که هر کوکب که در و بال بود چون شخصی بود که در زندان و  
جای مکرر باشد و از اینکه گفتیم لازم آید که خانه های نیرین و بال زحل باشد و خانه های او  
زهره و در کتاب کفایة التعلیم مذکور است که اهل هند و بال را اعتبار نکنند و بعد از  
مخفی نمایند که اهل احکام بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان و کوکب که خانه های  
ایشان در مقابل یکدیگر باشد اقبال و اقشور حد و ثیکه از کائنات جو بود و اقسام  
از اقبال را فتح الباب گویند پس اگر فتح الباب از نیرین و بال باشد در و مشاعر لیل  
برف و شرط بود و در تابستان شستن کرفا و اعتدال هوا و اگر فتح الباب از عطار  
و مشریر باشد سبب توفیق هوا باشد پس اگر مشریر در این حال یکی از این دو متصل شود

[illegible]

الحمد لله



باد کلماتند و زد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ بود باز آن قوی آید و در علم برق بود  
 خصوصاً که عطار و بالشان منقل بود مجرم یا بشعاع و چو ثنائی بروج و از این تقسیم  
 کو اکب متصرف شدند و اسر و ذنب که از کو اکب پیشتند نه بیت باشد و نه و بال ایستند  
 سخن در احوال بروج اما احوال کو اکب از اینجمله سعادت و محنت ایشان است و استدلال  
 بر آن بعد از بحر بهر و امتحان از نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشان و خانه های نزدیک کنند  
 چنانکه گویند زحل محض اکبر است چه میان خانهای نیریز و خانهای زحل نظر مقابلت  
 که انرا نظر تمام دشمنی گویند و مریخ محض اصغر است بجهت آنکه میان خانهای نیریز و خانهای  
 مریخ نظر تربیع است که انرا نظر نیم دشمنی گویند پس از این حیثیت و ایضا از حیثیت  
 جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است بسبب آنکه میان خانهای نیریز  
 و خانهای مشتری نظر ثلث است که انرا نظر تمام دوستی گویند و زهره سعد اصغر است  
 بواسطه آنکه میان خانهای نیریز و خانهای زهره نظر ثلث است که انرا نظر نیم دوستی  
 گویند پس از این حیثیت و از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و نیریز از ثلث و سعد پس  
 زیرا که خانهای ایشان بر ثلث و سعد پس خانهای سعد بر و از مقابلت و تربیع و مقدار نه  
 محض اما از مقابلت و تربیع بجهت وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابلت خانهای محض اما از  
 مقدار نه بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهر است و معرفت احوال انظار از مودت  
 و عداوت و غیره و باب نوزدهم معلوم گردد انکه رقم و اس سعد است و ذنب یکد محض  
 اما ساعات و اس بجهت آنست که قمر و حال صغیر از عقد و اس تجاوز کند و معظم معمول  
 اما نحوست ذنب بجهت آنکه قمر و حال صغیر از عقد و ذنب تجاوز نماید و اکثر ربع مسکون  
 و بعضی گفته اند که اس چون سعد مجاسد او بود محض باشد و چون محض مجاسد او باشد  
 سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل و اس افزود است و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوب که  
 نمازج و اس بود قوت او زیاده شود و هر کوب که نمازج ذنب بود قوت او کم شود و کبید  
 چون کو کبست متوهم پس نحوست او متوهم نباشد و بر آن دلیل بنویسد و عطار و تابع کو کب  
 متصل به است یعنی بالذات نه محض نباشد و نه سعد چه میان خانهای نیریز و خانهای او



نظری واقع نیست بلکه ساقطند از یکدیگر پس تابع کوچه نباشد که متصل یا متصل به او باشد  
چنانکه اگر آنکو کب بعد باشد بعد کرد و اگر نحو باشد نحو بعد از ابراهان از کیا  
مجموعی غایت که اتاری که در عالم کون و فضا ظاهر میشود هر اینه بوجوه مؤثری و منافی  
شرطی باشد و مؤثر را فاعل خوانند و منافع را فاعل و فاعل از اهل تحقیق قدرتهای است  
و احکامات او ضاع بخوبی را شرط دانند و گویند که تجدد هر متجدد موقوف بر حصول آن  
شرط است چه بسبب حصول اثر آن تجدد بوقت خاص شده است و در وقت دیگر قابل  
اجتناب این عالم باشد و آنچه متعلق با جسم است مانند صورت و نفوس و اعراض و اتاری که  
بر این قوایل فایض میشود بحسب تجزیه مختلف یافته و گویند از اختلاف یا بحسب طبایع  
مواضع کو اکی باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و از زمان یا بسبب حالاتی که کو اکی  
در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل اینجمله در کتب مبسوطه احکام مثبت و افعال بروج  
نیز مختلف میشود بحسب حلول کو اکی در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حال  
انحراف و استقامت مزاج چه مشهور است که نسبت کو اکی بروج هم چنانست که نسبت اوج  
باشباح اما آثار مجرده کو اکی اعم از آنکه امر دیگر علاوه بر ایشان شود بسبب بروج یا غیر آن  
اینست که مصنف بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را انجس اکبر  
گفته اند چه این دو کیفیت که سبب قنای حیوانان است در کو اکی باطل است و چه نحو است فاعل را  
این تواند بود و بروج و افتاب گرم و خشکند لیکن کرخی افتاب بیشتر است از بروج و خشکی  
بسیار از افتاب و بعضی باین سبب که خشکی بروج در غایتست او را انجس اصغر گفته اند چه  
افراط خشکی یکی از اسباب مرگست و مشرب و زهره گرم و ترند و این دو کیفیت در مشرب در حد  
اعتدال است و بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب جوهر حیوانان این دو کیفیت است  
اثر طوبیت زهره در حد اعتدال است و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت  
او حرارت نیست و لهذا گویند سرد و تراست پس یک کیفیت حیات که در طوبیتست در او موجود است  
و بعضی از اینجهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و تراست بالذات لیکن باینجهت بر یافته اند که در  
حال از دیار نور و طوبیت قوایل در تریاید بود و در حال انقاص در تنافض و انقباض

نظری واقع نیست بلکه ساقطند از یکدیگر پس تابع کوچه نباشد که متصل یا متصل به او باشد  
چنانکه اگر آنکو کب بعد باشد بعد کرد و اگر نحو باشد نحو بعد از ابراهان از کیا  
مجموعی غایت که اتاری که در عالم کون و فضا ظاهر میشود هر اینه بوجوه مؤثری و منافی  
شرطی باشد و مؤثر را فاعل خوانند و منافع را فاعل و فاعل از اهل تحقیق قدرتهای است  
و احکامات او ضاع بخوبی را شرط دانند و گویند که تجدد هر متجدد موقوف بر حصول آن  
شرط است چه بسبب حصول اثر آن تجدد بوقت خاص شده است و در وقت دیگر قابل  
اجتناب این عالم باشد و آنچه متعلق با جسم است مانند صورت و نفوس و اعراض و اتاری که  
بر این قوایل فایض میشود بحسب تجزیه مختلف یافته و گویند از اختلاف یا بحسب طبایع  
مواضع کو اکی باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و از زمان یا بسبب حالاتی که کو اکی  
در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل اینجمله در کتب مبسوطه احکام مثبت و افعال بروج  
نیز مختلف میشود بحسب حلول کو اکی در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حال  
انحراف و استقامت مزاج چه مشهور است که نسبت کو اکی بروج هم چنانست که نسبت اوج  
باشباح اما آثار مجرده کو اکی اعم از آنکه امر دیگر علاوه بر ایشان شود بسبب بروج یا غیر آن  
اینست که مصنف بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را انجس اکبر  
گفته اند چه این دو کیفیت که سبب قنای حیوانان است در کو اکی باطل است و چه نحو است فاعل را  
این تواند بود و بروج و افتاب گرم و خشکند لیکن کرخی افتاب بیشتر است از بروج و خشکی  
بسیار از افتاب و بعضی باین سبب که خشکی بروج در غایتست او را انجس اصغر گفته اند چه  
افراط خشکی یکی از اسباب مرگست و مشرب و زهره گرم و ترند و این دو کیفیت در مشرب در حد  
اعتدال است و بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب جوهر حیوانان این دو کیفیت است  
اثر طوبیت زهره در حد اعتدال است و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت  
او حرارت نیست و لهذا گویند سرد و تراست پس یک کیفیت حیات که در طوبیتست در او موجود است  
و بعضی از اینجهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و تراست بالذات لیکن باینجهت بر یافته اند که در  
حال از دیار نور و طوبیت قوایل در تریاید بود و در حال انقاص در تنافض و انقباض



مستشرقین و مستشرقان

مستشرقین و مستشرقان



و بعد از آن دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و از اینجا گفتیم واضح و واضح کرد  
 که در روز یکشنبه رت ساعت اولی که آن ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد و  
 هشتاد و نه شمس است و در روز دوشنبه رت ساعت اولی که این ساعت یکصد و  
 بود از اینجا فرود در روز سه شنبه رت ساعت اولی که این ساعت چهل و نهم بود و پنج  
 و در روز چهارشنبه رت ساعت اولی که این ساعت هفتاد و نهم بود و عطار در روز  
 پنجشنبه رت ساعت اولی که این ساعت بود و هفتم بود و مشرق و در روز جمعه  
 رت ساعت اولی صد و بیست و یک بود و زهره و در روز شنبه رت ساعت اولی که  
 این ساعت صد و چهل و پنج بود و زحل و اینضا ظاهر کرد که رت ساعت اولی از شب  
 یکشنبه که این ساعت صد و پنجاه و هفتم از جمله ساعات مذکور و عطار در رت  
 ساعت اولی از شب و شنبه که این ساعت سیزدهم بود از اینجا مشرق و رت ساعت  
 اولی از شب سه شنبه که این ساعت سی و هفتم بود و زهره و رت ساعت اولی از شب چهارشنبه  
 که این ساعت سی و یک بود و زحل و رت ساعت اولی از شب پنجشنبه که این ساعت هشتاد و  
 پنج بود و شمس و رت ساعت اولی از شب جمعه که این ساعت صد و نهم بود و رت ساعت  
 اولی از شب شنبه که این ساعت صد و سی و نهم بود و رت ساعت ویم هر روز  
 و شب که باشد که فلک او تحت فلک کوکب رت ساعت مقدم باشد و هم چنین  
 رت ساعت سیم که باشد که فلک او تحت فلک کوکب رت ساعت دوم و علی هذا  
 الفیل و این از بیانی که قبل از این کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت بقدر  
 باز از زحل که چنانکه قبل از این گفتیم و مرار از این ساعات ساعات زمانست که اگر  
 مراد ساعات مستوی باشد هر این به حسب طول و قصر ایام و لیال بعضی از باب ساعات  
 روز از باب بعضی از ساعات شب شود و بعضی از این ساعات که عنقریب مذکور شد  
 رت هر روز و هر شب و ایام کوکب نباشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز تبدیل یابد  
 بگو که دیگر در هر روز رت ساعت اولی از روز باشد بحسب تقدیم او بر سایر ایام  
 ساعات از روز بناء علی هذا رت روز یکشنبه شمس باشد و رت روز دوشنبه زهره

اولی که  
 اخیر محمد بن  
 فی الزمان











دهند که صاحب برج دوم است از آن مثله یعنی اسد و قسم سیم بیشتر دهند که طنا  
برج سیم است هم از آن مثله یعنی قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم  
عطارد را و قسم سیم زحل را و قسم چهارم مریخ را و از اینها هر یک از آن اقسام  
را با این اعتبار در میان حق کنند و هر یک که از اینها است دهند چنانچه مقرر و بعضی

۲	۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۲	۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

در این جدول  
نمودار است

در این جدول

دیگر از هندوان در این تقسیم قسم اول را که در این جدول دهند و قسم دوم را بیشتر  
و هم چنین بر ترتیب تا قسم آخر از آن سیم باشد و آنرا از رطبان و ادوجان و ادوجان  
حق کنند و این اصطلاح بیکه مثل اصطلاح و بخواه است الا آنکه ترتیب صاحب

۲	۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۲	۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

در این جدول  
نمودار است

در این جدول



در دیکه از فوق بجانب تحت است و در ادراجا از تحت بجانب فوق پس در این ترتیب

چون نویت بر جل برسد باز از قمر باید گزیند و چون هر برج بدو قسم متساوی کنند و قسم اول از بروج مذکور بشمار دهند و قسم آخر بقدر و قسم اول از بروج مؤنث بقدر دهند و قسم آخر بشمار آنرا نیم هر خوانند و صورتش اینست و چون هر برج را بر هفت

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده

دقیقه و هشت ثانیه و سی و چهار ثلث بوده باشد و قسم اول از هر برج را چنانکه بر ج دهند و قسم دوم بگویند که فلک او تحت فلک صاحب برج بود یا و قسم سیم بگویند که فلک او تحت فلک قسم دوم بود و علی هذا فاشبه هفتم آنرا هفت خوانند و چون هر برج را بر هفت قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰

در دیکه از فوق بجانب تحت است و در ادراجا از تحت بجانب فوق پس در این ترتیب

چون نویت بر جل برسد باز از قمر باید گزیند و چون هر برج بدو قسم متساوی کنند و قسم اول از بروج مذکور بشمار دهند و قسم آخر بقدر و قسم اول از بروج مؤنث بقدر دهند و قسم آخر بشمار آنرا نیم هر خوانند و صورتش اینست و چون هر برج را بر هفت

قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده



کتاب جبر و کفر

قسم بوده باشد هر قسمی که درجه و بیست و نهم و قسم اول از محل بمرج دهند که صاحب  
حل است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است  
و علی هذا برترقی اقسام صد و هشتاد و نه و بصاحب اجناب و برج برترتیب نسبت  
کنند و چون نوبت بحوت رسد باز از محل گیرند تا آخر اقسام دو از ده برج که هر آن  
متعلق باشد بصاحب حوت که مشرب است و این را یعنی این اقسام را نه بهر خوانند  
و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهرهای موافق در عدد از سه برج  
که یک مثلث باشد یک کوکب را بود و این قوت نزد دهند و آن بسیار عظیم  
و معتبر است چنانکه هرگاه این قوت با قوت بیجمع شود از این کوکم گویند  
بفتح باء موحد و ضم كاف نازی و فتح ناء فوفانی و سکون میم یعنی خط اعظم

ا	خ	ه	م	ر	س	ی	ه	خ
ا	ل	ل	ل	خ	ه	م	ر	س
ه	خ	ل	ل	ل	خ	ه	خ	ه
ر	س	ی	ه	خ	ل	ل	ل	ل
م	خ	ه	م	ر	س	ی	ه	خ
ه	ل	ل	خ	ه	م	ر	س	ی
و	ه	خ	ل	ل	ل	خ	ه	خ
ر	س	ی	ه	خ	ل	ل	ل	ل
ل	خ	ه	م	ر	س	ی	ه	خ
ط	ل	ل	ل	خ	ه	م	ر	س
ی	خ	ل	ل	ل	خ	ه	خ	ه
ا	س	ی	ه	خ	ل	ل	ل	ل

جدول ضرب کتب									
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸	۲۰
۳	۶	۹	۱۲	۱۵	۱۸	۲۱	۲۴	۲۷	۳۰
۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶	۴۰
۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵	۵۰
۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۵۴	۶۰
۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹	۵۶	۶۳	۷۰
۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	۷۲	۸۰
۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱	۹۰
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰

۳۱۲۰ ر. دفعه دوم

وهم چنین برچی را بدوازده قسم متساوی کنند و لا محاله هر قسمی دوازده  
و نیم بوده باشد و قسم اول از هر برچی بصاحبان برج دهند و قسم دوم بصاحبان  
برچی که بعد از آن برج باشد و علی هذا انا اخر که قسم دوازدهم است از هر  
برج و این اقسام را اثنا عشر تیره و دوازده بهره خوانند پس چون گویند باد لیل  
دیگر در برچی باشد و از آن برج درجه و دقیقه چند قطع کرده باشد و در  
و نیم از آن مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و در درجه و نیم دیگر حصه  
برج دیگر که بعد از اوست و بهین دستوری بقیت تا اینجا که کمتر از حصه برج  
ماند از آن با ۲ هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه را درجه و هر

فیض



دقیقه را در اورد و از ده دقیقه گیرند ادرجی که نوبت باورسیده باشد انجا که

جدول اثنی عشری کواکب اینست

کواکب	الدبران	المیزان	الدبران	الدبران	الدبران	الدبران	الدبران
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲

منتهی شود موضع اثنی عشری از ان کواکب یا ان دلیل باشد و صاحبان بروج هر اینه صاحبان اثنی عشری باشد و این عمل را احکامیان بسیار معتبر دانند جدول اثنی عشری اینست و از جمله مضطحات اهل فن است که بعضی درجات از این بروج را درجات نوره خوانند و بعضی را فطره و بعضی را فطره یعنی غبار ناک و بعضی را خالی یعنی خالی از غواض مذکوره و هم چنین بعضی از درجات درجات

اینست

سمادک افرا گویند و بعضی را ابار جمع بر یعنی چاه از غایت محسوس و بعضی را مذکور و بعضی را مؤنث و ما بنحیه تعیین هر یک از این معتبرات و آنچه قبل از این مذکور شد جدول ابراد نمودیم تا بر معلّم الشان کرد و جدول اینست



[illegible]

مدد و مروت و وفاداری  
 مظهر و این صفات ظریف  
 غالب است بر این صفات  
 بسیار است آنچه مشهور و معروف است  
 که در حد و دولت است و این دو هم  
 برای چهار غرض است اول آن دو هم  
 چهارم شادی و غم و اسای و دشواری  
 نوزده قوه او زیاده شود و چون در درجه عالی  
 کثر شود و چون در درجه پایین

ولت جاد است	ولت جاد است
جد در سعا	جد در جابر
ط	د و ا ر ط
ح ه ا ا	ا ح ع ع ک ه ا
ا کا	- - - ا ر ا
ا ح و ا ه	ح س ر ا ا
ح ه د ر س	ح ه ک ا
- س ه ه	ا ر ا
ر س ح	ر ط س ر ک ا ا
ح و ا ه ا	ط - ح ر ک ا
د و ر و ر	ا ا ا ط
س ا ا	ا ر ط ط ا
ح ه ک ا	ا ر ا
ح ه ا	ر س و ا ا

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

ایده بیستم از عمر محمد حسن

میرزا محمد علی











گویشا را است اما یوب طهری که یکی از علما احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت  
 در صاحب شرفراشتن و صاحب عدل پنج و صاحب مثلثه اولی را چنانچه صاحب مثلثه ثانیه را  
 سه و شریک را دو و صاحب جبر را یکی و هم چنانکه مخطوط مذکور در اسرار بت یقین کرده اند  
 هم چنین هر یک از حدود و وجوه و در بیان و غیر ذلک از مثل چیز و جلب و هفت هفت و نه  
 بهر و اثنته عشره و فرج و سایر قوای کواکب که در میان ایشان متعارفست مرتبه یقین کرده  
 اند لیکن در مستوی زیاد از مخطوطات مشهوره اغلبا نکند و مراتب تاثیر اقوال  
 کواکب نامند نه مخطوطات چنانکه معاصر خود در شرح زج ایراد نموده و تفصیل اینها  
 تفصیل مراتب قوای کواکب را از کتب احکام طلب باید کرد و طایفه ای را بقضیل و توضیح  
 تمام در باب نوزدهم ایراد نمائیم تا رجوع بکتاب احکام بناید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب  
 خطی بجز خود در از خط باشد مرتبه او را در این خط ضعیف گیرند چه در اینحال قوت او  
 مضاعف کرده و اگر شهادت در دو کواکب مساوی نباشد هر دو کواکب مستوی گیرند و اگر  
 کواکب در شهادت قریب یک کواکب مستوی نباشد آن کواکب را شریک مستوی گردانند مثلا  
 خواستیم که پنج درجه ثور را مستوی بدانیم کواکب ناظر بجز زهره و زحل و قمر و شتر را  
 یافینم و شهادت زهره در این جوف بقول ابویوب طهری شانزده است زیرا که هم صاحب  
 بیت است و هم صاحب حد مثلثه اولی و شهادت قمر نه چرا که هم صاحب شرفست و هم صاحب  
 مثلثه ثانیه و آن دو کواکب بجز را در این جوف از مخطوطات حمیه نصیب نیست پس  
 مستوی زهره بود بشرکت شتر اما اگر چنانچه پنج یک از ارباب مخطوطات ناظر بجز زهره و قمر  
 نباشند که کیهن غریب است مستوی باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعیف و نامقبول بود  
 لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب هم از وی ساقط نباشند این قریب مستوی بنویسد و احکام  
 آنرا از رو تشکیه بدن به روح گویند و این طایفه را در علو العمد از بر کواکب مستوی  
 با هم چنانچه در شرفست بیوت و از ده کانه و مدلول است کواکب معنویان ایشان  
 مبتدا از این مدلول شود که منطق البروج را ابتدا از نقطه خالص بدو از ده قسم کنند و هر  
 قسم را بیته خوانند و از این بیوت چهار خانه را او تا دوازده خوانند چنانکه خانه اول را که

این کواکب در شهادت قریب یک کواکب مستوی نباشد آن کواکب را شریک مستوی گردانند مثلا خواستیم که پنج درجه ثور را مستوی بدانیم کواکب ناظر بجز زهره و زحل و قمر و شتر را یافینم و شهادت زهره در این جوف بقول ابویوب طهری شانزده است زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب حد مثلثه اولی و شهادت قمر نه چرا که هم صاحب شرفست و هم صاحب مثلثه ثانیه و آن دو کواکب بجز را در این جوف از مخطوطات حمیه نصیب نیست پس مستوی زهره بود بشرکت شتر اما اگر چنانچه پنج یک از ارباب مخطوطات ناظر بجز زهره و قمر نباشند که کیهن غریب است مستوی باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعیف و نامقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب هم از وی ساقط نباشند این قریب مستوی بنویسد و احکام آنرا از رو تشکیه بدن به روح گویند و این طایفه را در علو العمد از بر کواکب مستوی با هم چنانچه در شرفست بیوت و از ده کانه و مدلول است کواکب معنویان ایشان مبتدا از این مدلول شود که منطق البروج را ابتدا از نقطه خالص بدو از ده قسم کنند و هر قسم را بیته خوانند و از این بیوت چهار خانه را او تا دوازده خوانند چنانکه خانه اول را که

۹۹  
 در این کواکب در شهادت قریب یک کواکب مستوی نباشد آن کواکب را شریک مستوی گردانند مثلا خواستیم که پنج درجه ثور را مستوی بدانیم کواکب ناظر بجز زهره و زحل و قمر و شتر را یافینم و شهادت زهره در این جوف بقول ابویوب طهری شانزده است زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب حد مثلثه اولی و شهادت قمر نه چرا که هم صاحب شرفست و هم صاحب مثلثه ثانیه و آن دو کواکب بجز را در این جوف از مخطوطات حمیه نصیب نیست پس مستوی زهره بود بشرکت شتر اما اگر چنانچه پنج یک از ارباب مخطوطات ناظر بجز زهره و قمر نباشند که کیهن غریب است مستوی باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعیف و نامقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب هم از وی ساقط نباشند این قریب مستوی بنویسد و احکام آنرا از رو تشکیه بدن به روح گویند و این طایفه را در علو العمد از بر کواکب مستوی با هم چنانچه در شرفست بیوت و از ده کانه و مدلول است کواکب معنویان ایشان مبتدا از این مدلول شود که منطق البروج را ابتدا از نقطه خالص بدو از ده قسم کنند و هر قسم را بیته خوانند و از این بیوت چهار خانه را او تا دوازده خوانند چنانکه خانه اول را که



هر این برافق شریف واقع است و در طالع گویند خانه هفتم را که برافق عربی و اعراس  
و قد غارب خانه دهم را که بر نصف اعلی و ایزه نصف النهار است و قد انما خانه چهارم  
که بر نصف اسفل ایزه نصف النهار است و قد الارض اینها را و او تدبیر ان گویند  
که مدار احکام بر اینها است چه اقوی می شوند لهذا هر یک را بیت اقبال و میوند کوز خوانند  
و بیت ثانی و خامس و نهم و حاد و عشر را اایل الا و تا دخوانند از جهت سیلان هر یک  
بودن بجای و خود و از این حیثیت این چهار خانه را در قوت و وسط بیوت خوانند و بیت  
ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را ایل الا و تا دخوانند بسبب و ال هر یک از این  
مجاور خود و از این حیثیت این چهار خانه را اصغف بیوت خوانند و لهذا هر یک را بیت  
ادبار و میوند و ال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که مصنف جایزه اشتهر معلوم  
نیست و شاید که بحیثیت نظر و بطالع بوده باشد و بیت سادس و ثانی و ثامن و ثانی  
عشر ساقطند از طالع زیرا که هیچ یک از نظرات خسه میانه این بیوت و طالع مستحق  
نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی اینچنانکه معلوم نیست و باقی بیوت غیر از تاراج  
که ان ثالث و خامس و تاسع و حاد و عشر است تا طالع خیر میانه هر یک از بیت  
ثالث و حاد و عشر و میانه طالع نظر نشد پس است و میانه هر یک از این دو خانه دیگر  
میانه طالع نظر نشد و ظاهر است که بیوت ناظم اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه  
اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت زایل ناظر زیاده است از اایل ساقطه چنانکه  
قبل از این در شرح فرج کو الکیا بیغیر اشاره شده و از افراد هر یک از این انواع  
هر کدام بتوالی اقربند بطالع در قوت مقدم باشند بر آنکه بعدند الا افراد بیوت  
ساقطه که بعکس اینست است هر کدام بتوالی بعدند از طالع در قوت مقدم باشند  
بر آنکه اقربند و از اینکه گفتیم لازم آید که اقوای بیوت طالع نباشد پس تا شریسابع  
پس ابع پس حاد و عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اصغف  
جمیع بیوت بیت ثانی عشر است که هم زایل و هم ساقطند از طالع و هم اقرب با و بعضی  
بیت سادس و ثانی عشر فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد از خانه را

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



مذکور اند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث و باز از این دو از ده خانه و اینها ربع  
منقسم کنند و از اینجمله آن ربع را که میان مرکز عاشر و طالع است و هم چنین او را که  
میان مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکور گویند و آن ربع را که میان طالع  
و رابع است و هم چنین آن را که میان سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند  
و آن نصف که میان مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق نصف صاعد خوانند و آن  
نصف دیگر را که میان مرکز رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق  
افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یا زدهم طالع بود او تاد انطالع را او تاد فایله گویند  
چهار هریک در اینحال بیست فایله خود انتقال نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم  
طالع باشد او تاد انطالع را او تاد فایله گویند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زائله انتقال  
کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد او تاد انطالع را او تاد قائمه خوانند  
و قسم ثالث اضل است انقسم اول و قسم اول از ثانی و حده خانه پیش از مبداء الخانه باشد  
به پنج درجه تا پنجاه درجه قبل از مبداء بیت ثانی الخانه پس اگر درجه تقویمی کو که مثلا پیش از  
مبداء الخانه باشد به دو درجه خانه مقدم او را محل انکو کب ندانند بلکه همان خانه را  
محل آن اعتبار کنند هر چند در الحقیقه در الخانه نباشد و این اعتبار بسبب آنست که ناممکن  
باشد شمار در شب سابع و در روز بطالع در اندانست بیان انواع بیوت اثنی عشره  
اکنون در مدلولات هر یک شروع نموده مبیضه نماید که اقامد لولات بیوت او لا چون طالع  
مبداء ظهور وجود اشياء است و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شد و ایضا طلوع  
او البت بر تگون هر متکون و مؤثر در آن خصوصاً در نوع انسانی که اشرف و اکرم انواع  
مکونانست از این سبب گفته که بیت طالع خانه حیاست و نفس و جسد و ابتدای کارها  
و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زندگانی و سعادت  
و شقاوت و از اعضا منسوبست بسرو و بیکت و نیم که قابل طالع است دلالت کند بر  
ثانی موجود که آن هر انیه کیفیت اسباب بقا است و انرا معیشت خوانند و اقرب از اسباب  
غذا است و اوسط آن ذخایر اموال و ابعدا آن اعوان و انصار از اینجه گفته که بیت

مذکور اند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث و باز از این دو از ده خانه و اینها ربع  
منقسم کنند و از اینجمله آن ربع را که میان مرکز عاشر و طالع است و هم چنین او را که  
میان مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکور گویند و آن ربع را که میان طالع  
و رابع است و هم چنین آن را که میان سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند  
و آن نصف که میان مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق نصف صاعد خوانند و آن  
نصف دیگر را که میان مرکز رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق  
افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یا زدهم طالع بود او تاد انطالع را او تاد فایله گویند  
چهار هریک در اینحال بیست فایله خود انتقال نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم  
طالع باشد او تاد انطالع را او تاد فایله گویند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زائله انتقال  
کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد او تاد انطالع را او تاد قائمه خوانند  
و قسم ثالث اضل است انقسم اول و قسم اول از ثانی و حده خانه پیش از مبداء الخانه باشد  
به پنج درجه تا پنجاه درجه قبل از مبداء بیت ثانی الخانه پس اگر درجه تقویمی کو که مثلا پیش از  
مبداء الخانه باشد به دو درجه خانه مقدم او را محل انکو کب ندانند بلکه همان خانه را  
محل آن اعتبار کنند هر چند در الحقیقه در الخانه نباشد و این اعتبار بسبب آنست که ناممکن  
باشد شمار در شب سابع و در روز بطالع در اندانست بیان انواع بیوت اثنی عشره  
اکنون در مدلولات هر یک شروع نموده مبیضه نماید که اقامد لولات بیوت او لا چون طالع  
مبداء ظهور وجود اشياء است و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شد و ایضا طلوع  
او البت بر تگون هر متکون و مؤثر در آن خصوصاً در نوع انسانی که اشرف و اکرم انواع  
مکونانست از این سبب گفته که بیت طالع خانه حیاست و نفس و جسد و ابتدای کارها  
و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زندگانی و سعادت  
و شقاوت و از اعضا منسوبست بسرو و بیکت و نیم که قابل طالع است دلالت کند بر  
ثانی موجود که آن هر انیه کیفیت اسباب بقا است و انرا معیشت خوانند و اقرب از اسباب  
غذا است و اوسط آن ذخایر اموال و ابعدا آن اعوان و انصار از اینجه گفته که بیت



تانی خانه مالکند و عوا و انصا و حواد تصنیف و ایضاً دلالت کند بر خل و خرج  
و بر قول بعضی بر اکل و شرب از اعضا منسوبت بکردن و بدین سیم که زایل طالع است  
بر حالت ثالثه موجود و آن هلالیه کیفیت قوابع اسباب محیث است چون جو که  
سبب استمراء غذا است و برادر و خواهر که شرب و معین نالند و دلیل بر این دوام  
خصوایشانست بسبب جلب اموال از اینجهت گفت که بیت ثالث خانه برادرانند  
سفر هانزدیک و محو بل از جایی بجایی و ایضاً دلالت کند بر علم اندک و اسرار و اعضا  
بر دست و دوش و قد چهارم چون در رعایت خفاست علامه عواقب امور بود و امر  
که ماده موجود با و منتهی شود و چوید رود و وضع محل قرار و ثبات چو مسکن و املا  
ازین حیثیت گفت که بیت رابع خانه پدر و املاک و صنایع و عقار و عواقب امور  
و ایضاً رالت بر ملحق اموال و از اعضا منسوبت بینه و پهل و مقدمه و پنجم که نایل  
را بقست هلالیه دلیل دویم پدر بود که انفرز نداشت و اکل و شرب هدا یا که نتیجه املا  
و ارتقا است و از اینو اسطره گفت که بیت خامس خانه فرزندان و در سولان و هدا یا و اجزا  
و اکل و شرب است و ایضاً رالت بر عشقنازی و ملبوسا و شادی و سوره ها و صنایعها  
و از اعضا منسوبت پیشه دل و ششم که زایل رابع است دلیل باشد بر حال ناک  
او از عبید و خدام و ستود که از جمله اسباب مسکن است و بیماری که سبب محو حیاط است  
بجهت سقوط از طالع ازین علت گفت که بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و  
مرضها و افنها و دو ابصار است و ایضاً رالت بر کربخیه و کم شده و همت و از اعضا  
منسوبت بنا و شک و هفتم که و قد غارب است هلالیه ضد طالع بود و نظیر او بر دال باشد  
بر ازواج و شرکاء و سبب هلال و قناء و چو اصناد و خصوصاً ازین وجه گفت که بیت سابع  
خانه شرکاء و ازواج و عورتانست و ایضاً رالت بر اصناد و خصوصاً مقصد مسافران  
و کرایه و ارزانی و از اعضا منسوبت بر مرز و زیر ناف و هشتم که نایل سابع است  
دویم از ازواج بود و چون مقابل و ضد ثانیست دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود  
ازین ممر گفت که بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراثها و اموال عورت و غم و اندوه

بیت نهم

بیت چهارم

بیت پنجم

بیت ششم

بیت هفتم

بیت هشتم



وایضا در کتاب براموال حضور و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوب است بآلات شهوه  
و تنقید و رسم و نظم که ثانی ببت پولست دلالت کند بر حالت ثانی او از حیثیت نقاب مثل  
امور اخروی و از حیثیت فرعیت مثل خواب چه ننگه التوم اخ الموق مشهور و معروف است  
و نیز چون بخت ثالث است و اقوی از اول و دوم بر علم بسیار و سفر و راز و نیاز و بل گفت که  
ببت تاسع خانه سفر و ورودین و علم و زهد و فکر و عقل و خواب است و ایضا در کتاب  
وفادار است و تدبیر و کیفیت احوال غایب و از اعضا منسوب است بخت نهم و دهم چون ارفع  
و اعلی و اقوی پولست و نظیر بیت الالباب ازین سبب گفت که بیت عاشر خانه سلطان  
وفاداران و اشغال و اعمال سلطانیت و ایضا در کتاب صنعت و رفعت و مشهور  
و معروف کشتن و از اعضا منسوب است بر گین و یازدهم چون تازی و هم است و اقوی  
است بپوت و پایله ازین دلالت گفت که بیت حاد یعشر خانه درستان و امیدها و سعاد  
است و ایضا در کتاب بر و زرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا  
منسوب است بپایان و در ازدهم چون ضعف و انحراف پولست و نظیر ششم ازین دلالت  
گفت که بیت ثانی عشر خانه اعدا و شقا و هار و تان و چهار پایان بر رگست و ایضا در  
بر گرفتاری و بند و زندان و دین و ننگ و غرامت و امراض مزمنه و از اعضا منسوب  
بقتله و اینست نمایی سخن در مدلولات بیوت اما منسوب است بکلی و اکبر چون  
زحل نفس اگر است و بطی السیر هر انیز منسوب است باشی اخفیه و امور که متعلق باشد  
ببطور از اینجهت گفت که زحل کو بی السیر و دهقانان و ارباب قلاع و خانه ها و اهل  
و غلامان و شیاطین و مردم سفله و خست و زاهدان بی علم و از اخلاق مکر  
و کینه و حق و جمل و مجاز و قار و سیر کاری و کاهل و مشتری چون سعدا کبر است و بطی  
السیر دلالت کند بر تانی و ثبات و رفعت و منزلت و اشیاء شریفه ازین سبب گفت که مشتری  
کو کینا شرافت و علما و قضاه و امراء با عدل و بصفه و ذرای جلیل القدر و رفیع المنزله  
و اهل مناصب و زکا و اغنیاء و از اخلاق علم و سخا و علو همت و جفا و خیر و تواضع  
و صدق و وفا و مریخ چون بخش صفر است و بیع السیر دلیل بود بر اشیاء محترمه و امور

نہ

لیکھی

میتا

بسم الله الرحمن الرحيم

زحل

۱۰۰

میخ







بگو اکت محمد محمود الناشر است و نظر دشمنی با اینها یعنی کواکب خمس در این مرتبه نیست معلوم نیست یعنی  
محمود است یا متوسط است یا نه حمل هم علی الاختلاف و نظر دشمنی بگو اکت خمس معلوم الناشر است و نظر دوستی با این  
یعنی کواکب خمس را نیز نسبت بلکه قبل الذم است و شاید که در بعضی موارد محمود باشد بنا بر مناسبت  
مقارنه و مجاسده با کواکب سعوی و عقده سعد و سعادت بفرایند با کواکب خمس و عقده خمس در نحوست  
و از آنچه قبل از این در احوال کواکب مذکور شد معلوم و مفهومیست که مقارنه و تربیع و مقایله با اینها مذکور  
و مثلث و تسدیس محمود و همچنین مذکور شد است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است و نیز  
بنا بر دانسته که هر یک از این نظرات که حکم از مذکور شد اعم است از آنکه میان دو کوکب باشد یا میان دو  
از فلان کوکب بعد از بر فطرت سلمه مخفی نماید که چنانکه نظر متنوع با انواع است تناظر نیز بوی باطلع  
بچند نوع منقسم است و هر یک از این انواع که بعد از این بتفصیل موضح کرد تقریبی باشد تحقیق تقریبی از بزرگتر یا  
دو کوکب متحقق شود و در بیان نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه بینه نداشت دهد تحقیقی آنکه وقوع نظری  
تناظر در یک آن باشد پس مضمون بصد بیان این مدعا بر آمده صفر ماید که و تناظر بر انواع است از جمله آنکه  
و آن در بومی مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در  
آخر جد و در مطلع مثل آنکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان  
و تناظر تقریبی در این نوع نیز همین نجح باشد لیکن تحقق آن مشروط است بآنکه در غیر اول و آخر این بروج اتفاق افتد  
نوع دیگر از انواع تناظر تربیعی و دیگری است قبلا و آن بقیاس بر تسدیس معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در بومی مثل  
آنکه یک کوکب در منصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منصف حقیقی اسد یکی در منصف حقیقی عقرب باشد و دیگری  
در منصف حقیقی دلو بود و مطلع مثل آنکه یک کوکب در منصف حقیقی دلو و دیگری در منصف حقیقی ثور یا یکی  
در منصف حقیقی اسد باشد و دیگری در منصف حقیقی عقرب تناظر تقریبی در این نوع نیز همین نجح است  
ولیکن تحقق آن مشروط است بآنکه در این بروج دست نهد که آن نیز اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال اقرب  
از آن نیز دیگری در منصف حقیقی و آنچه در این دیگر واقع شود تناظر مثلثی تقریبی خواهد بود بشرط آنکه در اول و آخر بروج  
بنا شد و تناظر استقبالی در بومی مثل آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول  
میزان باشد و دیگری در آخر حوت و مطلع مثل آنکه یکی در اول جد باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول  
سرطان بود و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی در این نوع نیز همین نجح باشد الا آنکه حصول آن مشروط است  
بآنکه در غیر اول و آخر این بروج دست نهد و حکم انواع تناظر مطلق و تاثر حکم انواع نظر است کل النظر

چون



و اما تناظر ثلثه بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح می فصل نصیریه و صاحب شجاره و اما بقیاس تناظر  
و بقیاس تناظر قدیمی باشد که واقع باشد چه هرگاه قوس تناظر رسد پس از طریق مترادف شود بر سبیل  
تساوی تا بجای که مضاعف کرد تناظر ثلثه بمقدور رسد از دو نوعی مثل آنکه یک کوکب را اول تو باشد  
و دیگری بر خواسد با یکی را اول عقرب باشد و دیگری بر خواسد و در مطیع مثل آنکه یک کوکب را اول  
باشد دیگری را آخر ثور با یکی را اول اسد دیگری را آخر عقرب پس اتفاق عدم وقوع تناظر ثلثه صحیح  
نباشد غایتش آنکه موضع کوکب بین متناظرین از بروج در این نوع و نوع تریب می مشترک میشود بخلاف  
انواع دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر ثلثه نتواند شد مگر آنکه عدد  
اشتراک محل کوکب از بروج در دو نوع از تناظر شرط کرده باشند یعنی نماید که بعضی از اهل این فن چون تناظر  
حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان تناظر تریبی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع تریبی فصل  
مشترک میان دو بروج دست میدهد بخلاف نوع تریبی که نه چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج در غیر  
این نوع مشخص و معین نباشد در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخل تمام است و در بعضی تقاوم  
گاه باشد که در آن واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی تناظر حقیقی اتفاق افتد از برای  
اختصاص و ترک تکرار و رقم از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر قدیم و تناظر نوی چنان  
نویسند سظم و مطلع چنین سطح و اتصال جامع نظر تریبی و تناظر نوی چنین نویسند عظم و مطلع چنین  
عظم و اتصال جامع نظر ثلثه و تناظر نوی چنین نویسند سطح و اتصال جامع نظر ثلثه و تناظر نوی چنین نویسند  
و مطلع چنین سطح و گاه باشد که بجای حرف هم زای مفهوم قوم سازند که علامت آن نیست و بعد از فراغ بیان نظرات  
و تناظرات و اثبات سعد و غر هر یک شروع در مد بدایت و غایت آن اثبات نمود و میفرماید که کوکب متوجه نظر  
با تناظر کوکب دیگر یا متوجه نجاسد یکی از عقدین قمر باشد هر چند پیش از رسیدن بحقیقت نظر با تناظر باجماع  
بچند درجه سعا و نحوشت آن نظر با تناظر باجماع است که بیکند و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود ناچند درجه  
از انصراف و آن سعا یا نحوشت طے باشد و لم این مقولات بتجرب و امتحانست و از درجاء انوار و اجرام گویند  
جمع جرم که اینجا بمعنی اکتسابست و جرم هر یک از علوین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدم نه درجه و از آن  
بعضی گفته اند هشت درجه بعضی گفته اند نه درجه و مقید بقول او است و از آن شمس یا نوزده درجه و از آن هر یک از  
هفت درجه و از آن قمر هر یک از عقدین او و درجه و یکی از فضلاء این مقارن را بجه حفظ یا بنوعی در سلك نظم کنند  
و هو هذا بلان اجرام ثلثه لیس فی الخ سبه هیز در ویت کامل منب نظر لک و چون کوکب

و اما بقیاس تناظر قدیمی باشد که واقع باشد چه هرگاه قوس تناظر رسد پس از طریق مترادف شود بر سبیل  
تساوی تا بجای که مضاعف کرد تناظر ثلثه بمقدور رسد از دو نوعی مثل آنکه یک کوکب را اول تو باشد  
و دیگری بر خواسد با یکی را اول عقرب باشد و دیگری بر خواسد و در مطیع مثل آنکه یک کوکب را اول  
باشد دیگری را آخر ثور با یکی را اول اسد دیگری را آخر عقرب پس اتفاق عدم وقوع تناظر ثلثه صحیح  
نباشد غایتش آنکه موضع کوکب بین متناظرین از بروج در این نوع و نوع تریب می مشترک میشود بخلاف  
انواع دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر ثلثه نتواند شد مگر آنکه عدد  
اشتراک محل کوکب از بروج در دو نوع از تناظر شرط کرده باشند یعنی نماید که بعضی از اهل این فن چون تناظر  
حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان تناظر تریبی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع تریبی فصل  
مشترک میان دو بروج دست میدهد بخلاف نوع تریبی که نه چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج در غیر  
این نوع مشخص و معین نباشد در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخل تمام است و در بعضی تقاوم  
گاه باشد که در آن واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی تناظر حقیقی اتفاق افتد از برای  
اختصاص و ترک تکرار و رقم از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر قدیم و تناظر نوی چنان  
نویسند سظم و مطلع چنین سطح و اتصال جامع نظر تریبی و تناظر نوی چنین نویسند عظم و مطلع چنین  
عظم و اتصال جامع نظر ثلثه و تناظر نوی چنین نویسند سطح و اتصال جامع نظر ثلثه و تناظر نوی چنین نویسند  
و مطلع چنین سطح و گاه باشد که بجای حرف هم زای مفهوم قوم سازند که علامت آن نیست و بعد از فراغ بیان نظرات  
و تناظرات و اثبات سعد و غر هر یک شروع در مد بدایت و غایت آن اثبات نمود و میفرماید که کوکب متوجه نظر  
با تناظر کوکب دیگر یا متوجه نجاسد یکی از عقدین قمر باشد هر چند پیش از رسیدن بحقیقت نظر با تناظر باجماع  
بچند درجه سعا و نحوشت آن نظر با تناظر باجماع است که بیکند و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود ناچند درجه  
از انصراف و آن سعا یا نحوشت طے باشد و لم این مقولات بتجرب و امتحانست و از درجاء انوار و اجرام گویند  
جمع جرم که اینجا بمعنی اکتسابست و جرم هر یک از علوین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدم نه درجه و از آن  
بعضی گفته اند هشت درجه بعضی گفته اند نه درجه و مقید بقول او است و از آن شمس یا نوزده درجه و از آن هر یک از  
هفت درجه و از آن قمر هر یک از عقدین او و درجه و یکی از فضلاء این مقارن را بجه حفظ یا بنوعی در سلك نظم کنند  
و هو هذا بلان اجرام ثلثه لیس فی الخ سبه هیز در ویت کامل منب نظر لک و چون کوکب















و شرح کرد و بودن کوکب در اینحال در اینموضع دلیل سعادت های عرضی بود مثل جاه و  
مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سعادتی است و آن است که کوکب بنظر دوستی  
بکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برجی باشد که دو کوکب صعود را است بر قوت ذاتی  
و عرضی محیط باشد یا آنکه کوکب هم در آن برج باشد یا آنکه یکی در درجهم آن برج باشد و دیگری  
در درجه دهم و این دو وضع هر یک از اقسام حدی است پس آن کوکب در اینحال  
محمود یا مضبوط بین السعدین گویند و مخفی نماید که هم چنانکه قوت های کوکب  
سه نوع است ضعیف یا نیز سه نوع است ذاتی و عرضی و بخوستی و تمثيل هر يك عاكس آن  
که در انواع قوای صفی کور شد کل لتظيره بعد هذابت باید دانست که قوت و ضعف کوکب  
از آنچه اکابر این فن وضع کرده اند صد و هشتاد و چهار ضعیف است و صد قوتها  
و هشتاد و چهار در ضعیفها و تقصیل هر يك در کتاب المایه الکلام و دلیل المصنفین  
با حسن و جوه موده اند پس ما آنها را بعبارة مختصر و اشارتی موضح باین کتاب نقل نمایم تا  
طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد و الله الموفق والمعين پوشیده نماید که قوت و ضعف  
کوکب را بجهت شمس قسم کرده اند عظیم اثر و میان اثر و حقیقت اثر و باز هر يك از این اقسام را در  
مرتبزهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثانیة عقلیه میان این اقسام هر اینه باشد پس  
شهادت و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد و را  
يك مرتبه خبر بود یعنی بکثرت و هم چنین در تزايد يك يك بالامبریه تا منتهی شود با آنچه اثر اعلی  
مراتب باشد و او را هر اینه شهادت باشد اما اقسام قوتها قسم اول سی و يك است از انجمله پنج عظیم  
الاشراف اعلی مراتب آخانه در درجه شرفست ابتزاز یعنی بودن کوکب را قوی بیوت از بیوتات  
اشنی عشرته چون طالع و غاشر و خاد و عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که بیشتری از  
کوکب و ناظر باشند کمال ابتزاز نگاه باشد که با وجود اینحال در خطی از خطوط ذاتیه خود  
باشد و در از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال و هبوط چون کوکب و یکی از بیوت  
بود مبتز گیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرضی با ذاتی معارضه نتواند نمائیم یعنی  
دوری کوکب از افتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده گرفته اند و تقسیم عطار دانه

الکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برجی باشد که دو کوکب صعود را است بر قوت ذاتی و عرضی محیط باشد یا آنکه کوکب هم در آن برج باشد یا آنکه یکی در درجهم آن برج باشد و دیگری در درجه دهم و این دو وضع هر یک از اقسام حدی است پس آن کوکب در اینحال محمود یا مضبوط بین السعدین گویند و مخفی نماید که هم چنانکه قوت های کوکب سه نوع است ضعیف یا نیز سه نوع است ذاتی و عرضی و بخوستی و تمثيل هر يك عاكس آن که در انواع قوای صفی کور شد کل لتظيره بعد هذابت باید دانست که قوت و ضعف کوکب از آنچه اکابر این فن وضع کرده اند صد و هشتاد و چهار ضعیف است و صد قوتها و هشتاد و چهار در ضعیفها و تقصیل هر يك در کتاب المایه الکلام و دلیل المصنفین با حسن و جوه موده اند پس ما آنها را بعبارة مختصر و اشارتی موضح باین کتاب نقل نمایم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد و الله الموفق والمعين پوشیده نماید که قوت و ضعف کوکب را بجهت شمس قسم کرده اند عظیم اثر و میان اثر و حقیقت اثر و باز هر يك از این اقسام را در مرتبزهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثانیة عقلیه میان این اقسام هر اینه باشد پس شهادت و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد و را يك مرتبه خبر بود یعنی بکثرت و هم چنین در تزايد يك يك بالامبریه تا منتهی شود با آنچه اثر اعلی مراتب باشد و او را هر اینه شهادت باشد اما اقسام قوتها قسم اول سی و يك است از انجمله پنج عظیم الاشراف اعلی مراتب آخانه در درجه شرفست ابتزاز یعنی بودن کوکب را قوی بیوت از بیوتات اشنی عشرته چون طالع و غاشر و خاد و عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که بیشتری از کوکب و ناظر باشند کمال ابتزاز نگاه باشد که با وجود اینحال در خطی از خطوط ذاتیه خود باشد و در از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال و هبوط چون کوکب و یکی از بیوت بود مبتز گیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرضی با ذاتی معارضه نتواند نمائیم یعنی دوری کوکب از افتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده گرفته اند و تقسیم عطار دانه



و ربع قبل و ربع مذکر  
دو ربع باشد که یکی از عاشق و شایع  
دیگر از سابع تا رابع و ربع مذکر  
لعکس این باشد منته ۱۲

سرشت مسبو  
یعنی حرکت شبانه روزی  
اوزا آمد بر حرکت شبانه  
روزی وسط او شده

جرم ثابت و بعضی کونند که در  
هر کوبی مثل درجه بحران ثابت شود  
درجه بحران خفروی بود از مدار  
که خفرو که کوب دروی باشد نه

[illegible]

قوت بود زیرا که کسب جوهر آفتاب کند و لهذا او را در اینحال آفتاب تانی خوانند و بضمیم  
دلیل عزت و جاه و عظمت باشد که جرم ثابت و سعد یعنی درجه ممر کوکبی از سیادت مثل درجه  
ممر کوکبی از صعود ثابت شود و بمرکز این اصناف در این مرتبه نه باشد و شش عظیم  
اثر او وسط مراتب آبرج شرف استقامت سیر است اعتدال یعنی فلک ان کوکب از فلک  
آفتاب اعلی باشد و دستوریه جلیب طریقه نوره یعنی بودن کوکب در میان این درجه شرف  
آفتاب و قمر و بمرکز هر یکی از این اصناف در این مرتبه هشت باشد و بیست عظیم اثر او در  
مراتب آتشی و علو و ارتفاع و تشریف سفلی را است بابت اقبال و درجه طالع و درجه غاشق و عد  
عرض و درجه اوج و درجه تدویر و وسطی و درجه دفع قوت و دفع طبیعت و اقوال  
در مکان یعنی بودن کوکب در خطوط خورشید قوی الحال و ذوالهینان یعنی بودن  
کوکب در غاشر و مطرح شعاع هر دو و تربع او فوق الارض و امر در قران یعنی از کوکب  
که در قران کوکب دیگر مستعلا باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگری هر دو  
و این اکثریت بحسب اجزای نصف فاصل و تدویر هر کدام است یعنی نصف الامر و انما رجت صعود  
ها حد و امکان سهم السعاده و اظهر و یعنی تحت الشعاع نباشد و آجمع نور و انقل نور  
استیلای بر خیز و مقدم و بمرکز هر یکی از این اصناف در این مرتبه هفت باشد اما اصناف قوت  
قسم دوم چهل و چهار است و باینکه اعلی مراتب استقامت سرعت سیر و بعد  
سعد و شله اولی صعود در فلک و صعود در فلک تدویر و صعود در شمال یعنی  
در شمال سعد النهار بود و مع هذا غایت تنافع او و زیروز متزاید باید بودن کوکب  
فوق الارض بودن کوکب مذکور در برج مذکور و مؤنث در برج مؤنث آبروی از نخوس و بمرکز  
هر یک از این اصناف در این مرتبه شش باشد و پانزده میان اثر او وسط مراتب استقامت  
یعنی بودن کوکب در راجز و بازدهم و بمرکز هر یکی از این اصناف در این مرتبه شش باشد اما از بادت نور و زیادت  
قد و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطق و نیم و سیم باشد اما از بادت نور و قمر و قمر و قمر  
که از تربع اول که او را با آفتاب افتد در گذشت و بدویم و سیم و زیادت سیر و زیادت  
عدد و زیادت حساب این هر دو در متجه و قمر و کوکب فایده بود از قمر و اما















هر یک از این اصناف را نیز تدریجاً باشد و ستر حقیقتاً اثر از این مراتب آبرج جنوبی ۴ برج  
و ششمی ۳ برج معوج الطلوع و طبره هر یک از این اصناف را نیز تدریجاً باشد اینست  
تمامی سخن در قوت و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که چنانکه هیچ شیخی  
نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم آمیخته نبوده و هم چنین هیچ کس نباشد  
در هیچ موضعی که قوت او منوج نباشد یعنی وضعی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند  
که متوجه احکام بخوبی شوند شرط آنست که اول ضعف قوت کواکب تمام ضبط کنند و بعد  
از آن به هر یک قوت و ضعف آنها یکدیگر مقابله کرده از آن میان استخراج خاص استنباط  
و استخراج نماید تا بحسب مقتضای قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی که از آن  
گرفتند مستحکم و معتدل علیه باشد و الله خیر الوافین و احکم الحاکمین و السلام  
در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیقه مخفی نماید که اینها  
دانشینان در اصول اختیارات از واجبات پنج است اول معرفت حلاخیات  
دویم معرفت فائده اختیارات سیم معرفت اشتغالی که مستحق اختیارات باشد  
باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیارات از اوضاع فلكی و آن دو قسم بود یکی آنچه  
در وسعت وقت ضروری باشد و دیگری آنکه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم  
محدورات اختیارات از اوضاع علوی یا افاضی اختیارات از اکابر اختیارات بنوعی  
تعریف کرده اند گوشتیاری در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیارات سباده الوقت المختار  
و ملائمة للغرض المطلوب و نماز جنة لصاحب الطالع امتزاجاً محموداً و حصر امام المدفون  
فخر الملة و الدین و از این اختیارات علاوه بر این اعتراضات کرده و بچند وجه آنرا  
مردود ساخته و خود چنین تعریف کرده که اختیارات عبارتست از گردیدن وقتی که قهریب  
وقتها باشد که یافته شود از اوقتها که موافق مقصود بود در امدت که الوقت بد  
وی طلب کنند و مقصود را حواشی شرح بدیت با بسط لایب آورده که تقریباً تمام مقصود  
است بآنکه در مدت مفروضه ممکنست که در وقت یافت شود که مناسب الشیاء بمقصور  
على التوبة باشد و خود چنین تعریف کرده که اختیارات یعنی وقتی است که بهتر از اوقات



نباشد بزم مجسم از اوقاتی که مناسب بر مقصود بود در اندت که شروع در آن امر مطلق  
 بود اتفاقاً ثلثه اختیار میسر برده شده ایست که بطریقش که پیشوای اهل این صناعت است  
 در ثمر الفلک در کلاه هشتم ایراد فرموده و افضل الحکماء و المهندسين المحققون الطو  
 علی الرحمة در شرح این کلمه فرموده که هر طالع که همه دلائل او مستعد و قوی بود آنکس  
 را که سعاد با این طالع بود نظری بنمود در همه سعادات و خیرات حظی بخورد و در شقاوت  
 و شرعی نظری بود و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود پس اگر طوالت و ادب  
 از هر دو صنف نباشد بعد از نکاحی دلائل خیر و شر هر کار که بر آن قرار گیران اقوام  
 آن دلائل خواهند و چون اختیاری کنند جهت شخصی که آنکس طالع اصلی باشد و  
 طالع محو بل یا دلائل خاصه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را اقوام  
 نباشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی باشد و سعادت اختیار با آن  
 ضم شود انتفاع از شخص با آن اختیار در رعایت کمال بود و اگر در طرف سعادت  
 متفاوت باشد و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیاده هم چنان نباشد  
 که اولاً اما اگر در طرف سعادت متفاوت نباشد و سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت  
 بود از آن اختیار اثری زیاده و سعادت مخسوس نشود و هم چنین اگر کمتر از آن بود  
 اگر چه استعمال اختیار در آن هر دو صورت بود بصورتی نباشد چه وجود آن اختیار  
 از فائده فی نفس الامر خالی نباشد و بر این قیاس باید که اگر آنجا که یک قوام در یک طرف  
 یابد و در طرف محسوس نباشد آنوقت کلام بر این است که محقق فرموده مشکل نمیشود با آن  
 شخصی در محسوس وقت مشغول باشد و اثر سعادت نباید یا در سعادت باشد یا محسوس  
 اشتغال نماید و اثر محسوس نیست یا بد یا اثر اختیار واحد رد و شخص مشغول در امر واحد  
 متکسر نبود و هم چنین وارد نباید سخن کسی که گوید که اگر دلائل اصلی و محو بل شخص  
 محسوس است سعادت اختیار مانع بجاصل نباشد و اگر دلائل اصلی و محو بل شخص  
 مستعد است اختیار تحصیل حاصل اما معرفت شغلی که مستحق اختیار نباشد  
 ایست که میفرماید که هر شغل که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج الیه باشد



در این شغل حاجت با اختیار نباشد زیرا که هر چه محتاج الیه هر روز یا هر شب باشد

عادت بر آن جاری شود و امور عادی قیام مقام امور طبیع باشد کما ینال العادة  
طبیقة تا اینکه انسان و ظاهر است که در امور طبیع اختیار را مدخل نیست اما در  
استغناء دیگر که هر این مستحق و محتاج اختیار است قیام اختیار باید کرد که من  
و بیت من و صاحب بیت من و گوئیم که شغل من منسوب با و باشد مثل آنکه در  
منسوب بر حل است و دعوی شرعی منسوب بشتر و علی هذا طالع وقت اختیار  
و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل مثل آنکه خانه نام منسوب الیه سفر است و خانه  
چهارم منسوب الیه رزاعت است و علی هذا و صاحب طالع اینها همه یا بیشتر صلاح است  
باشد در ضروریات اختیار در وسعت که در مقدمه و عود بود همین هشت چیز است  
و بعضی وقت گفته اند موافق این اقسام در اختیار اقل علائمه آورده و تحقق طریقه  
در سال فتنه کشیده و موافق این اختیار هر چه داری هفت چیز آورده تا بود کار  
تو نیکو و این هم در آن منضم حال هر مسمود باشد حال برج و صاحب حال طالع  
سالم باشد بپشت انقضای صاحب من و رعایت حال من و متعلقات او در این امر دون  
دیگر که اکبر بنا بر آنست که قریب است بارض از بانی اجرام پس تاثیر او در عالم سفلی  
اظهار باشد و این اسرع سایر سیارات است پس نسبت او به غیرات عالم عناصر اکثر باشد  
و نیز من از رعایت سرعت او از کواکب دیگر امروزه که اند و ان منراج سبب شد  
حوادث کرد کما قال البفراط ان العظم هو المتوسط بین الاجرام السماویة و الارضیة و  
هو القوة من الاجرام العلویة الی الاجرام السفلیة افان رعایت طالع وقت و صاحب طالع  
بر آنست که طالع را در میان تن رفتن از و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس و خط  
بدن عتلا و سمعاً از و اجناس است افان رعایت کواکب و برج منسوب الیه شغل الیم و  
ظاهر است در محتاج بپیدا برهان نیست و چون این هشت چیز که صلاح حال ایشان در  
اختیارات واجب لازمست بعضی کواکبند و بعضی منور و صلاح حال هر یک از این دو

ب	ش	س	س	س	م
ک	ف	ف	ف	ف	ف
ب	ب	ب	ب	ب	ب
ع	ب	ب	ب	ب	ب
ا	ا	ا	ا	ا	ا
ل	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ز	ز	ز	ز	ز
ر	ر	ر	ر	ر	ر
ج	ج	ج	ج	ج	ج
ن	ن	ن	ن	ن	ن
ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب





نوع غیر صلاح آن در یک راست پس بیجا هر یک جدا جدا در آمده میفرماید که صلاح ها  
بیوت نیستند که از جرم یا شغاع مخفی خالی باشد و سجد مجرم یا شغاع ناظر نباشد  
بایشان و صلاح حال گوید آنست که مسعود باشد بنظر مسعود و مع هند ابتوای دیگر  
که هر اینهم قوای الهی و عرضی است همه یا بعضی را راست نباشد و فساد حال بیوت و کواکب  
بقیاس بر این ند که بر شده معلوم شود پس فساد حال بیوت آنست که از جرم یا شغاع مسعد  
خالی نباشد و مخفی مجرم یا بنظر عداوت ناظر نباشد بایشان و فساد حال کواکب آنست که  
مغوس نباشد مجرم یا بنظر عداوت مخفی مسود مع هند ابغافها و یک هر یا بعضی مبدل نباشد  
و اگر صاحب بیت در وقت اختیار مخفی نباشد یا بتقدیر که مغوس نباشد از او  
زایل بود صلاح شرط فائده نه نه اند زیرا که قرد لیل ابتدا و خداوند بیت قرد لیل عاقبت  
و ظاهر است که حسن عمل محسن خانه است و جمیع کویند که چون خانه غرض و خداوند  
مغوس بود صلاحیت سایر دلایل فائده نه نه اند و بعضی از اصحاب بجهت بد رایز نابینا  
ایراد نمودند اگر صلاح حال فتر که در اختیار ذات دلیل ابتدای امور است مدتی نشود  
دلالة کند که انهم در ابتدا موجب نخواه نباشد پس چه این فساد یکی از سجدین خط  
باید کرد که در طالع یا عاشر باشد که طالع دلیل مبدء امور است و عاشر دلیل اتمام  
و اشغال و اگر مصلح نیز ملتزم شود لیکن صاحب بیت فرمود بود عند الضرورة  
جائز باشد عاشر آنکه انهم در ابتدا فساد مضایع گردد و در انتها صلاح بازاید  
و ضروریات موعوده اختیار عند ضیق الوقت همینها است که مذکور شد اما اموریکه  
رعایت آن سبب کمال اختیار بود پس است و مع از اینجمله بیک پیغمبر که الیق و افید است  
اختیار نموده میفرماید که در اختیار ذات نهادی اولی و الثانی بود که طالع و برج  
قمر برج نهادی بود و در اختیار ذات لیل برج لیل و برج نهادی و لیل قبل از ابر در  
باب شانزدهم ذکر یافتن اوقات اختیار پس است آنچه جمیع موربان متفق اند



انت که میباید که قمر تحت الشعاع و بخاسد یکد و زنب در طریقه محترقه و محصور  
 بین النخسین و خالی السیر و حشر السیر نباشد و خلا سیر او اعم است از آنکه منصرف  
 از نخس نباشد یا از سحر الا آنکه انصراف او از نخس باشد است و بعضی نظر عدا و فتر  
 با نخس و مستوطا و از طالع وقوع او در و بال و در او اخبر و حج که حد و در نخس  
 و بطو سیر و هیوطا در جنوب از جمله محدودات شمرد و ایضای باید که نیز بن هیکل  
 در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک میان نور و ظلت پس هرگاه حلول نیز بنی و طالع  
 انقار افتد چون اضواء کو اکبت هر این طالع بر حالت طبعی نمایند و در اختیارات  
 باعث عوارض مکرر و هر کرد و محقق نماید که قد اخل معتبر این فن منع همین در باب  
 قمر بنظر سید و انام ره سبب ان از ابوالخضر حکیم چنین نقل نموده که ماه که در طالع  
 رطوبت است پس تا اثرات غریبه در گوشت ظاهر شود و چون در طالع بود تغییر  
 عظم در گوشت پیدا یابد سبب ان اشتراک که مذکور شد لکن مولینا کمال الدین حسین  
 واعظ در لواحق البقیع آورده که حق النیت که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی  
 فضلا این دو بیت نقل نموده از قول حکیمان بجهان در شمار است نیز که بود بطالع  
 اندر ضرر است کاین کا وجهها از انسب با خطر است کاند در درج طالع هر روزه  
 خور است بهر تقدیر هر ص و وقوع نیز در طالع در جمیع اختیاران جایزند اشهر  
 مکرر و اختیار کار به که ثبات و در ام ان مطلوب بود ظاهر این قید در باب انفا باشد  
 چه دوام را بقدر که اسرع کو اکبت نسبت نباشد و در اکثر کتب و رسائل که منع وقوع  
 قمر از طالع کرده اند و قید کرده اند که الا در بیع و شر و شرع سرعت بجز  
 مطلوب است کما قال کوشیار القمری حد الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشرک و  
 البیع اذا کان سعودا و در امور مفضی بشر آفت مثل تحریب حصون و قلاع و قتل بلاد و  
 قری و استعمار و مملکات باید که قمر نخس نباشد لیکن بشرط انکه در او تادم معتبر

عدا و سیر و هیوطا و در و بال و در او اخبر و حج که حد و در نخس

و در طالع نباشد زیرا که طالع مشترک میان نور و ظلت پس هرگاه حلول نیز بنی و طالع انقار افتد چون اضواء کو اکبت هر این طالع بر حالت طبعی نمایند و در اختیارات باعث عوارض مکرر و هر کرد و محقق نماید که قد اخل معتبر این فن منع همین در باب قمر بنظر سید و انام ره سبب ان از ابوالخضر حکیم چنین نقل نموده که ماه که در طالع رطوبت است پس تا اثرات غریبه در گوشت ظاهر شود و چون در طالع بود تغییر عظم در گوشت پیدا یابد سبب ان اشتراک که مذکور شد لکن مولینا کمال الدین حسین واعظ در لواحق البقیع آورده که حق النیت که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی فضلا این دو بیت نقل نموده از قول حکیمان بجهان در شمار است نیز که بود بطالع اندر ضرر است کاین کا وجهها از انسب با خطر است کاند در درج طالع هر روزه خور است بهر تقدیر هر ص و وقوع نیز در طالع در جمیع اختیاران جایزند اشهر مکرر و اختیار کار به که ثبات و در ام ان مطلوب بود ظاهر این قید در باب انفا باشد چه دوام را بقدر که اسرع کو اکبت نسبت نباشد و در اکثر کتب و رسائل که منع وقوع قمر از طالع کرده اند و قید کرده اند که الا در بیع و شر و شرع سرعت بجز مطلوب است کما قال کوشیار القمری حد الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشرک و البیع اذا کان سعودا و در امور مفضی بشر آفت مثل تحریب حصون و قلاع و قتل بلاد و قری و استعمار و مملکات باید که قمر نخس نباشد لیکن بشرط انکه در او تادم معتبر



و بیوت مقصوره ز ابل باشد تا حصول مطلوب خلل نشود و احسن آنست که در روز از در هم  
یا هفتم باشد که بدین اعدا و خصوصیت است و در امور که مطلوب شهرتش باشد باید که شهر  
شهر کو اکت فوق الارض باشد تا شهرت آن امر کا شتمن و وسط النهار باشد و حتم  
ناید که قریب نظر دوستی مقتل بگویم باشد که شغل مفروض از آن کو کبالتشانی باشد  
و چون این حکم خاص نیست بامور و مطالوبه الشهرة بلکه عام است در جمیع امور از این جهت  
آنرا با دیگر احکام ضم ساخته میفرماید که باجملة دهر شغل برج طالع و موضع شهر  
و موضعی که متر متصل با و باشد باید که مناسب آن شغل باشد و بعد از تقریر این  
اصول مشغول بامشله شده میفرماید که مثلاً از برای دیدن ملوک و اشراف و در مشایخ  
ای باید که سرطان و عقرب و جوزا و ثور اعلی برج قرابت و خانه قمر که کوکب انباء  
ملوکست و ثانی خانه مریخ که کوکب امر او سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب  
عظماء و اشرافست و اسد هر چند که خانه افتاد بکتا یا بحسب صورت دال باشد بر شرف  
و تسلط پس مختار عدم اختیار را و باشد و ایضا باید که متر ناظر بفتاب باشد یا بمشیر  
بنظر مودت تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه یا آن بزرگ مفتخر و  
مستعد گردد و اگر مراد از دیدن طلب عمل باشد باید که صاحب شرف و ثانی از خود  
بر باشد و بیکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع  
برج اسد و قمر و بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر صاعد و زاید النور باشد  
نور علی نور باشد و از برای جلوس پادشاه بر پهلکت قمر در اسد یا عقرب باید که  
دو برج تابستند چه ثبات در این امر مجوز است و مع هذا اول خانه افتاد بکتا که کوکب  
ملوکست و ثانی مریخ که کوکب امر او سلاطین است یا در یکی از دو خانه مشتری مشتری  
سعد اکبر است و بطی السیر و بیوت از منقلب و محمد اوتوب که یکی از علما احکام عقرب  
در این امر جایزند آشته بسبب هیو و قمر و عنایت و شرافت مریخ که صاحب عقرب است  
و ایضا باید که طالع در این اختیار از برج ثابت باشد و مستقیم الطالع و اوقات

در این ملک

و اینست  
جلوس



کتاب  
تعلیم  
ابتدا

سفر

کتاب  
سفر

ان بری النحوس و ایضا باید که قمر از اید النور نباشد و ناظر ناخواب بنظر مودت چه افشا  
کو کب ملوکست و اگر در این حال افتاب در وقت السماء که ارفع بودند باشد احسن و اعلی  
بود خاصه که وقت السماء در این هنگام بیت الشرف او باشد و از برای ابتداء تعلیم و هم  
ابتداء کتابت حمود و برج انبی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص است بنوع  
الانسان که مدد لکایا است ناظر بعطارده که کو کب ادیبان و کاتبان است نایست  
که کو که علماء و فقهاء است بنظر مودت تا معتم بر متعلم مشفق و مهربان باشد و اولی آن  
بود که این دو کو کب نیز در حال استقامت سیر یکدیگر متصل باشند و حذر باید  
کرد از آنکه سر تیج و زحل در طالع باشند چه اولی دلیل بغرب و ثانی دلیل نسیان  
بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه احد استقلیل بان و یکری بود بنظر  
مودت و طالع بر جمع حوائی بود چه حصول صوت و صدا با استعدانت هوا بود و  
از برای سفر نیز باید که قمر در برج او خیمه بود بنا بر مناسبت و منقلب باشد یا از حسی  
تا آن سفر نزدی غنیمتی برسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصاً عقرب که دلیل گران  
سفر و مشقت و خوف راه بود و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله لا تسافر القمر فی العقرب  
در این باب شاهد مقصد است و ایضا باید که قمر متصل باشد به برج بنظر مودت تا غنیمت  
فاطمان طریق بود و در فقا و سباهینا فافله متفق و مشفق باشند و از ایشان امداد  
و اعانت رسد و اگر ناخواب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خلد  
خانه قمر متصل بقمر نباشد و صعود و طالع وقت در این اختیار برج منقلب باید صعود  
بنظر مودت نیز و احتر از باید کرد از آنکه ماه در ابیع بود و خداوند طالع از طالع  
ساقط که اینها همه دلیل مشقت و عسر است مسافر بود و از برای سفر مجرب قمر در برج ابی  
باید بجهت مناسبت و محمد یوب برج خاکه جایزه داشته بنا بر مناسبت مقصد و خوف  
غرق چنانکه در سفر کهنیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا از وجین مبر از نحوس  
و باید که متصل بیک از صعود بود تا کشته سلامت بگذرد و صعود بودن بیت تاسع  
در هر نوع سفر از اتفاقا تحسنه باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر زحل و بکو که  
که معتم نباشد و هم چنین حذر باید کرد از حوالی کو که معتم بظالعه که اینها همه دلیل سکون



گشته و فرمانند سگان او باشد و از برای دخول در قمر در برج ثابت باید اگر مطلوب  
 کثرت اقامت باشد در آن بلد و الا برج زوج بدین فرماید که تا به ایستجو بود و تحت  
 الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اخذ ثواب باشد و ایضا باید که در او در خانه  
 خانه تحت الارض بود و نظریه بطالع یا خداوند طالع در این امر از جمله اتفاقات حسنه  
 باشد و از برای فرمودن این که قمر در برج منقلب یا زوج بدین باشد  
 زیرا که انقلاب باعث استبدال بود که در این هر کس را با رغبت امتساک فقر او مردم  
 به بضاعت این برج و جسد او است تا بدین لباس ایشان از ابد راس محفوظ و مصون  
 ماند و باید که قدر این اختیار متصل به هر کس که کوکب زینت است و حذر باید  
 نمود از بودن قمر در برج ثابت که مستلزم ثبات ثبات است خصوصاً آنکه در این امر  
 بسیار مذموم است چه ثابت ترین برج جهت کثرت مطالع و قرب سمت الاراس و ایضا  
 دالست بر فوخت و تسلط و کوبید هر که در حال وقوع قمر در اسد متلبس به لباس پوشود  
 آن لباس در بر وی بسوزد بلکه مبتلا با فتنه شود که هم تلفت بود و بودن قمر در این حال  
 بمقابله با مقدار ثواب مشعر باشد بر آنکه لباس ایشان لباس سرد و کریان خال کشد  
 کما اشار الیه الامام فی اختیاراته و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید خلاف آنکه ثبات  
 و صلحت و خیر المنجین زیرا که درین امر دوام و ثبات مطلوب است و عوالت غیر منفصل  
 اول عقرب که هبوط قمر در رعایت قوه ضعف است و بعضی غلام برج عقرب را مکرر دانند  
 یاد و میران باید که خانه زهر است یا در قوس که خانه سعد است متصل به هر  
 که کوکب عیش و عشرت است و اگر بیشتری ناظر باشد سعادت آن اختیار مضاعف  
 گردد خصوصاً که ثمر اید النور باشد و شاید که در محل و سرخان و جگود و لو  
 موضع ذنب زحل باشد که اینها سبب فقر و فقری گردد و در زفاف باید که  
 قمر در برج ثابت باشد که در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق نبود بغير از  
 عقرب چه خانه مرغ و هبوط قمر است و از این سبب سازگاری و خصوصیت شود  
 یاد و یکی از خانه های عطار در بنا مناسب است چه سنبله را بر صورت جباری بکن

در شهر مذکور  
 باید اندر برج ثابت

و الو شمس  
 نور در برج ثابت

طالع وقت باید معلوم  
 تا بود حمل کار تو محمود

در هر کس کف عیدی  
 اندر اینک باید چیده

تا بود در برج ثابت  
 خانه از بخش و فارغ از گناه

نکاح کس

در این امر  
 باید که در این  
 باید که در این

زفاف کس







در بر ج  
زراعت  
در بر ج  
اجاره  
در بر ج  
اجاره  
در بر ج  
عشر  
بنای  
بنای

بود و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعد و در زراعت کردن قدر و سرطان و  
یا برج خاکه باید زیرا که حصول ارتفاعات باستغنائت خال و البت و عدم جو از  
عقرب یا انکه برج الی است بتلبر النستکه هبوط قمر فانه ریح است و ایضا باید که  
طالع برج در جسدین باشد و خدایند شحال در برج منقلب یا ناظر بطالع و مبرا  
از نحوس و خد باید که از انکه مبرا منظر العبد بود که ان دلیل فساد تخم باشد  
و نظر نحوس را بصاحب طالع از جمله محذورات شمرده اند زیرا که ان علامت نزع  
و کشت باشد و در اجارات او اضره فتر در برج ترا به باید و محصور بین السعد و کبر  
نظر حاضرین و ایضا باید که مبرا ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای قنات  
فتر تحت الارض باید و در برج الی و اولی انکه در ثالث و خامس باشد و ناظر  
لسعود سیمنا بشری و صلاح حال زحل و نظر مودت مبرا او در این امر انجده شر  
و در رخت نشاندن فتر در برج ثابت یا در جسدین باید نه منقلب تا در خال سواد  
و نماید نزد و طالع بنی باید که از این برج بود و ایضا باید که فتر متصل بسعد باشد  
که ان سعد در طالع یا در عاشر باشد فخر خود بود و باید که زحل صالح الحال باشد و خد  
باید کرد از اتصال کوکبه که در هبوط باشد و در بنای نهادن باید که فتر زاید الی  
و الحساب بود و در برج ارضه باشد ثابت یا در جسدین یا لا یخفی علی المنظر و بنظر  
متصل بود بکوکبه که در شرف باشد تا ان بنای سارک و میمون بود یا در برج فوق  
فوق الارض و معان عدد ارضه را فلال تا ان بنای در مرتفع شود و زحل که کوکبه ارضه  
باید که در این اختیار فوقی حال باشد و ایضا باید که طالع یا مومنع صاحب طالع برج ارضه  
باشد و قدر اربع صالح الحال بود و خد باید از وقوع زحل در بیت رابع و سقوط خد  
خانه قمر و ایضا منخوس بودن صاحب طالع بخت الشعاع یا مبرا انجست نحوس از جمله  
محذورات و بنای های زیر زمین باید که فتر متصل بکوکبه باشد که تحت الارض  
و هابط بود و بنای در جنوب و بطریق در بنای بلاد و قمر و وقوع ثابت را که مزاج  
سعود باشند در او تاد طالع شرط کرده است و بودن ریح یا ثابت را که مزاج او بود



از برای کار  
کتاب

در بیت عاشق از جمله محمد و رات شمرده زیرا که این موضع علامت قتل متسلطان از ملا  
بود بل علامت قتل عام باشد معوذ بالله من هذا الیوم و رای وقت این مقوله را بر دعا  
ختم کرده گوئیم از برای دعا کردن مقود و یکی ز خانه ای مشترک به ناید متصل بکوی که  
باشد که او را بطلب و مقصد انشای بوده باشد در بعضی مجاسده مرابا نامشترک  
بعقد و اسر و قران عطار در ناکف انحصار این امر بعله شرایط ننداند و وصول  
کف انحصار بدایره نصف النهار در این باب مشهور و معروف است این قدر که مقصد ایراد  
عموده و ما الحاق کردیم و معرفت اختیار را تا اینجا کافی است و زیاده از این به طول  
مفصل است و الله خیر الوافقین و احکم الحاکمین قد فرغت من تألیفه فی جمادى الاول  
سنه ثلث و ثمانین و ثمان مائده و الف عبد المذنب عبد الحکیم محمد البرجندى بحمد الله  
عنه سیما تصویف خط الشارح قد تمت و کلت تشریح هذه الابواب بعون الملك الوهاب  
لاستفادة الاخوان و الاخطاء من الترتيب الذى به عن قلوبهم اجمعين

مداسته و استكمال الکتاب الحمد لله رب العالمين  
و تبليغ الالب و الصلوة والسلام على نبيه  
محمد صاحب الوحي و الکاتب الخیر  
و احبنا من نبينا و صلوات الله  
و نوره على عبد المذنب عبد  
الطالب بن عبد الله بن  
محمد بن الامام محمد  
ف ۲۹۱  
من الهجرة





سدا اشد انچه نتم طلا دارم

دعد

آن  
سا  
سو

مهور

بیت  
بیت  
بیت

فوق خط

بیت  
بیت  
بیت

بیت  
بیت  
بیت

بیت  
بیت  
بیت

بیت  
بیت  
بیت

بیت  
بیت  
بیت

بیت  
بیت  
بیت

بیت  
بیت  
بیت

بیت  
بیت  
بیت



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران